

دانش

۱۱

پاییز ۱۳۶۶

فصلنامه رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

- * دیباچه های دواوین امیر خسرو
- * ملک خورشید و ملکه حور سرشت
- * نفوذ فردوسی و شاهنامه درسند
- * چهار نظر پیرامون چهار اثر منسوب به سید علی همدانی
- * نقد و بررسی شعر عصر قاجاریه از ظهور فتح علی شاه تا انقلاب مشروطیت
- * میرزا محمد قلی میلی هروی
- * کتابهای تازه
- * شعر



قابل توجه نویسندگان و خوانندگان دانش

- * مجله سه ماهه "دانش" مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره می باشد.
- * بخشی از مجله به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو اختصاص می یابد.
- * مقالات ارسالی جهت "دانش" نباید قبلاً منتشر شده باشند.
- * به نویسندگانی که مقاله آنها جهت درج در "دانش" انتخاب شود، حق التحریر مناسب پرداخت می شود. "دانش" می تواند جهت همکاران خود در خارج پاکستان کتب و مجلات مورد نیاز را تهیه و ارسال نماید.
- * مقاله ها باید تائپ شده باشند. با ورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.
- * "دانش" کتابهای را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی معرفی می کند. جهت معرفی کتاب دو نسخه از آن به دفتر "دانش" ارسال شود.
- * هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس ذیل جهت "دانش" ارسال فرمائید.

مدیر مسئول دانش

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران
خانه ۲۵ - کوچه ۲۷ - ایف ۶ - ۲ - اسلام آباد - پاکستان

دانش

۱۱

پاییز ۱۳۶۶

فصلنامه رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسئول : دکتر احمد حسینی

رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله : سید عارف نوشاهی

مشاور افتخاری : دکتر سید علی رضا نقوی



۶۰/۱۵۲۸ - ۴۶۵۵۲۸

شناخت

۱۱
۱۳۹۱

عنوان کتاب - زبان و روش نگارش، نویسنده: دکتر محمد امین انجم

این کتاب در زمینه روش نگارش و زبان، به گونه‌ای جامع و مفید، به زبان فارسی، در ۱۱ فصل، به شرح زیر، به رشته کتابخانه انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی، در سال ۱۳۹۱، چاپ شده است. این کتاب در ۱۱ فصل، به شرح زیر، به رشته کتابخانه انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی، در سال ۱۳۹۱، چاپ شده است. این کتاب در ۱۱ فصل، به شرح زیر، به رشته کتابخانه انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی، در سال ۱۳۹۱، چاپ شده است.

* دانش

* حروف چینی : ایمان برنترز ، لاهور

* چاپ : ویب برنترز ، راولپنڈی

* صفحه بندی : محمد اصغر لالی

* خوشنویسی عنوان دانش : قاضی محمد امین انجم

* محل نشر : رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ ، کوچه ۲۷ ، ایف ۶/۲ ، اسلام آباد پاکستان

تلفن : ۸۲۵۱۰۳ - ۸۲۵۵۳۹

- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
- سخنی با خوانندگان
- فهرست مطالب
- ۲ * دیباچه های دواوین امیر خسرو
بتصحیح دکتر محمد ریاض
- ۳ * ملک خورشید و ملکه حور سرشت
ملک خورشید و ملکه حور سرشت
- ۴۳ * بکوشش داود ملک تیموری
بکوشش داود ملک تیموری
- ۵۶ * نفوذ فردوسی و شاهنامه در سند
نفوذ فردوسی و شاهنامه در سند
- ۵۶ * مرحوم سید حسام الدین راشدی
مرحوم سید حسام الدین راشدی
- * چهار نظر پیرامون چهار اثر منسوب به سید علی همدانی
چهار نظر پیرامون چهار اثر منسوب به سید علی همدانی
- ۹۰ * نجیب مایل هروی
نجیب مایل هروی
- * نقد و بررسی شعر عصر قاجاریه از ظهور فتح علی شاه تا
نقد و بررسی شعر عصر قاجاریه از ظهور فتح علی شاه تا
- انقلاب مشروطیت
انقلاب مشروطیت
- دکتر علوی مقدم
دکتر علوی مقدم
- ۱۱۷ * میرزا محمد قلی میلی هروی
میرزا محمد قلی میلی هروی
- محمد عارف تارژ
محمد عارف تارژ
- ۱۳۵ * کتابهای تازه
کتابهای تازه
- دکتر سید علی رضا نقوی - عارف نوشاهی
دکتر سید علی رضا نقوی - عارف نوشاهی
- ۱۴۰ * شعر
شعر
- ۱۶۸ * ابراهیم صهبا - حسنین کاظمی شاد
ابراهیم صهبا - حسنین کاظمی شاد

بسالکة بتسوية

- * رسته بيما زيواره ردا هوليه * ٦
- رخلو لمعه علاء وبعصت
- * تشيه روه هلاله و ميش روه سلاله * ٢٣
- رذرميه سلاله وراه رششيه
- * لمنه راء هلاله لث و رسويه بيقا * ٢٥
- رذشال زيواره اوله لب ووهيه
- * رذالعه راد بنيه و بيسنه بيال لچو زيواره بيقا لچو * ٢٦
- رذويه راوله بيمن
- * لاهل راد حته روهك زالمين لجهك بعد روهك رسويه بيقا * ٧١١
- تبيطه ووشه بلكقا
- منقه رذولد علاء
- * رذويه رايه رايه لمعه انويه * ٥٦١
- رذاله سلاله لمعه
- * وائل رذولوتج * ٣١
- رذولوتج سلاله - رذيقا لتي راد بيه علاء
- * رعد * ٨٢١
- رذولوتج سلاله - لجه وبيها

بسم الله الرحمن الرحيم

سخنی با خوانندگان

دانش از نخستین شماره خود همراه با چاپ مقالات در زمینه زبان و ادبیات فارسی و علوم اسلامی، به نشر متون چاپ نشده نیز توجه کرده است و تاکنون موفق شده یازده رساله کوچک و بزرگ به طالبان علم و دانش عرضه نماید - چنانکه در شماره حاضر نیز سه رساله را ملاحظه می فرمایید -

از روی نسخه های خطی مغلوط و ناقص و تحریر های گوناگون و مغشوش، یک متن منقح و مورد اعتماد را تهیه کردن هم بصارت جوانی می خواهد و هم بصیرت پیری - تصحیح و مقایسه متون خطی، نسبت به کار تصنیف مشکل تراست - چون در کار تصنیف نگارنده آزاد است که نگارش خویش را بدلتوا خود جرح و تعدیل کند و هر کلمه ای را که می پسندد به جای خودش بگذارد - اما در تصحیح متون دست او باز نیست و او باید امانت را رعایت کند -

متن رسایی که در این شماره به چاپ رسیده، تقریباً از روی نسخه های منحصر به فرد و بیاناخوانا تهیه شده است - و دانش پژوهان می دانند که انحصار به تک نسخه بر مشکلات مصحح می افزاید و جای چون و چرا باقی می گذارد - ظاهراً در تصحیح متون مورد بحث نیز این مشکل وجود دارد - دانش این رسایل را بعنوان 'نقش اول' ارائه می کند و امید دارد که با بدست آمدن نسخه های دیگر 'نقش ثانی' کامل تر و صحیح تر عرضه گردد -

(نقاش نقش ثانی بهتر کشد ز اول)

* * * * *

شماره بعدی دانش بیاد استاد فقید خلیل الله خلیلی چاپ و منتشر خواهد شد - از همکاران عزیز انتظار داریم مقالاتی که شایسته مقام والای آن سراینده و نویسنده بزرگوار باشد، جهت چاپ در این مجله ارسال نمایند -

* * * * *

تصحیح و توضیح و تحشیه : دکتر محمد ریاض

رئیس قسمت اقبالشناسی ، دانشگاه آزاد علامه اقبال ، اسلام آباد

دیباچه های دواوین امیر خسرو دهلوی

امیر یمین الدوله ابو الحسن خسرو (۶۵۱ - ۲۹ ذی قعدة ۷۲۵ هـ ق) را که در آغاز متخلص به 'سلطانی' هم بوده و جزو شاعران و نویسندگان و موسیقی دانان طراز اول بشمار میرفته، فارسی زبانان و محققان سراسر گیتی نیک می شناسند - او غیر از خمسه و چهار مثنوی تاریخی، کلام حدود ۶۰ ساله خوش را در پنج دیوان زیر جمع آوری نموده و دیوان نهائی وی هنوز چاپ نشده است -

- ۱ - تحفة الصغر: اشعار سن ۱۶ الی ۱۹ سالگی (۶۶۶ - ۶۶۹ هـ)
- ۲ - وسط الحیاة : اشعار سن ۱۹ الی ۲۳ سالگی (۶۶۹ - ۶۷۳ هـ)
- ۳ - غرة الکمال : ابیات سال ۲۳ الی ۴۴ سالگی (۶۷۳ - ۶۹۴ هـ)
- ۴ - بقیه نقیه : دیوان چهارم تا ۶۶ سالگی منوط میباشد (۶۹۵ - ۷۱۶ هـ)
- ۵ - دیوان پنجم نهاییه الکمال، کلام نه سال نهائی عمر شاعر است (۷۱۶ - ۷۲۵ هـ) -

هر دیوان امیر خسرو دارای دیباچه است که متضمن نکات ارزنده زندگانی و سبک شاعر است - نویسنده و شاعر در هر پنج دیباچه خود اسلوب جداگانه ای دارد، اسلوب نثر وی با سبک شعروی که در هر دیوان دارد، وفق کامل دارد، خوانندگان مستی شباب و تانی جوان پخته و هیجان تکامل انسانی و اندرز های آغاز پیری و عواطف سرد سالخوردگی را می توانند کاملاً از هم متمایز بینند -

دیباچه دیوان اول وی هنوز چاپ نگردیده، ولی دیباچه دیوان دوم جداگانه

از چاپ سنگی در آمده است - ولی بسیار مغلوط و مغشوش، چاپ سنگی دیباچه دیوان سوم را مطبع نولکشور لکهنو انجام داده است و در سال ۱۹۷۵م بوسیله کمیته ملی برگزاری مراسم یاد بود امیر خسرو هم متن همین دیباچه انتشار یافت که متاسفانه مغلوط و بدون توضیح و تحشیه است - منتها دیباچه های دواوین چهارم و پنجم تاکنون چاپ نگردیده و شاید هر کدام یک دو نسخه خطی بیش ندارند که بوسیله آنها متن را تهیه نموده ام - در این دفتر دیباچه های دواوین اول و چهارم و پنجم عرضه میشود - اینک نسخ مورد استفاده را معرفی مینمایم:

دیباچه دیوان اول بنام 'تحفة الصغر'

الف - نسخه خطی شماره ۲۱۱۰۴ Add متعلق به کتابخانه موزه بریتانیا، نوشته شده سال ۹۱۱ ه که صفحه ۲ و ۴ آن کم خوانا است - و در چندین مورد بانسخه ملک اختلافهای فاحش دارد -

ب - نسخه خطی شماره ۵۰۶۱ کتابخانه ملی ملک تهران ، نوشته شده سال ۱۰۰۸ ه که صفحه اول و آخر آن افتادگی دارد -

ج - نسخه سوم در مخزن شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور میباشد بشماره ۳۹۳۴/۱۹۲۲، بقلم فاضل محمد ولد شیخ شاهجهان مورخ ۲ ذیحجه ۱۰۵۰ ه که بنده از آن استفاده نکرده ام -

دیباچه دیوان چهارم 'بقیه نقیه'

نسخه خطی نفیس علی الظاهر منحصر به فرد نوشته شده سال ۸۶۲ ه موجود در کاخ گلستان تهران که از روی آن نسخه ای در سال ۱۹۷۵م استنساخ نموده ام - عکس برداری از نسخ خطی آن کتابخانه اجازه میخواست و لذا بازحات باخذ اجازه استنساخ موفق شدم -

دیباچه دیوان پنجم 'نهاية الكمال'

میکروفیلم نسخه خطی شماره ۲۵۸۰۷ Add موزه بریتانیا در دست دارم -

این متن ظاهراً کامل است ولی موجز و مختصر است - نسخه دیگری از آن را سراغ نداریم -

اینک متون این دیباچه با ارائه میگرد - البته ملاحظه می فرمائید که به استخراج آیات و توضیح تلمیحات و قید استعجابهای 'کذا' و تهیه سایر هوامش لازم هر چند به اختصار، توجه داشته ام -

این نسخه از نسخه ام ...
که در آغاز منقح به ...
موسیقی دنان طراز اول ...
نیک می شناسند - او غیر از خصه و چهار ...

خطاً خلاصه ...
چاپ نشده است - ...

۱ - نسخه ...
۲ - نسخه ...

۳ - نسخه ...

۴ - نسخه ...

۵ - نسخه ...

۶ - نسخه ...

۷ - نسخه ...

۸ - نسخه ...

۹ - نسخه ...

۱۰ - نسخه ...

۱۱ - نسخه ...

۱۲ - نسخه ...

مظنی که کار در آن است
دانشی که در آن است
مظنی که کار در آن است
دانشی که در آن است

جبارتی طبعی سپرد اما تا جلوه کی چسبید و منی سر کجا آمدند با در هر طوط
را اگر مبد استم که چون در استا در آمد بر میریاید بود که بر مردی قتی در
شدی و آتوی مکتب رظم را از سواد عطا بار آوردی و مکتب را که در دست
امور و بوست باز کرده بمن نمودی و چون طوطان را از او زانچه کفیل زین
مبد استم از خانی که در تصور می آمد کنی می آمدیم کجذ ایندال امین بر
بصیله کوشش برده دم بر او از حال حودت می تا که در پیشتر می حدیثه و او
شد و جمله ات استادان را بوست در رظم کادی جلوه کی حاصل آمد و در دست
کن در مذاق کا مکار گشت و اگر سواد انوری و شای می محرم دید می شد جای کا
روشنای گشت و سرها که نظرون آب نه میدیدیم حاجت چون آب روان بیکدم
در مردوانی که ما طریقم بان بیافت نظریه بر بر پسا بندم چه گای دولت فغان
را بیدال گیری دست او زنی آنرودم و ابل خلق نمزد است دانست تلبیس کردم
اگر ابیات را مصلحت می یافتم اما در آمد پوره نذ شد و ارکان او بیاید
و ابواب آن معالی جایا بکلام بر بست گشته می شد که کید زمانه
سبب صونسن سوزند ماها خورد بود و در دل قوری یافت و نیست آب
کل مصوری داشت اگر امنت حال با آسمان سخن می گفتم و حکم بر بدین
کی افتاد اما علو سخن ایستادان بالا تر از آن بود که دست تحت من بیاید آن
برسد حاجت هم کاری پیش میرفت گشت مرا چون جای سخن نبود او از هر جا که
لب گندم سخن نیم کلا بر آمد زمانه از کلا کردم هم برین نوع سر بر از جنس
سلفن عدا و ند نظری می آمد بیاس و نه زینش عاصمی می نمودم جانگ

دانشی که در آن است
مظنی که کار در آن است
دانشی که در آن است
مظنی که کار در آن است
دانشی که در آن است
مظنی که کار در آن است
دانشی که در آن است
مظنی که کار در آن است

دانشی که در آن است
مظنی که کار در آن است
دانشی که در آن است
مظنی که کار در آن است

صفحه ای از دیباچه دیوان تحفة الصفر نسخه موزه بریتانیا - لندن

کتب کائنات و ادب
 در کتب کائنات و ادب
 در کتب کائنات و ادب
 در کتب کائنات و ادب

بعد از استادان برتتم و با خودین و فرقی است اما چون اذیع است
 برتر این اوراق ابرت است این را مجموع میان خواننده کلمات آنرا تم
 زشت من خوست کردای تو خوست ما کاتر طمان کند ایستادرا ست
 حاصل مردم تحصیل کتبی دستاورد من تا فریاد که تارای کردم و استوار
 مگر حرف بیانی خطاطی هر کاتب را بتقیم جای خود من در خطابت
 می بخشم هر چه دولتی جفا زشت چنان برای خود می آورد از چاک لیف
 و سودای عالی روی می تا تم و عاقبت سزای و خطا جانک بندگان را
 سرفتی باشد در آن خردکی است میکردم استاد را صیقلی خواجیه اصل
 که برآل نباشتن نامه بخواند من بند بندگی اینان بخرد و قلم دانی برآست
 خدمت ردم در خانه این عزیز خواجیه الدین کارخانه تجویس بود و این
 خواجیه تجویز کور نظم آشنای دهشت سینت بر کارکت ده و خواجیه
 سیکه دو امر در نشان و لالی در افسان از تراب بر روی آب می آید
 و گوش ای رسیده استادم بران بزرگ گشت که این خردک مشاگرد من در
 خرد کاری نظم جدی بحد دارد و شرف اندیش بکنت صفت بر کنت او
 باید نهاد و شرف نگار کرد تا سحر با کورنی که زد و خواجیه عزالدین
 سینت زاره ان لمن داد و من آسنگ بخواند مردم هر سزای که بخوانم
 طنی میگردم جانک از آه از ترس من جلد قشیا پر آب می شد و تخمین از هر طرف
 روح میزد استادم گشت خواندن نظم تا هست بیت امتحان باید کرد تا
 مدت طبع چون آینه روشن کرد و خواجیه الدین در جابره جابره مناسب

ساجات اول خدا و لیت
 در حیرت واجب الوجود
 عاقلیت مجدد سوسوی حضرت
 معنی و صفت کتبی در حیرت
 کما نمانند فلک در اصبع
 او که دانش و عجز آدمی کما

قلم خطیبی است و کما
 قلم خطیبی است و کما
 قلم خطیبی است و کما
 قلم خطیبی است و کما

از خود میگوید
 از خود میگوید
 از خود میگوید
 از خود میگوید

دیباچه دیوانِ اوّل 'تحفة الصغر'

بسم الله الرحمن الرحيم

[حمد]

حمدی که از اوّل زادنِ زادِ وجود بود و ثنایی که از شیرخوارگی تا آنگاه که شارب چاشنی شیر باید برمزید کرد ، برهر نفس بود ، نگارنده پیکر انسان و بکار آورنده جوهرجان راست ، تعالی کبرپناه و توالی آلاء که صانع قلمش از قطره آبی صدهزاران نقش چنین بنسود که یک نقش برآن نتوان بست - 'هوالذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء' ^۱ - صباغ حکمش از پاره خونی صدهزاران گونه چنین نگارد که یک جنس از آن گونه نتوان نگاشت - 'فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق' ^۲ - اوتعالی شأنه بدست قدرت از مُشتی خاک اندام آدمی چنان کند که صورت نتوان کرد - 'خلق الانسان من صلصال کالفخار' ^۳ - وباصانع صنعت از رشته عقل ، علم در پرده دماغ چنان دوزد که خیال نتوان بُرد - 'ويعلم ما لم تکونوا تعلمون' ^۴ - اوّل صقال را در افکار کاری دهد و اصحاب را در انوار داری کرامت کند - 'یخلق الله ما یشاء' ^۵ و'فعال لما یرید والحق' ^۶ - بیت :

جان فدای کسی که جان بخشد

وآدمی را دل و زبان بخشد

[نعت]

وهزاران هزار تحفِ تحیات بجناب آن بالغ ابلاغ رسیده باد که چندین ابلغ 'بلّغ ما انزل الیک من ربک' ^۷ طفلان دهن بسته اویند - 'ولکن رسول الله و خاتم النبیین' ^۸ - بزرگ خردنوازی که ساده دلان 'الذین یتبعون الرسول النبئی الامی' ^۹ را از لوح محفوظ به هدیه 'یهدی من یشاء' ^{۱۰} مرّده داده - بیت :

عقل طفلی است که بسیار نهد گام فراخ
اگر از حکمت شرعش بخورد چوب ادب

[منقبت شیخ]

درین زمانه کسی که در شارع محمدی پی بر پی او قدم می زند، نیست
- مگر مطهر مظهر الحقایق شیخ محقق و الشرح والدین که ملجاء و منجاء
صفا و کبار و خرد و بزرگ (است)، مدارج عتبه ایشان را جای دار الهی -
سایه آن مهتر از سر من کهتر که پرورده اویم باسیب و بریان تیزرو ۰۰۰ مگردان
بیت :

یاد او مایه یقین آمد
که خطابش نظام دین آمد

[در سر گذشت طبع خود]

۰۰۰ دانایان مبالغت سخن فرو خواندمی برانجمله که ۰۰۰ عنایت ۰۰۰
وفیض فضل ربّانی زبان را مفتاح در درایت و مصباح معانی گردانید -
عمارت عمر درخانه دوازده بود که بنای ارکان بیت بنیاد تقطیع رباعی در ۰۰۰
خانه آب و گل این ۰۰۰ اساس یافت و بلغای انام و فضلالی ایام که ایشان
بااداب طرف متجلی بودند که بنده از راه دور همی در می آمد و با ارباب دو
مصراع می جنبانید - در تعجب ایشان گشاده می شد و عجب موجب
عجب می گشت - ۰۰۰ که قابل می دیدند بر غبت تمام ترغیب می نمودند - من
بوالهوس خود بهوس طبیعی چنان راغب این عجایب و غرایب بوده ام که صبح
تا شام چون قلم سرفرو کرده دود چراغ می خوردم و شب و روز بیاض و سواد
را نقش دیده ساخته تا در باریک بینی بصارتی یابم و خیال روشن توانم کرد
- در اثنای این جنبش ابنای جنس از بصارتی طبیعتم سپرده ، امتحان جلوه می
جُستند - و من نیز بحرارت زبان بازار جلوه را گرم می داشتم - و چون مرا استاد

سرآمده برسر نیامده بود که برسر دقایق درشدی و آهوی مشکبار قلم را از سواد
خطا باز آوردی و مشک مرا که در پوست آهوی بود پوست باز کرده بمن نمودی ،
چون طوطیان نو آموز آئینه تخیل را پیش می داشتم و از خیالی که در تصور
می آمد سخن می آموختم - یک چند آئینه دل آهنین را بصیقله کوشش بزودم
- هرچه از خیال صورت توان کرد بیشتری معاینه توان شد و مجلدات استادان
را پیوست در رفتم - (آخر) کاری جلاوتی حاصل آمد و لذت سخن در مذاق
کامکار گشت - واگر سواد انوری و ثنایی (=سنایی) بچشم دیده می شد بینایی
روشن می گشت - وهرجا که نظم چون آب زر می دیدم عاقبت چون آب روان
می کردم - درهر دیوانی که نظر شدم بران سیاحت نظر برتحریر رسانیدم -
چندگاهی دولت خاقانی را بدوال گیری دست آویزی آزمودم و آنچه تعلق
بمفردات داشت تعلیق کردم - اگرچه ابیات رامغلق می یافتم اما درآمد و بیرون
شد وارکان او بیانی و ابواب آن معانی جایجا بهنگام بریست گشاده نمی شد
که کلید زبان را (به) سبب صغرسن هنوز دندانها خرد بود و در دل فتوری
نیافت و بنیت آب و گل تصویری داشت - اگرچه از همت حال باآسمان سخن
می گفتم و سخنم برزمین نمی افتاد ، اما علو سخن استادان بالاتر از آن بود که
دست همت من بپایه آن برسد - عاقبت هم کاری پیش می رفت - گفت مرا چون
جای سخن نبود و ازهر جا که لب گشادم سخن نیم کله برآمد - زبان در کله
کردم - هم برین نوع هرچه از جنس منطق خداوند نطق می آمد بقیاس ذهن
خویش ملازمتی می نمودم - چنانک برطرز استادان برتقدم و بتاخر درین دفتر
رقمی هست - اما چون داغ حیات برسر این اوراق ابتر است این را مجموع
نتوان خواند بلکه اشتات آن راهم -

زشت من خوبست اگر رای تو خواست

کابتر طفلان کند استاد راست

حاصل ، پدرم به تحصیل مکتب می فرستاد و من قافیه را تکرار می کردم -

واستاد سعد الدین محمد عرف به قاضی خطاط علیه الرحمه کاتب را بتعلیم
 خط می خواند و من در خط بیت می نوشتم - هر چند دوالی چون زلف پیچان
 برپای فرود می آورد ، از پیچاک زلف و سودای خال روی نمی تافتم و عاقبت
 شعری و غزالی چنانک بزرگان را موجب تعجب باشد هم دران خردگی انشا می
 کردم - استاد را صبحگاهی خواجه اصیل کوتوال بنوشتن نامه بخواند - من
 بنده به بندگی ایشان محبره ۱۱ و قلمدانی بردست ، قدم زدم درخانه آن عزیز
 خواجه عزالدین * ، کارخانه محبوس بود ! و این خواجه متبحر در بحور نظم
 آشنایی داشت - سفینه برکنار گشاده و غواصی می کرد و جواهر دُر افشان
 ولالی درخشان از تراب برروی آب می آورد و بگوش پای رسانید - استادم بدان
 بزرگ گفت که این خردک شاگرد من در خُرده کاری بنظم جدی بی حد دارد
 و شعر خواندنش نیک است - سفینه برکف او باید نهاد و ژرف نگاه کرد تابه
 بحر با چگونه می گذرد - و خواجه عزیزالدین * سفینه را روان بمن داد و من
 آهنگ بخواندن کردم - هر شعری که می خواندم لحنی می گرفتم - چنانک از
 آواز ترمن جمله چشمها پُر آب می شد و تحسین از هر طرف موج می زد -
 استادم گفت خواندن نظم تابیست بیت امتحان باید کرد تا حد جدت طبع چون
 آئینه روشن گردد - خواجه عزالدین در چهار چیز نامناسب چهارگانی ۱۲ امتحان
 فرمود - برین جمله موی و بیضه و تیرو خربزه - هم در حضور حاضران مجلس
 این بیت افتاد که

هر مویی که در زلفِ خم آن صنم است

صد بیضه عنبرین بران موی خم است

چون تیر بدان راست دلش رازیرا

چون خربزه دندانش درون شکم است

* در نسخه جایی عزالدین و جای دیگر عزیزالدین آمده است -

حالی که بنده این رباعی را بگفتم خواجه آفرین ارزانی داشته پرسید چه نامی؟ گفتم: خسرو - نام پدرم را پرسید - بگفتم: لاچین - گفت: ترک خطاست؟ گفتم: نی، خطا و ترک است - گفت: درم خریده ناصری ست؟ گفتم: سلطانی شمسی - گفت: چون سگه نسبت مهر سلطانی دارد سگه خطاب تو هم سلطانی باشد که شعرا رابی خطابت از خطابی! چاره نبود و ترا درین صورت یک معنی پیش پیش می آید و آن اینست که هیچ شاعری را اگرچه سگه ثابت کرده است، درم درست نگرفته است و سلطانی در عهد ما دو درم می ارزد - این سگه را چون درم درست بردل نقش کن که ترا خطبه ملک سخن حتم بجایی برسد که ترا به نسبت شعرای دیگر دو درم گیرند و مهربان سخن بر تو ختم می شود - انشاء الله وحده -

آن صراف و ناقد کهن این نقدر را بمن روان کرد و من (به) گره بستم - بعد آن هر نقدی که از دارالضرب قلب خویش بسویدا بیرون می دادم نقش سلطانی^{۱۳} بر روی می فشاندم و درین دیوان این سگه بغایت رایج و جاری است - بعد آن یک چند زبان را در تار موساختم و در زلف سخن پیچیدم و بعد موی هر معنی انگیختم و باریکی با برمی تافتم - اما چون طفل بودم و آن اشعار چون طفلان بابت تراشیدن بود! نمی خواستم که موی از آن نگاه دارم - ولیکن برادرم زاهد (که) طبیعت باریک بین او مشاطه طره اشعار است - اصلح الله شأنه - آن سودای پریشان را موی بموی فراهم آورد و قلم تراشیده را جعد کرد - و هرچه از خرافات صغرم از شانزده سالگی تا نوزده (سالگی) در گوشها مانده بود که کسی را در چشم نیامد، پیش نظر آورد و ازان اشتات مجموعی ساخت - گفتم این سفینه بابت آنست که بآبش روان روان کنند - سررشته آن از دست نگذاشت، بنده را بتعدی لازم داشت که این سفینه را زنجیری سازم - زر صامت نطق را از آتش طبع دربوته آب و گل خالص کردم و بر سر هر شعری بیتی در صفت آن شعر مسلسل بنوشتم - چنانچه از مطلع دیوان تا مقطع

اگر جمله ابیات نظر افتد شعری ازو نخیزد و آن شعر زنجیر آن سفینه است -
 اگرچه سفینه را بزنجیر آب نتوان بست - این نقش خاصه قلم کاتب است که
 پیش ازین نبود - اگر بعد ازین کسی درین زنجیر پیچد و بخود بر بست کند در
 گردن او - بیت :

سلسله کردن ازوست زلفِ عروس سخن

شانه که من کردمش تو سرو سلبت بکن

نامِ اوراق کرده آمد - حتی که کاغذ چند باطل کردم و درین عرصه نشیب
 و فراز بسیار است و شکر بار شده بود - هرچند خواستم که باد پای قلم را مجال
 ندهم و جنبیدن نگذارم ، دوستان خاتم از دست بردند و نگذاشتند که ازین
 سنگلاخ بگذرم - مرهمه علی العموم برین اتفاق کردند - علی الخصوص برادرم
 تاج الدین زاهد ۱۴ که درین وقت بمجاوره ملک التجار است - و برهان ۰۰۰ در
 بحر او ۰۰۰ بروی آب آور ۰۰۰ سالها در سلک صحبت آن تاج بلند گوهر
 سرافراز بوده ام - واخوت بنده با او از بطانه اگر بررو نشود بمنزلت توآمانی
 است - زادالله اخوتها اخوتی ۱۵ باتفاق نه بانفاق -

بس که جانم یگانه شد با تو

در خیالم که این منم یا تو

المقصود ، مراد او این بود که این دفتر تر هنوز در حسابی آید و بخدمت ایشان
 کرامت می گفت که مرا مردمان (مسخره) خواهند کرد - جواب می داد که این
 را مخرجی نیست - آنکه (مسخره) کند از دو حال بیرون نیست - دانا است یا
 نادان - اگر دانا است خود عذر نادانی تو بانمایشد که این خط نشان دارد و اگر
 نادان است خود از وی چه اندیشد - گفتم : شتر گریه در سخن بسیار است -
 گفت : مردمان این بر موشک بار تعویذ خواهند ساخت ! بلکه طیب طیب را که
 بخون فکر پرورش یافته است شمسه شمیم گرد باید آورد و نگذاشت که ضائع
 شود و آن مشکین خلق چون این نامه مشکین مرا که دم از هوامی زد و نشان

خط داشت پوست باز کرده بعطف دامن عاطفت گرد آورد من نیز سوی شمامه
 عملی را پیش کش کردم - امید آنکه عبیرسایان قلم و عنبرپاشان عبارت این
 طیب را بمشام لطف قبول کنند و طیب را در دماغ جای ندهند، و برکلک
 زر دوزی من که شاخ زعفران است نهندند - بارک الله علیهم - والسلام
 والا کرام -

ان تفسیر که در ...
 توضیحات:

- ۱- قرآن مجید ۶:۳ - همانست که در ارحام آنطور که می خواهد بشما تصویر می بخشد -
- ۲ - ۸۶: ۵ - ۶ - پس انسان باید ببیند از چه چیز تخلیق شده است - او بآب جهنده ای تخلیق شده است -
- ۳ - ۱۵: ۵۵ - خداوند انسان را با گل باریک آمیخته شده مانند گل کوزه گر آفریده است -
- ۴ - ۲: ۱۵۱ - بشامی آموزد آنچه که از آن خیری نداشتید -
- ۵ - ۲۴: ۴۵ - خداوند هر چه می خواهد آنرا خلق مینماید -
- ۶ - ۸۵: ۱۶ - انجام دهنده است هر چه قصد نماید -
- ۷ - ۵: ۶۷ - برسان هر آنچه که از پروردگار بر شما فرستاده شده است -
- ۸ - ۳۳: ۳۰ - ولیکن رسول خدا است و خاتم انبیاء -
- ۹ - ۷: ۱۵۷ - کسانی که این رسول نبی اُمی (ص) را اتباع می کنند -
- ۱۰ - ۲: ۱۴۲ - راه می نباید کسی را که میخواهد -
- ۱۱ - محبره = قلمدان
- ۱۲ - مقصود رباعی (دو بیتی) -
- ۱۳ - اشاره به تخلص سلطانی شاعر که در دیوان تحفه الصغر بویژه آنرا چندین بار بکار برده ولی بعداً کلمه خسرو را برگزیده است -
- ۱۴ - این دلیل تاج الدین زاهد در چند دیباچه دیگر خسرو نیز بیان گردیده است -
- ۱۵ - خداوند برادری او را در برادری می زیادت بخشود

دیباجه دیوان چهارم 'بقیه نقیه'

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد، نعت و منقبت

حمد بقیه حیات تحریر نمودن ذاتی راست که از ورق منیر ماه و زورق مستنیر خورشید بدان نمونه تنویر فرمود که اجرام و اختران را رقم ادراک میان گسسته شد، سفینه ناسوت رابا حاشیه و حمل دادن انموذج ۱ خود که خلق الانسان علی صورہ الرحمن^۲، حاوی اسرار لاهوت ساخت - از حوزہ، فطرت ملک و ملکوت که دارای صنعتهای محبوبه است که مافی السموات و مافی الارض، آنجاست، به توریہ^۳ فهرست ابواب کبریا و جبروت پرداخت - اوست که در وجود انسان که مجموعه لطائف است عروق و اعصاب را شیرازه بسته که سرسوزن علم و حکمت آن ازدوختن همه آنها قاصر است - امر مذہبش در دیباجه جمال آن انسان که حسن مطلع بدایع است، از عین عنایت خود تذهیبی آراست که هر لمعه از آن لوح ماه و طبق خورشید را تافته است، قادر حکیمی است که منجم حکمش چندین دقایق حکمت برای احسن تقویم، از دو حرف کن وارد نموده، و در تخته خاک او رویانده است - روزنامه را از افلاک استخراج کرد - هرچه از دو حرف کن مرقوم گشت، همه جا گنجید، قلم رقم کن او نقشی از کن بسته که نامتناهی است و از کسی تمام آن نتوان گفت، بلکه نیمه چندین نیمه آن راهم نتوان گفت - سبحان، کامل نگارنده ای که از سر حرف کن، صحیفه بار اجلوه نمود و نقطه ای ثابت گردانید که پرکار تحیر از آن سرگردان گشته که از آن نیم دائره ساخته و بعداً چندان دوائر چگونه آشکار کرده است - از گردش پرگار او چندین هزار نقطه نبوت در دوائر افلاک و زمین دیده شد

وازیك نقطه طیب خاك مصطفى علیه افضل الصلوات را باظهار رسانید،
 واحمد (ص) را كه نقطه ندارد، بزرگترین نقطه نبوت ساخت كه بواسطه او كه
 لولاك است دایره های دیگر از پرگار دورا دور آورد - نزدیک بعضی از حکماء
 ، نقطه وجود حرکت ندارد، ولی نقطه نبوت محمدی (ص) هنوز در عدم بود كه
 دایره موجودات بواسطت او در مركز كون، مدار یافت - شعر:

آن نقطه كه وسعت عدم بروی بود
 طرفه است كه همت همه زان یافت وجود

زهی خلعت پوش راست قامت صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم كه
 تشریف قد قامت الصلوه، از قدوقامت اوبدیگران رسید - و خهی عمامه سرافراز
 كه قامتش دراقامت الصلوه عماد الدین، چنان بلند خاسته كه نه چرخ والا
 صیت صدای اورا شنیدند و بلندی آنهمه بر بالای او کوتاه نمود كه معنی قدش
 درستی و راستی است و سدره و طوبی را محیط گشته است - خلعت او دیباچه
 كتاب قدم است كه همه اجزاء از جزو اوست - هنوز آن دریای حكمت قطره آبی
 بود در پشت آدم كه آتشش از پیش خلقتنی من نار^۴، برخاست و تا صبح قیامت
 همه را روشن كرد - آدم (ع) چراغی بود از نور آن شمع دو عالم، بلکه همه عالم
 از او روشنائی گرفت - نوح (ع) از قدم او به قوم خود كه اورا درمانده می كرد
 گذشت و ازین او آبی یافت كه سوزندگان دل خود را از آن راه در آتش فرستاد
 - خلیل (ع) آتشی داشت آسمان گیر گرد خود كه بآب آن فرزند كه الورد الاحمر
 من عرقی^۵، كه صفت آب روان اوست، آنچنان آتش را فرو نشانده كه آبی گشت
 - اگر موسی (ع) در اصابع دست نوری داشت چون نور ماه كامل، بلکه از آن
 زیادت یافته، باشارت بركت کسی بود كه هلال ناخن ماه را باشاره یک
 انگشت دو نیم کرده بود - و روح الله (ع) كه هرنفس مرده را جان میداد، جان
 از او گرفت كه تا قیامت زنده همی ماند كه بیان 'یاتی من بعدی اسمہ احمد
 '،^۶ است - بیت:

الدين احمدى باقىاً دائماً ملحقاً بالرحمة
 اللهم احمده وانى امدح احمداً ^ص ل (رحمة) نعمه
 بعد حمد خداوند و نعت رسول كه طغرای منشور مسكين است، اللهم
 احيينى مسكين و امتنى مسكينا واحشرنى يوم النشور فى زمرة المساكين و
 جعلنى من امه من قال الفقر فخرى، براين بنده آنچه واجب بلکه فرض است،
 ذكر شمایل و فضایل شيخ شيوخ العالم است كه مرآة مسكنت آموخت و طينت
 بنده از سرشت طيب اوست كه اخلاق از دم طيب او مطيب گشته است و همه
 خيرا پرورده انفاست اوست - اوست شيخ شيوخ الاسلام، مقتدى الانام فى الايام،
 صدر صدور العظام واصحاب القلوب، بدر بدور الكسالى بانوار الغيوب، طالب
 نهج الرضا بها يعقله الله، حافظ على التقوى فى كل الحال، قانع الهوى، جامع
 الدنيا والدين و قانع البدعات والخذعات، رأس الاصفياء فى العصر باوصاف
 الصفا، مصباح طرق الولاية فى ظلم الدنيا بلوامع الولا، حجة الرحمن على الخلق،
 شارح الوحي الخفى بلسانه، صاحب الكشف والشهود، روائع الطيب يشجر من
 قلبه ويزيد فى المحاسن والخيرات، و هو صاحب الكرامات الكثيرة، كان بقاء
 الصالحين الان بنفسه - حصن حصين اسلام كه فراعنه و شدادان آن را سنگ
 اندود و آهنين مى بينند، گوهر شريف از سنگ بيرون مى آرد و از گل حدثى،
 نفس پاک صيقل مى کند - بوى صندل ايهانى از اومى گيريم و مزه ثمر خدائى
 از او مى چشيم - تاويرانه خراب عالم را او معمور دارد بيت حق را عامر او باد -
 ديباچه در ذكر انعام منعمان
 در پيش كرسى سرير سلاطين ممالك كلام، قلم انسان صرير، دور باش
 دارد، ولى اين بنده خسرو زير قدم همه جزو خدم و ندم است و قال و مقال را
 بر بساط بسيارى از آنان گستراند و اظهار سپاس دارد كه امر امر مطلق همين
 است و اما بنعمت ربك فحدث^ا، شكرالوان انعامى كه از خوان خانى آنان به
 ضمير بنده رسیده امر اشباعى و طولى است - و چون نقش معانى در ياد گار

ضمیر من افزون ترازدیگران است که پیش از این هم از گنجینه خیال و سینه تودیع یافته، پس حکم انعام به من هم بیشتر بوده و برسم عقلا می گویم که این از صدق بیان است که ترصع اینطور نطق صادقان را شاید که دُرّو و یواقیت دروغین و کم ارز را در طرف نطق سخن و طرق نشر نثار نکنند بلکه جواهری آرند که از چیدن نبود بلکه از خر مهره های در خور برچیدن بود - از اینجا بضرورت در اظهار توانائی بازوی خویش، بکمان شکستگی دیگران هم اشاره لازم خواهد آمد و آنان خواهند پنداشت که سر کلاه خود را بلند می گردانم و دیگران را زیر و فرو نگاه دارم و همه دانند که قبای خز و حریر و قصب بر بالای خویش پوشانده ام، و کمر چشم بر پشت بسته، و پوشیده نیست که چون بنده خدمت وافق نمود، خلعت های موهبت را افزونتر از دیگران به من پوشانده اند - و ذکر آن تحدیث انعام است که هم آن را انجام بدهم و هم قصری در خدمت اگر گذشت و مدح قاصری که رفت، معذرت کرده باشم - شکر النعم منهم اظهارته للتفاخر باصحاب النعم - چون تحف معذرت پیش مسند امرای کلام پیشکش کردم، امیداست که اگر دل ایشان بار دهد، خدمتهای قلم را تشریف 'بسم الله الرحمن الرحیم' ارزانی دارند و اگر از اغلوطه عناصر عیاذا بالله در بسم الله غلط کنند، هم بتازیانه قلع برجبهه قلم گیرای ایشان داغ هلکته الله نهند که یوم کلهم یفضل احرق و بکی خلاصه سرایر سلطنت نطق که از ضمیر عالی رای خویش می خوانم، باظهار می رسانم و شرائط معذرت آن پیش آورده ام -

در بیان علو شعر خود

بنده خسرو از بخشش احد، در ملک کلام یگانه است که چهارگانه نه، بل نوبت پنج گانه کوس او بر فلک زنند و رمح جلی قلم او باباریکهای اشعار برچم آسمان می گیرد - تا پرده اطلس فلک برایش علم شده و شکر فروشیش چنان است که دینارانی می گیرد که چون ماه کامل بدره آسمان را در برمی گیرد - شعرش شهر به شهر روان گشته بلکه چون اشعه آفتاب، شرق و غرب

گرفته است - شعر:

فاشکر المعطیه جاء نی بفضلہ

فیه تودیع خزائن عرش الله (کذا)

ماید عیسی نطق آسمانی که لبالب دقایق و معانی پخته است بر بنده نزول

یافته است که پیش چاشنی گیران ذوق نهم تانعمتی که در خور کام و فراخور

مذاق باشد در دل ایشان گذرد و طبقه طبقه تناول کنند و نواله رسانی منعم را

شکر گویند - شعر:

کنم من هم سباس نعمت حق

و یذکر دائما وحی نواله (کذا)

چون خداوند علیم خامه بنده را که در شرع شعر قائم مقام قلم و پیشوایان

فضل است، بامانت اصحاب کلام انتخاب کرد چنانکه باجماع آن جماعت

مقتدای اقدام ایشان شد - هر بار که خواستم تا قلم را در سواد تصنیف قائم

اللیل گردانم و جبل المتین سازم روی به قرآن آوردم که امام الاقدم ابصار

والحان است، پنداری که هر مصرع من آیت سجده بود که سرم را در سجود

آورد و هر دم که کوشش خاک کنی کردم، قاضی آسمان بآیت، یالیتنی کنت

ترابا، راهنمایی می کرد و در این فن از فرائض و واجبات و سنن و مستحبات

طلب کرد و نوافل هم خواست - البیت:

یرفع ربی فلما اذا یجده

ما طلب المعارف، منها و جده

شعر و بند و اندرز خلاقی

نصیحت که از شجره طیبه دل دانا برخیزد، رموز معانی دارد و با اثر است

- دانایان در اقسام منظوم و منثور آثار خود اجزای قرآن مجید و احادیث پیغامبر

(ص) و اقوال علمای دینی را آنچنان گنجانند که نگینه های بدیع می نمایند -

پس این بنده هم در بعضی اشعار بان توجه نموده است - توحید گویی شعاعی

است از آیت، الله نور السموات والارض^{۱۱}، و صورت نبوت گویی تفسیری است از حقیقت - یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین^{۱۲}، سواد هر شعر نصیحتی، شجره طیبه پر نشوونما ست، اصلها ثابت و فرعها فی السماء^{۱۳} و موعظت هر قطعه عصاره ایست از خلاصه يعظکم لعلکم تتقون^{۱۴} - روح هر غزل این چنین گویا شمه ایست از شامه آنی لاجد ریح بوسف^{۱۵} و نوادر وصفی گویی نصیحتی است از اصل ابکار عربا اترابا لاصحاب الیمین^{۱۶}، و رقم مدح دینی گویی جایزه است از خلقنا الانسان فی احسن التقویم^{۱۷} - و مراتع مثنویات گویا لطافت بیان فیها عینن تجریان^{۱۸}، باید و محاورها و دوبیتی ها گویی دوباغ جنانی است از حدائق و جنات الجنتین^{۱۹} دان، و جواهر نثر گوئی گویی نفایس است از مخزن، ولله خزائن السموات والارض^{۲۰}، و اگر در معانی اندرزی سخن جریان دارد، در دفتر و دیوان هم نگنجد -

هنر شعر

الحاصل، در اوصاف نظم و نثر خویش، خیالاتی چند در اقسام متفاوت هدیه طبع نموده ام اما مصنوعات مطبوع که از مضیقات طبع سرزده، که عطیه الهی است و بعضی تشبیهات ریاضیانه دارد، بعداً بیان می شود، چنانکه عنصریان عهد بان مصنوعات دل دهند، ولی آغاز تشبیهات از غزل خواهم کرد زیرا که در این وقت بیشتر طبایع میل به غزل دارد، و تا آنجا که بازار پارسی گرم است، آتش طبعان بیشتر توجه به غزل و تغزل دارند و از آن مجلس را روشن می گردانند، خاصه آتش طبعان خاک دهلی که از باد فکرت می برند و از موج روان طبع خود بحور نظم را آب می دهند - چون طبیعت ایشان را در خاک و آب خویش هم می بینم، لا جرم در تهیه عناصر نظم و نثر از روش آنان اطاعت و پیروی می کنم و از این باد بندی است که

من کوره محیط را اثیر کردم

آری، از روی عقل چون بدامن محال ایشان در نتوانم رسید، مصلحت در آن دیدم که خامه پخته را بذکر همچون ایشان دود اندود نگردانم که نباید غزل کسی که مرتبه آب دارد به خاک تشبیه یابد و از دست کسی دیگری آب و آتش گردد - مزاج من این است که آتش چراغ کسی را نخورم و نهزم،
 و در چراغ دیگری بادی هم نخواهم دمید - هم بر آتش طبع خویش سودا خواهم پخت و هم از این راه هوای دل خویش که از کثافت طینت آب گشته است، از فایده قلم بیرون خواهد تراوید - در اوصاف غزل بیشتر چهار تشبیه بچهار عناصر باین تخیل حکماء انگیخته ام که از چهار طبع خویش بیرون خواهم داد تا ارکان آن معلوم بود یا عنصر گم شده از اشاره مناسب مفهوم بود -

شعر:

تابدانند که یک طبع وی هست چهار
 که نمی زاید از معدن و حیوان و نبات
 اینکه این آن چهار تشبیه است
 کز خنجر غبّتی به تنزیه است

مراتب مختلف شعر گوئی

معلوم اصحاب طبع باد که مرتبه اول غزلیات، مشابه خاک است یعنی چنانکه خاک، خشک و کثیف و نازک است، آنها نیز به سبب صنعت با و تکلفات خشک، بکثافت میل کنند چنانکه هنگام پرداخت دیوان تحفه الصغر بوده است که آن ایام خاک بازی طفلان بود - در هر صفتی، رغبتی تمام غزل برطبق مزاج بوده است - جانی که لطیف آمده است بدان ماند که دُرر حکمت گویند و جانی که چون خاک لطیف شد، آب گردیده است که گویی خاکست که از حد کثافت بلطف میل نموده است - شعر:

سهل باشد نیاید آن بشمار
 کان چنان اندک است، نی بسیاری

مرتبۀ دوم غزل هائی است مانند آب یعنی چنانکه آب، لطیف و صافی و پر خیال و از خاک برتر است، اینگونه غزل با برتر و لطیف تر و پر خیال تر از پایه صنعت متکلف غزل است که پایه خاک دارد - و بآن تشبیه کرده شد، و این دوم بالا تر از کدورت الفاظ و مصفاست - غزل های و سط الحیوه اکثر بی آب است، و آنکه جانی در غزل یک بیت یا دو بیت یا غزلی تمام گرم و تر افتاده است، گویی آبی است از آتش طبع بیشتر تاب یافته ولی این چنین گرم و تر آنجا کم توان یافت، و آن بدان می ماند که آب هر چه جوش بیش می یابد، مقدارش کمتر می شود و آنچه کم شود هوا می گردد - پس ناچار آنچه جوش می یابد و هوا شود، اندک تراست و دیگر در حد مائیت بر آب خویشتن ماند -

مرتبۀ سوم غزلهائی است شبیه باد و خاصیت باد آنست که گرمی و تری نسبت بآب لطیف تر و روان تر و برتر تر بود و از غزل هائی که مانند آب است، به نسبت لطیف تر است و روان تر و عالی بود از خیال خالی و اگر جانی بخیال آمیخته باشد، بدان بهاند که آنجا قدری آتش طبع حاصل گشته است و از لطافت هوائیت کثافتی حاصل آمده و این بیت یا غزل بهائیت مائل شده و اگر جای نیک عرضه داده، بدان نمودار است که اگر بادی اندک بآتش بسیار آمیزد، قوت آتش بروی غالب آید - ناچار هوا، آتش شود تا آنجا که غزل پرمائیت، بادی گردد، پنداری که از آتش طبع قوت بسیار یافته است و از مقام هوائیت بمرتبۀ ناریت رسیده است - غزل های دیوان غزلهالکمال بیشتر اینطور است -

مرتبۀ چهارم غزلهائی باشد مماثل آتش - یعنی چنانکه آتش میل بعلو دارد و بهیچ حال سربفروود نیارد و تروخشک را دروی گذری نبود مگر بامزاحمت و هیچ طبعی از آن بلند تر نتواند رسید - این غزلها نیز چنان بود که هیچ طبعی به بلندی آن نرسد و چنانکه حرارت خاصه آتش است اینها را نیز حرارتی باشد، خاصه در دلهای نرم چو آتش در پنبه می گیرد، و دل آهنین را نیز قدری نرم گرداند و اگر دلی است که از عشقی یا مصیبتی اثر دارد، بیک شعله اینها بسوزد

و خاکستر شود - غزل های دیوان بقیه نقیه بدین حرفت است - بیت :
 کنار اذاشتند و حرقها
 بها يحرق الرطب و الیاس ۲۰

افلاک چهارگانه دواوین

بعد از این اگر مشعله حیات روشن ماند، و آتش طبع وقاد مشتعل بود، امید است که از غزل سوزان و بلند کرده آثیر که سراسر آتش است، بر آتش پای کوبانم بمشابتی شعله سوزان آن از خرمن ماه بگذرد و در خوشه عطارد درگیرد، و چنانکه احتراق عطارد بچرخ از این شعله باشد، نه از آفتاب - عطارد آن تخته خاک را معلوم است که مثل خسرو عطاردی در آن نیاورد، چون به تشبیهاتی که از دیدن آن عطارد را دوران آرد، چهار نوع غزل را بیاراست - خواستم که چهار دیوان عالی قدر خود را نیز از آنجا که چهار عنصر وجود است، بآنها تشبیه کنند ۲۱ - طبع الحال که آتش است، از خاک و آب و باد گذشته و به مقام استعلائی رسیده و بمقام نازل نمی نماید - خلاصه چون دواوین خود را چون برجها دید، بردقایق آنها چهار افلاک یکی از یکی فایق بآن دوائر سنجیده شد و تشبیه گردد، و شمس که انوری فلک است، قصیده او را روشن کند، چون بدان مشعله فلکی روز بازار شمس گرم گشت، مشتری که مسعود سعد است، چون خریدار باسعادت سوی آن زبانه سوز آمد - گرما گرم پرسش نمود که مراد خروج خاطر این کاتب خاص بحجاب التماس است - درخواست نمود که چهار دیوان خسرو را که شرف تشبیهی بآنها ارزانی باید داشت، بگیری، مشتری این توقیع را سعادت بزرگ پنداشت و اول اسعدک الله دعا کرد و بعد از آن جواب فرمود که ای کاشکی پنج یا شش بودی که جیب اعظم فلک پنجم یا ششم نیز از این تشبیه پر گوهر گشتی و مشتری را این کمی مساعدت سعادت نبود که چون دیوان هنوز چهار است، تشبیه بچهار اولی و تا همین حد می ماند - و آن هم از خسرونکو آمد که پیش کلک او زینت قوس مشتری

و تیر چرخ که خریداری شود -
 خلاصه، مشتری کار خود کرد یعنی خریدار دیوانها شد برای افلاک - ناچار
 در این سودا از ساکنان مشترک سپهر دوکان بلند تر گرفتم و چهار دیوان خود را
 بچهار تشبیه والا در چهار منصب بالا مربع وار نشاندم که به یمن آن تربیع
 مبارک تربیع نحس کواکب را در شش جهت سعادت تسدیس حاصل آمد -
 بیت:

اینک درین صحیفه گنج فلک نهان هست

تشبیه چار دیوان باچار آسمان هست

دیوان اول که رقم تحفه الصغر دارد، در ایام صغر سخن را چون چندان مرتبه
 نبود به فلک اول یعنی فلک قمر که فرود ترین افلاک است اتفاق افتاد می
 ماند و چون این فلک مدار اول افلاک است بآن این دیوان مانند کرده شد و از آن
 وجه هم که آن چنانکه قمر بیشتر خانه بخانه خود نقصن دارد، معانی ان دیوان
 هم بیت به بیت بیشتر شبیه نقصی و خامی دارد - شعر:

معنی زکمال تر دارد و قدری

زانگونه که در میان شهری^{۲۲} بدری

در دیوان دوم چون علم عمر به میانه منزل افراخته شد، بدان جهت آن
 بآسمان خیال وسط جای داده شد - سخن چون از حضبض صبوت باوج جوانی
 رسید و درجات دقیق شعر از دیوان تحفه الصغر تا حدی بلند است که فلک
 دوم از فلک اول، لابد فلک دومش تشبیه کرده شد فلک دوم نشانه گاه
 تیراست^{۲۳} و در عالم جملگی علم قلم تراشیده تیر شود از فلک هم همین تشبیه
 کلک خود خواستم که مریخ نگین باشم - شعر:

تا تراشد کلک این دیوان که چرخ دوم است

با عطارد هم برآید راست چون یکجا دو تیر

در دیوان سوم که سخن در وی کمال آورده است و از این جهت اهله مبارک

و غرر^{۲۴} بایمن بآن نام شد و در آن چون شهاب خامه سخن از دو دیوان گذشته بلند تر شده تا آنحد که فلک سوم از فلک اول و دوم، تشبیه این دیوان به فلک سوم شد که آنجا مجلس زهره است - فلک زهره فلک طرب و خوشدلی است و این دیوان هم مجلس خانه طرب و عیشی کامل دارد و ابیات آن را مانند خانه بای زهره با شرف و منزلت هست - شعر:

و يحصل کلهم فیها دواما
کمال الفضل من عند المعانی

این دیوان چهارم که بقیه لطایف طبع و ظرایف نقیه چون ضیای خورشید و نور قمر و درخشش انجم در اوست که بالقب بقیه نقیه نامور شده، چون هر بیت آن در بلندی همسایه بیت معمور فلک است و بین الکامل، این چنین ارفع درجه قصر چهارم را به منازل اسفل چه نسبت؟ پس آن رابه فلک چهارم تشبیه کردم - و چون فلک چهارم خسرو انجم است، باین دیوان خسرو انجم فضل شدم و سخنم بر فلک چهارم منزلت معراج یافت که در سواد روح الله آمد، و حضرت روح الله بر آن دمیدند و به آمین روح الامین آن را زندگانی دارد - پس آنطور که آفتاب بر فلک چهارم خسروی می کند، این دیوان هم خسرو دیوانهاست که کلک بنده بایمن قدوم شیخ الشیوخ خود که راهنمون من است در هر حال، گویا معراج بایزید را دریافته ام و امیدوارم که این معراج خیال شعرم را از بالا به بالا ترمی رساند - شعر:

جسم علی قدرا علی الفلک العلی
فهو یحسبه الی تحت الثری

دوره پیری و کم سخنی:

این بنده از این پس همت آن ندارد که هر روز قوت به سخن سپرد و نوخط بشود و به تخریب تشبیهات رنگا رنگ و تلوین کلمات گوناگون بپردازد، هر

گاه که موی سپید شده است، محاسن^{۲۵} اشعار رنگین کردن بدان ماند که پیران
بخضاب ریش را گلرنگ کنند تا موی از آن سفید ننماید، ولی گاهی دیگران
بر ریش گلرنگ آنان می خندند و خود ایشان هم - شعر:

مخضوب لحيه شيخ مضحك حدثا

ریش الحواصل یحلی ریش طاؤس

اما اگر روزی کاغذ ساده بنویسند که مصداق کتابه محاسنی کخط مراهق
حول العذار، است، خامه دود اندود این کاتب هم چنان کنند و قلمی را که اصابع
الرحمن از صفات اوست بکار اندازد اگرچه لمن القدر بان تمتعه خاصه در بیری -

دیوان شعر چون باغی می باشد که در آنجا شجره طیبه توحید سایه رحمت
گسترده و شجر نعت سید المرسلین ص برمی نهد و دیباچه نثر نیز بر از دُرر جواهر
باید که مانند طرات شبنم بر روی بوستان افتد و درختهای خرما و میوه های دیگر
تر و تازه نماید و قطمیر و ثمرها معلوم باشد و گل و خارهم قرین باشد و شاخ آن
بشاخهای دیگر منشعب ماند - قصیده باشد یا غزل ، باید با معانی باردار و مثر
باشد و باستعارات و عاریتهای تشبیهات گاهی چون پسته دهن کند و گاهی
چون خنده انار از لب خوبان سخن گوید و مبالغتهای، رسیده بر مثال جوز پخته
در بر کند

پُر مغز و لذیذ و باحلاوت

واگر بشاخهای بلند اثمار و گلها دست نرسد، باری از خیالات و ابهامات باید
استفاده کرد و چون بادامها دو مغز خالی نباید بود - اما صنعتهای دیگر چون
ترصیع و تجنیس و اشتقاق که چون میوه خام باشد، باید آنها را پخته نمود -
نیشکر نباید نی دهند هم شکر، و از آن شراب بیار آید و از درخت عناب خون آلود
رنگ بایستی گرفت، ولی طرفه عنابی باید که اول خون دل در جوش آورد و
بعد از آن خون جوشیده را تسکین دهد، و قطعاتی باید چون خربوزه بزرگ و

مثنویاتی مانند جوزی بدونیم و لبالب پر مغز و غزلیات چون خوشه انگوری که در هر دانه آن شیرینی پوشیده باشد و شیره آنها در مذاق اهل ذوق شیرین، شیرین خوار و خوش گوارا بود و در کام مستان شوق، تلخ انگبین و سست کار نباشد - چمنهای شعر و باغهای سخن چنان شایسته است که هر یک از قطرات باران نطق مستغرق قوای نامیه شوند و شجر خبیثه هزل مغلوب شجر طیبیت جد گردد و گلهای طیبیت و مطابیت هم جا بجا بشکفتد - این کاتب را از مهب غیب نسیمه است که بآنها غنچه دل می شکفتد و اینک باغی می نهم با گل و ریحان و اثمار باید در باغ شعر اوضاع شریف و اختراعات لطیف و ابداعات عجیب نمایاند که آنجا درختان باید غریب که دست یافتن به آنها دشوار باشد و باروبر آنها دیدن کافی است برسبیل ندرت جوی قرنفل که

کی بخندد لب شیرین سخنان

آری

السورد توجد فی ریاض الکثیره

ولکن غرس القرنفل لا یوجد

این بنده سه دیوان خویش را بدین ترتیب بنیاد نهاد که در آن باغها و گلها و میوه های شیرین آراسته گردیده است - هر بیتی که بر شعری نگاشته، گوئی سلسله تازه و نو بوجود آورد - والته می داند کاتب که خوش نوانی و مغز گفتاری که بعد این از بیضه خاکی بیرون آیند، در این بوستان پرواز خواهند نمود و از این هم بهتر باشند و باغ بزرگ سودا خواهند پخت ولی آراستن مطلب باین گونه فرد یا بیت یا ابیات، و آرایش حدایق که قدیم می شود، خاص اختراع من است و پی روند گان باید انصاف بدهند و در نظر دارند که کدام درخت این باغ نشانده که است؟ و اگر چون درخت بید گردیده زمانه تیغ خلاف بر آرد -

بیت

خود او را هم بسان بیدبینی کاندران بستان

نه از خود هم بری یابد نه از وی بر خورد غیری

شطرنج بازی شعر

شاهان تخت سخن دانند که بر بساط نرد چه قدر دویده و بازی نموده ام تا بدین درجه آمدم - در این مدت با شاعران بر خوردم که بعضی با فکر شعر مطول دارند و خیالات بعضی با خانه بخانه می گردد و به شاه خانه کسی را راه نیست - من هم این مثال دارم که بعضی ابیات شاه دارم و بعضی چون فرزین، و معلوم باد که خانه فرزین نزدیک شاه است - بعضی از ابیات پیاده محکم بسته شده است - پیاده چون ضارب دو بیت است، اینگونه بیت هم در دو بیت خود خوب ضرب می کند - این برای تشبیه دادن شعر به شطرنج بازی گفته شد - در شطرنج هم وضع همان طور است که در شعر - یکی یک نیمه شطرنج تمام می ستاند و یکی نیمه نیمه - دیگری مهره بازو و مهره خود را بر جمله روش بر مهر های دیگر کار فرماید و بطور غالب دیده شده که بر حریف غالب آید - حریفان بنده هم تمام باز و نیم باز و مهره گیر بودند و بمن مهرهای داده اند ولی این لعبت نمی گذارد که دواوین کاتب مدفون ماند و هر چه از خرافات چون ملاحظه شطرنج در پیش آرند، این مهره سخن همه را در بازو واز دغابازی با نمی ترساند - مخیله های حریفان مختله است و مهره های آنان در شکسته - مهره من به چپ و راست می پردازد مانند بیذق و بر همه زخم می آید، واز پس و پیش بسوی آن نگاه می کنند و دوچار بخت مات می شوند و قیامت برآنان می گذرد و بنده رخ سرخ واز این روش دل گرم است واز طریق راست نخواهد گذشت - شعر:

آن کج مزاجی کز دغامساند بر آب کج رود

چو بیذق فرزین شد، سرزیر کن گو بازرد (کذا)

از این شطرنج بازی غالب، دندان ترمی شوم و هوس دندان زدنم افزون تر

می شود و اگرچه سن من دو برابر شده نسبت به آغاز جدی شعر، دندان های اندیشه رفته و خنده دندان خنده دهن گردیده و به مواظبت سویان برای تیزی دندان احتیاجی نهانده که آنچه بایست خائیدن گیرم - چون سن از سی و دو به شصت و چهار رسید جواهر بقیه دندان هم ریختن آید -

پیری و خاموشی

راست طبعان می گویند که دهن یا قوت بار ترا اکنون هم درخور بستن نیست و حقیقت این است هرچه درج دهن خود را مهر با می نهم، مروارید بیشتر می بارد و هر چند که آب دهن گره می آرم، همان قدر صرف آب و تاب می گردد - بیت:

گره می شود آن گره در دهن
کما عقدت قطره فی صدق^{۲۶}

بارها از موج تخیل در بحر با می رفتم که معلمان کامل غور آن در نیابند - هر چند که غواصی می کردم رنجی می دیدم ولی از بحر سخن چندان لالی غلتان را که بندرت یافت می شود گرد می آوردم - ولی حالا گرد نمی توانم آورد چون هنگام آه نهانده است که به ترصیع و تشییط منظومات مشغول شوم - الان یکی دو دُر چیده بسته می کنم و در سلک نظم می آورم و مابقی همچنان بر زمین طینت افتاده خاک می خورد که اشغال دیگر هم است - اگر آنهمه نفایس را در سفاین جمع آوردمی، چهار دیوان که هر یک دریائی شده است تا این زمان جزیره وجود را خالی نگذاشتی و سفاین و کشتی های زیاد در آنها غرق گشتی - بیشتر در بیاض شعر که سودا کردم یدبیضا نمودم و مبصران سیاه و سپید را از دیدن آن بیاض سواد در دیده حیرت سیاهی می بست و خواستند که در چنین بیاضی دیدگان را سوار کنند

لینصب هذا السودا منصب کحلی^{۲۷}

در دیده گویی خود سرعتی دارم که تا کسی نام بیت بگیرد، من بیت را

عمارت کرده باشم بلکه اندیشه سریع السیر بدیهه کاتب را بیان نمی رسد - وی
 را بسیار باررباعی گفتن شد که خیال پیش از قلم آنها را تمام کرد - بدان سبب
 که قلم کاتب در بدیهه در محافل سلاطین و امرا عجایب داشته است مگر
 دیگران سردردوات گم می کنند تا بیرون آمده چیزی بنویسند - این همه
 اصحاب سخن تحیر بمن دهن بسته ماندند و هم دهن باز خواستند بعد از آنکه از
 چاه دوات بر آمدند - بیت:
 کین زمان بخش و خاک تیره شدند که بهت
 زنده بودند بباد رحمت خویش (کذا)
 در شریعت شعراء الان لازم است که در این دیباچه چند نکته محقق و مدقق
 و متین خود به ظهور آورم: اول ذکر انعام خدائی است در حق خویش بحکم
 فرمان اذ کروا نعمتی التي انعمت علیکم^{۲۸} که بنده را پیش از آنکه در فیض
 جوانی شامل شوم، عطیه فرموده است - دوم اینکه اگرچه قوت و قدرت دانش
 و علم خویش در این بشرح رساندم که بیان واقعیت بوده ازان به بعد به بیان
 عجز و نیازمندی خویش پردازم تا فقهای این علم را مبین و مبرهن گردد که به
 هر دو طرف حجج محکم ربطی یافته است -
 سوم آنکه کلمه چند از همه جانب همان نامی گویم که در پرده دل می خلد
 - شعر:
 اخرجتها من مهجتي مستشفيا
 دفع التنادي لرفع حرق و تعب
 در این کار، نظیر فقهی یاد می آید و آن این است که در شریعت اگر مرداری
 در چاه افتد تا او را وهمه آب چاه را بیرون نکشند، چاه پاک نگردد، بحکم این
 سبیل، اگر فضول درون چاه یعنی قلب را بیرون نیفکنم، پاک نمی گردد - پس
 ناچار جیفه درونی را بدان ولب آورده بیرون افکندم و باقلم هم ذکر شده تاد دیگر
 کسی هم بدانگونه که باجیفه خبیث ملوث است، آن را بیرون ریخت کند - بیت:

لیطهر بشرنا من کل غبار لوث و عذات الیه
 و یرغب آفیه طیباکل نفس^{۲۹} دران برای استیصال
 کار من از حد بگذشت و از سیاه کاری در این سواد و بیاض ریش سیاهم
 سفید شد و روی سفید من سیاه - هنوز چون طفلان غافل بدان خواب جوانی
 ام و شب بیداری های پیران کم هست و در حقیقت املیات و آرزو با همه احتلام
 طفلان نابالغ است - طرفه جانی است که دعوت بلاغت می کنم و خود را ابلاغ
 نمی کنم، و بلاغت به گوش دارم نه به قلب - حیف که در بازی بچگان مشغولم
 که کدام بردیگر غالب می آید، تلمیذ بی ادب هستم که طرد می کنند و بازمی
 آیم و بازی می کنم که غالب بیایم بر حریفان که
 من دنی الرقاب علی التراقی اغلب
 مثل کاتب بدان ماند که طفل راسوی مکتب دوانند تادر دوانیدن نی قلم
 سوار شود و جانب نی سواری طفلان دود که پیوسته چون نی سواران پیاده
 ماند - دوانیدن مرکب قلم همان پسندیده است که در میدان علوم دینی سهیل
 صریر بر آرد و مابقی دوانیدن نی قلم، همان بازیچه طفلان است، من طفل که
 تازمان پیری این اسب نی را می دوانم که قلمش سرزده بیابان انهم فی کل
 وادیهمون^{۳۰} است و هنوز هم این قلم رامی دوانم - بنگر که در کدام بادیه جهنم
 سر بر خواهند کرده که این چنین خیالات سوزنده را باید و قلم را که آلت وحی
 خداوندی است کجا روا بوده که دست افزار کذب سازم - بیت:
 بسکه زین سودا سپه دل گشته ام همچودوات
 سرنگون و روسیاهی گشته ام همچو قلم
 سودانی که در این سودای طولانی است، سیاهی دل خویش است که سر
 قلم را بدان سیاه کرده ام و صحیفه با هم سیاه روی ساخته، هر چند که این
 سیاهی درونه کتاب چون مطبخ گدایان که نتیجه خس و خاشاک است بیرون
 داد، رنگ و بوی عاریت به دست آمد - این همه دود چراغ است که آن را کحل

بصرد انسته ام و گوهر شب چراغ نام نهاده و بدین سیاه کاری هم از زعفران آب
رحمت پروردگار امیدوار عفو و آمرزش هستم -

اعتذار و مناجات

خداوندا، اگر آب رحمت تو بر روی سیاه کاری دود اندود من رسد، همه
زدوده و پاک و صیقل شود و سوختنی های نامه ام بیک حریق پاک زدای تو

نابود گردد -

بیت: انا اعترف بذنوبی و استغفر من ذنوبی و استغفر من ذنوبی و استغفر من ذنوبی

و آنگاه بر ندم بسیه خانه عشقش

تانامه و من هر دو بیکبار بسوزیم

الهی بصدق قال من قال انا افصح العرب و العجم^{۳۱} که بآب و ما علمنه

الشعر^{۳۲} اورا بی آیش شعر ساختی، دروغهای راست کرده شعر مرا هم پاک

بشوی و من شاعر دروغ زن را بسوی راستی و راستکاری و درستکاری راه

بنهای که از دروغ گوی خویش تا بلب رسیده ام و از زبان پرفتنه خود بتنگ آمده

که برای شهرت دنیا به خمول و خذلان آخرت برایم اختیار کرده است من محال

را بحدی وسعت مجال دادم که در عرصه شک بینی و ندامت ام - یک سطر

با وسعت در آسمان و زمین گنجانده ام و بعضی از مبالغت های کفری را می

رسانم -

خلاصه، کفر را دیباچه ستایش خویش و دیگران می سازم ولی چون پیغامبر

صادق فرموده است که المؤمن لا یکذب، حال ایمان من چه باشد و انجام من

چه خواهد بود که بحکم کل شاعر کذاب، بکذب رسیده ام و هم مدعی سخن

محکم و راست هستم که این طور دوبار کذاب خواهم بود - اهل ادب گفته اند

که کاذب از کذب فاعل است و کذوب از آن بالا تر و اکذب از آن هم بالا تر و

کذیب از این سوم بیشتر و کذاب در مبالغت از همه بیشتر باشد در کذب -

پس باین دروغ از راستی شعر خود چه بگویم چون بنده کاتب مبالغت با کرده

همه را مصداق کذب کلها و خلص ان صدقت ساخته ام - پس بردم می گذرد
که این دروغ سخت باعث عتاب و عقاب خواهد بود - شعر:

سهام النارین علی اثمی

برد الماء فی حر القیامه^{۳۳}

واجب است که یک نظر آن اشعر الشعراء و قائدهم الی النار امرؤ القیس

^{۳۴} رابه نظرم آرم که شعر با چه بلند سروده و وعید جهنم هم باو رسیده است -

پس جای خود را در نظر باید داشت - آری، در این نومیدی، جز بادی که از مهیب

عنايات باری بوزد و کوههای سیاه کاری را 'کالعهن المنفوش' ^{۳۵} سازد، چه

کسی را باید خواند - الهی اگر کوههای گران گناه را پنبه وار نکردی، کذب و

مبالغت مرا بدوزخ خواهند افگند - شعر:

بین که تاحال چون من چه شود

گرد باد هوی و آتش تیز

باد و آتش کجا رسند گرم

یابم از جانب توراه گریز

این گشاینده زبان یاری از صدیقان می طلبد و اگرچه مشغول تسبیح و

تهلیل و ذکر الهی است که 'واذکر الله کثیرا' ^{۳۶} بیان آن ودیعت است، ولی

بدرگاه باری مناجات مهر خاتمه و ختامه مسک دارد که از جزو جزو صندوق

استخوانی کالبد من همه کلمه فتوح ساز بر آید که لا اله الا الله محمد رسول

الله -

توضیحات

۱ - نمونه - ۲ - انسان بر صورت رحمان تخلیق کرده شد - ۳ - پوشاندن - ۴ - تو مرا از آتش آفریدی - قرآن

۱۲:۷ - گل سرخ از عرق من است - ۶ - بعد از من می آید که اسمش احمد است - قرآن ۶:۶۱ - ۷ - دین

احمد تا ابد باقی ماندنی است - خدایا او را پستای و من هم احمد را می ستایم - ۸ - پس نعمت پروردگار خود

دیباچه دیوان پنجم 'نهایة الکمال'

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد

بسم الله الواهب الذى الشعراء تبحر و جعلهم متجراً فى بحور الاشعار وبالضياء
 - ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء ۱ - و امدح احمده محمد صلى الله عليه و سلم
 الذى جاء بطيب الوحي بما فيه وانزل اليه الكتاب لا ريب فيه (۲) - عليه
 صلوات الحكيم العليم ذى الفضل العظيم و على آله و اصحابه الذين فضلهم الله
 على افاضل الامم بفضائل انعم اللهم انزل ابحار رحمتك وصل عليهم اجمعين -
 حمدى که در روايات شعرای کامل نگنجد و ثنایی که در کمال مبالغت
 شعر درنیاید منشی عالم و مخترع لطایف حکم راست که در مجموعه صنع
 مسبع های سپهر و مربع های عناصر را انشاء کرد و بآنها هفت بحر بسیط جوهر
 و چهار دایره و افر اثر موالید سه گانه را نظم داد - و هریک را معنی خاص تعیین
 فرمود که امتحیراً فيه الفضل والفکر والقلب والنظر (۳) - اودرمعادن بیداری
 محل صنعت موشح و مرصع داشت و از نبات مشجراً ساخت و حیوان را قصیده
 پرداخت که از لطایف حال خلق حکایت کند و مردم را که مطابق الآدم بنیان
 الرب (۳ ب) است، صفت نتوان کرد که در واقع خداوند او را بیت القصیده
 نگاشت - من یکون ان یفر من نطاق ربه ؟ فهو الذی بین الوری لا یفر شی منه
 (۴) - اوست واجب الوجودی که سایه امکان بر غیر آن جز ظل اونیارد و همواره
 فاعل مختاری که تهمت علت بر وجود پاک او نتوان نهاد قادریکه عقده حکم
 او بدن دان انجم و اختراً نگشاید - صانعی است که رقم صنع او از صنعت های
 انس و جان بیرون نیامد - بیت:

هر آنچه آن کنند آید از وی آن کردن

کراست زهره که بتواند آنچنان کردن؟

نقش ساز ولعبت وزنگ منیت برآئینه او نتواند نشست، تفکر کمال او خود را
 سرانداخته کرد و تعجب افعال او وهم را پای بریده و ناله ازوی برآید - قلب
 دراک را که ادراک کاروی است او راست کرده برای گشادن امور حقایق -
 ولی چندان که جدت نموده از حد تحدید پیشتر نرفته - نطع عنصر تانامحدود
 کار کی تواند کرد؟ و عقل تابناک که آئینه ایست مصفا هر چند گرد خود گشت
 از دایره خیال، نگذشته که تصور آن مصور در خیالی گذارند - بیت:

وهوالا له ولا تصور فکرته
 ابدی حقیق ذاته و صفاته^۵

بحق او را سزد که ندای لا اله غیری، در عالم ملک و ملکوت در دهد -
 دیگریکه بیک طیانچه ابویحیی^۶ خاک گردد کی یارای ادعای انار بکم الاعلی
^۷ داشت که در سر کنند؟ - فرعون که بارش مرصع لاف خدائی میزد همان لؤلؤ
 و مروارید او بر ریش او دندان سفید میکردند - شداد که بهشت زرین ساخت
 جان در گردن او زنجیر شد و از در بهشتی کشان بدوزخ بردندش، و نمرود که
 باچندان بلندی و نخوت بر کرکس در آسمان می پرید بلگد پشه ای زیر زمین
 فرو رفت - بیت:

بآنکه مردم شد قوی مصنوع صانع کی شود
 آدمی چون بیرشد بر عمر قانع میشود

واز آنجائیکه کاف کرم او بر سر کلید بخت بنده دندان شد ابواب فتوح وی
 بیشتر شد چنانکه بقلم قضا منشور آدم بنام ابوالبشر مسجود تحریر فرمود
 تاملایکه سرکش که در حق او گواهی بخون میدادند بمجرد شنیدن فرمان
 اسجدوا، سر بنهادند - کرم او کشتی نوح (ع) را روان ساخت ببرکت بسم الله
 مجربا و مرسها^۸ معجزات داده وی موسی (ع) را بر روی آب آورد و خلیل (ع) را
 به پیغامبری که بمجرد فرمان ینار کونی برد او سلما علی ابراهیم^۹ صحرای آتش
 بروی لاله ستان گشت - او موسی (ع) را معجزه کرامت کرد که چوب بردست

او همه تن جان میگشت تا او همه سحره فرعون را بدان زخم جانی زدو عیسی
(ع) را مهمان ربنا انزل علینا مائده من السماء^{۱۰} ساخت و قرص گرم خور زیر
دست محمد (ص) گردانید -

نعت و منقبت
وعلی الرغم زعم خورشید پرستان، تیرگی شب تیره بنور محمد (ص) که از

عدن عدنان دُرِ یتیمی مانده بود سبیری ساخت - او را بسروری تمام بالای تاج
نبوت نشاند و قلب سره وی سکه آخر سلطانی نبوت شد - سلطانی بود بی

قصور که جبرئیل امین (ع) حامل وحی اوست و طوطی قرآن خوان در دیوان
مرتب - میکائیل (ع) حافظ مأمور لوح محفوظ نسخه دار کائنات اوست از

برای علم، اسرافیل (ع) صور دم صلاتی است زیر علم حشمت او وعزرائیل
(ع) جان شکار شکره ایست دردستگاه دولت او - بیت:

الملك والملکوت تحت لوائه
وله الفخر بفقره ذی العلی (کذا)^{۱۱}

ن والقلم^{۱۲} چتر سلطنت آن بی سایه است و عرش عظیم کرسی معراج آن بلند
پایه انبیاء که خورشید ازرای انور او مایه جوی است و پادشاهان دین که سایه

خدا اند، در آفتاب قیامت از علم بی سایه او سایه جوی از غیرت براق سبک
سیر او کونین علی الفور نور دیده میشود و تخت آن سلیمان نه در زمین

گنجدونه بر آسمانها - اگر تخت سلیمان بر مکان هوا میگشت تخت او برلامکان
میگشت واگراز دیدن یوسف (ع) زنان ترنج بدست، دست بریدند از اشاره

انگشت دست او ارکان قضا و قدر ماه راجون ترنج دونیم کردند^{۱۳} - بیت:

از معجزه خود داده برون یکسر ناخن
آنگه مه نو کرده دونیمه مه کامل

ملایکه که همه تن روح منورند و پریان که همه وجود جان مصور، از وجود آن

بشر اند و از او جان عالم پابندگی یافته و کواکب که همه جرم نور پاک آن و خورشید و ماه که جزو ذوات نور افلاک اند، از آن چراغ ازل تابندگی یافته که صاحب خطاب لولاک لما خلقت الافلاک اوست رابض شرع بر حرکت او باشموس عفو عصیان و عاصیان را گداخت و باحبل المتین توبه بسته آنرا بریاض راحت رساند ولی شمشیر حکم او شماسیان و کافرین را به نابود نمودن هم راهنماید که فاقلتو المشرکین^{۱۴} جزاینکه راههای قصد^{۱۵} بگیرند علیه صلوات الرحمن و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی ملائکته المقربین وآله واصحابه و ازواجه تسلیما کثیرا -

قرض سپاس و ثنای خاتم الانبیا (ع) هم ادانشده و الحق نمیشود ولی از خاتم الاولیاء حرف آغاز میکنم - یعنی از شیخ عالی ترک نظام الحق والدین که خزاین کونین پیش او بیش و کم ذره ایست و در مقابله آفتاب معرفت ضیاء پاش او انعام عالمین هیچ است - هرکرا نعمت بیعت و تجلی فقر او میسر شد، دولت کونین یافت و هر که از تلقین ایشان زبان یافت تیغش دادندش درون شکاف - قلم تقدیر بکلید راز او مفتوح باشد - اجل براو از راه اخلاص و نرمی گذرد که کسی که براو چهار قل^{۱۶} دمید او را در خواب ببیند - چراغ دود هوس در جوار او خاموش است و کسی که از نفس عیسوی او دمی یافت تبا نچه ملک الموت از روی معانی او را نمیراند - عرصه دنیا که جهنمی پر آتش است بر اصحاب او کاردی است چون بر اسماعیل (ع) بی اثر بود - بیت ها:

لائاد غبار صدمة العناء

ولا الحوادث لمحبه یکنم^{۱۷} (کذا)

امید که از دغاش یزدان و دود

بربنده کند دخمه آتش مسدود

و این است شعر من سیاه نامه که مجوعه های چهارگانه بیرون بود و دوستان 'نهایة الکمال' نامند - والسلام والاتقان علی الله تعالی^{۱۸}

حواشی

- ۱- قرآن مجید ۲۱:۵، این فضل خداوندی است کسی را که می خواهد، می بخشد.
- ۲- ۲:۲ کتابی که در آن شکی نیست - ترجمه عبارت عربی (یا حذف او): آغاز باسم خداوند بخشنده که شعرا را تبحری داد و آنان را در بحر اشعار بافضل و بصیرت ساخت ۰۰۰ واحد او محمد صلی الله علیه و سلم را می ستایم که پیاکیزگی وحی و آنچه درست آمده و خداوند بسوی او کتابی فرستاده ۰۰۰ درود پای خداوند صاحب بخشش و حکیم علیم بر او باد، و بر آل و اصحاب او که خداوند، بافضایل نعمتها آنان را بر برگزیدگان امم فضل داد - خداوند، در پابای رحمت خود سرازیرنمای و بر همه آنان درود بفرست.
- ۳- طوری که علم، تفکر قلب و نظم در آن دوچار حیرت اند.
- ۳ ب- حدیث: انسان شالوده پروردگار است.
- ۴- که می تواند از نطق پروردگار خود فرار کند؟ خداوند کسی است که میان خلق است و کسی از او فرار نمی کند.
- ۵- معبودی است که تصور تفکر در او نیست - ذات و صفات او حقایق ابدی اند.
- ۶- یعنی حضرت عزرائیل (ع).
- ۷- ۲۴:۷۹، من پروردگار بلند شما هستم - شما و چه زبیلاد و لغا
- ۸- ۴۱:۱۱، آغاز بنام خدا که حرکت نمودن و اسکان این کشتی پیاوست -
- ۹- ۶۹:۲۱، ای آتش، بر ابراهیم (ع) خنک و باسلامت باش -
- ۱۰- ۱۱۴:۵، پروردگارا، از آسمان بر ما خوانی بفرست -
- ۱۱- فرشته و جبهه فرشتگان زیر علم اوست و او را بر فقر از جفند خود فخر است -
- ۱۲- قرآن ۱:۶۸ -
- ۱۳- اشاره به شق القمر -
- ۱۴- ۵:۹، پس مشرکین را بکشید -
- ۱۵- قصد یعنی میانه روی، راه وسطا -
- ۱۶- یعنی سوره های کافرون، اخلاص، فلق و ناس در باره سی ام قرآن مجید -
- ۱۷- گزند، غبار، ضربت، رنج و حوادث برای محب او (شیخ نظام الدین اولیاء دهل معروف به محبوب الهی) امکان ندارد -
- ۱۸- در این نسخه فرد از روی قیاس تصحیح بعمل آمده است -

بکوشش : داود ملک تیموری

ملک خورشید و ملکه حور سرشت :

حکایت شاه جمشید

پیشگفتار

حکایت شاه جمشید عنوان داستانی است که در یکی از مجموعه های ارزشمند نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش وابسته به مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد ، با شماره ۸۶۱۳ (ص ۲۲۲ - ۲۳۹) نگهداری می شود و یگانه منبع آن فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، جلد ششم ص ۱۱۱۳ است ، که با 'داستان جمشید جهانگیر' ، 'داستان شاه جمشید با دیوان' و 'داستان ملک جمشید پسر وزیر و پریزاد' یکی نیست - داستان کاملاً به نثر است و دارای نستعلیق تحریری، با تاریخ کتابت ۱۲۵۶هـ و نگارنده ناشناخته و سربند های 'القصة' است - و در آن کلمات مروج افغان زمین چون توی، قاز، تنگه، کولوار، در پرده و امثال آن بیشتر به چشم می خورد -

داستان شیوه عرفانی دارد، فصیح، دلکش و خواندنی است - و از نکات ارزشمند آن، نخست اینکه : نگارنده به همه تفصیل مکان و زمان نظر بخصوص داشته، اوقات، فاصله ها و همه ویژگی های اشیا را با دقت تمام وصف می کند - منجمله فرستادن هدایای پدر دختر به پسر از قبیل اشتران لاله پشم سیاه چشم دو کوبانه، و یا طی کردن پسر و پیر مرد فاصله دو ماهه را در چهل روز و یا بهوش آمدن دختر پس از بر آمدن زهر مار از بدنش بعد از سه ساعت و ۰۰۰ دوم اینکه ارتباط مناسب صحنه ها در داستان در خور اهمیت است - بطور نمونه : رحم نمودن پسر به ماهی بزرگ و تبدیل شدن ماهی به پیر مرد و

یا داخل شدن پسر به حرم دختر بگونه ای که در قصر های پیشین معمول بود، به یکبارگی صورت نمی گیرد، بلکه از دهلیز به دهلیز و از اتاق به اتاق و پس از بر خورد با کنیزکان خاص و عام انجام میشود - و از شیرین ترین بخش های داستان، حکایت کردن دختر از دلباختگی مار با اوست، که کمال تبحر نویسنده را در تزیین و زیبایی آن واقعه نشان میدهد -

نکته ارزشمند دیگر اینکه رشته سخن بوسیله جمله های پر از بند و اندرز هیچگاه قطع نمی گردد - بلکه همه جا درس ایثار و جوانمردی، توکل و تلاش، قناعت و استقامت، وفای عهد و از خود گذشتگی را با خود دارد - با در نظر داشتن پیام های آموزنده و لطف و دلچسپی داستان، آن را رو نویس و پیشکش خوانندگان گرامی می کنیم، با چشمداشت اینکه جالب و پسنندیده واقع گردد -

یاد داشت : آنچه در رو نویسی داستان انجام گرفته : نقطه گذاری، افزودن حروف ربط و کلمات بین دو قلاب []، توضیح و معنی کلمات بین پرانتز () و یا با گذاشتن شماره و تفصیل آنها در پاورقی -

۱ - در این کتاب از کلمات و عبارات و اصطلاحات و ... استفاده شده است و در صورت لزوم در این کتاب توضیح داده شده است.

۲ - در این کتاب از کلمات و عبارات و اصطلاحات و ... استفاده شده است و در صورت لزوم در این کتاب توضیح داده شده است.

۳ - در این کتاب از کلمات و عبارات و اصطلاحات و ... استفاده شده است و در صورت لزوم در این کتاب توضیح داده شده است.

۴ - در این کتاب از کلمات و عبارات و اصطلاحات و ... استفاده شده است و در صورت لزوم در این کتاب توضیح داده شده است.

حکایت ملک جمشید و ملکه حورسرسشت

اما راویان اخبار و ناقلان آثار چنین نوشته اند، که در ولایت بغداد پادشاهی بود 'ملک جمشید' نام، و او را پسری بود 'ملک خورشید' نام، [که] در نهایت جمال و کمال بود و در سن (سن) پانزده سالگی بود - و 'ملک خورشید' صاحب خرجی ۱ داشت - او را روزی گذارش به عرصه بازار افتاد - دید که مردی در دست، صندوقچه [بی] دارد و در او مقفل بود - جمعی به خریداری او مقید بودند و بهای او را هزار تنگه ۲ مقرر کرده اند ۳ - که نادیده بفروشد و اما به ظاهر نیز خالی بود -

القصة او را از برای شاهزاده به هزار تنگه خرید و به نزد شاهزاده برد - شاهزاده پرسید که : این صندوقچه را از کجا یافتی ؟ صاحب خرج گفت که : 'برای شما خریدم' - و کیفیت حال را عرض کرد، که بهر حال او را خریدم، نمیدانم که در درون او چه باشد - شاهزاده گفت که : 'بهر کیفیت از درون او خبر باید گرفت، که بی چیزی نخواهد بود' -

القصة شاهزاده او را گشاده، نظر کرد [که] چند خانه دارد، که هر کدام خانه او را دیدند، در یکجانب او کاغذ ته کرده گی برآمد، او را گشاده، دیدند، وقتی که نظر شاهزاده بر کاغذ افتاد، بیهوش گشت - ندیمان حیران شدند - هر چند کردند، شاهزاده بیهوش نیامد - بعد از آن به نزد پدرش کس فرستادند که چه نشسته [ای] که شاهزاده را حالتی روداده است، تدارک او را نمی یابیم - پادشاه پرسید که : 'چه سبب بود ؟' عرض کردند که : 'قبضیت * روداده است' - بعد از آن پادشاه به پریشانی غریب به نزد شاهزاده رسید - و به شفقت و محبت او را بحال آورد و کیفیت را از او پرسید - شاهزاده کاغذ را بدست پدر داد - وقتی که پدر در وی نظر کرد، دید که صورت دختری را کشیده اند، که در آفاق نظیر ندارد، و در کنار کاغذ نوشته اند : 'ولایت من استخر ۴ فارس است و نام من 'ملیکه حورسرسشت' است و نام پدر من 'ملیک ابراهیم' است - اما

* حالت انقباض

پادشاه وقتی که به کیفیت صورت اطلاع یافت، به شاهزاده دلداری داد که :
 'غم مخور، انشا الله تعالی، صاحب این صورت معلوم من خواهد شد [او بوصول
 او خواهی رسید' - شاهزاده عرض کرد که : ای پدر طریقه وصول او را بچه
 نوع قرار میدهی ؟' - پدرش گفت که : 'ایلچی میفرستانم که دختر را فرستاند'
 - پسر عرض کرد که : 'مرا طاقت آن کجا باشد [که] انتظاری برم، تا خود برسم
 قلندرانه نروم، کجا آرام گیرم' - پدر گفت که : 'ای جان پدر ! من ترا کی گذارم
 که به خواری ۵ خار روی' - پسر راضی نشد، [و] باز پسر بیهوش افتاد - [پدر]
 در بیم هلاکت شد - مردی درین میان عرض کرد که : 'حقیقت آن ملیکه
 (ملکه) را من بگویم، آن زمان تو دانی' - شاهزاده مدتی سامع شد - آن مرد
 عرض کرد که : 'اصسال چهار سال است که آوازه آن ملیکه را شاهان و شهریاران
 شنیده [اند] و [در] ولایت او میروند، و او را خواهند که در عقد خود آرند، وقتی
 که با او مواجه میشوند، همان ساعت میسوزند و هلاک میگردند، و راه پای او
 بسیار مخاطره [دارد] - و مدت دو ماه راه است ۶ - باوجود (این) اگر میروی،
 بخود ظلم میکنی' - وقتی که پدر این حرف را شنید، در گریه شد [و] به پسر
 زاری و تضرع بسیار کرد که : 'ای نور دیده پدر، رحم بر خود و برمن بخور
 [بکن] و ازین داوری برگذر' - پسر گفت که : 'ای پدر ! مرا منع مکن که همین
 جا هلاک میگردم و مرا بگذار که بروم، امید از خدا دارم که بدعای تو، به امید
 برسم' - هر چند پدر و مادر بندو نصیحت کردند، [پسر] تسلی نیافت - پدر گفت
 که : 'به اندازه آن راه، اسباب و خدمتگاران [باتو] همراه سازم، تا محنت راه
 ترا کم شود - شاهزاده به جز قلندری راضی نشد - پدر دید که تدارک ندارد، و
 [ناچار] او را بدان جهت رخصت کرد -

شاهزاده کولواری و کدوی * گرفته، پیاده راهی گشت - ده روز بادیه
 طی میکرد - روزی نظرش در دشت افتاد - دید که درین بادیه از دور درختی
 ظاهر میگردد، آنگاه پنداشت که در زیر او آبی خواهد بود - زود خود را بدانجا

رسانید - دید که درختی و سبزه [و] در زیر او چشمه پر آب زلال، و درون چشمه پر ماهی - شاهزاده دید که منزل خوشی است - ساعتی آنجا آرام گرفت - [و] پاره نانی بآب تر کرده بخورد - و نان ریزه [ای] در آب افتاد - ماهیان بوی نان را یافته، همه گرد آمدند - شاهزاده دانست، که ماهیان هوس نان ریزه دارند - پاره نان را ریزه کرده بآب انداخت، ماهیان همه را فرو بردند - شاهزاده بسیار ذوقی کرد - بعد از آن پاره نان دیگر [ای] پرتافت * - او را نیز فرو بردند -

القصه در شغل آن، همه نان را پرتافته و کولوار را خالی کرد - شاهزاده بخود تصور کرد که، 'کاری کردم که آذوقه خود را دادم - اکنون باید که از آن ماهیان گرفته در راه کیاب کرده بخورم' - بعد از آن دست به آب کرده، به حيله یک ماهی کلان را گرفته در بیرون آب انداخت - شاهزاده دید که ماهی بیچاره خود را به هر طرف [به] زدن گرفت [و] مدتی بیهوش شد - وقتی که شاهزاده این حالت را دید از بیچارگی او رحمش آمد - با خود گفت که: 'ترا زور نکردند که آذوقه خود را برو دادی، در بدل آذوقه، بیچاره را قوت خود می سازی؟' لایق آنست که بیچاره را آزاد کنی و آذوقه خود را از خدا طلب کنی

القصه شاهزاده بخود معقول کرد [و] از روی مردی بیچاره را بآب انداخت و بیچاره ماهی باز بهوش آمد [و] بشادی تمام با همراهی ماهیان در بازی شد - بعد از آن شاهزاده در سایه درخت استراحت کرد، که بسیار مانده شده بود - او را خواب ربود - وقتی که چشم گشاد، دید که مرد پرتدبیری در زیر پای شاهزاده قرار یافته است [و] شاهزاده را برفق و محبت خادیمی (خادمی) میکند - شاهزاده برخاست، به پیر سلام کرد و پرسید که: 'ای عزیز توجه کسی که بمن اینچنین ملایمت می کنی؟' پیر گفت: 'ای جان پدر، در راه میرفتم، ترا دیدم که اینجا در استراحت بودی، دانستم که کوفت راه داری - خواستم که ترا از کسل (کسالت) بر آرم - بنا بر آن اینجا نشستم' - باز پیر گفت که: 'ای پسر نیکو * یعنی پرتاب کرد

سرشت! چه کلفت و چه مقصد داری؟ - پسر گفت که: اول مقصد من آنست که بدختر پادشاه دل داده ام، دویم (دوم) کلفت آذوقه راه دارم، که آذوقه [ام] تمام شده است -

قصه بیان مقصد را به پیر کرد و گفت که مقصود آنست که بتو گفتم - پیر گفت که: 'ای جان پدر، از هیچ وجه غم مخور که آذوقه تو مهیاست [و] به شادی تمام با مطلوب خود واصل [می] شوی - شرط کن که هر چه ترا خدا از دنیای بدهد، نصف او را بامن (به من) بدهی ۹ تا من همراه تو باشم - شاهزاده انگاشت، که این پیر مرد، نیک است - شرط را قبول کرد و در خدمت او در آمده راهی شد [ند] - هر جای که میرسیدند، پیر از بغل قرصی نانی و جام آبی برمی آورد، [و] هر دو معمور می شدند و به شادی تمام شکر گویان می رفتند -

قصه دو ماه راه را در چهل روز طی کردند - بعد از آن بجایی رسیدند، دیدند که قلعه ای [از] ماه تا ماهی کشیده اند، و بُن در کیمخت ۱۰ زمین استوار کرده اند - [که] مردم درون قصد بیرون دارند و مردم بیرون قصد درون دارند - غلغله مردم برین تاس نیلگون فلک پیچیده میرفت - [وقتی] نزدیک دروازه شهر رسیدند، دریافتند که این همان شهر است، که مطلوب در اینجا است - شاهزاده [که] دید، بسیار خوشوقت گردید و هر دو بر در بارگاه رسیدند، که عجب بارگاهی بر تم طراحی، [که] در همان جا چادری برپا کرده اند [و] در آنجا طبیل گذاشته اند، از مردی پرسیدند که: 'این طبیل را چرا گذاشته اند؟' آن مرد گفت که: پادشاه را دختری است در این شهر، که در پس پرده عصمت - هر کسی که به طلب او می آید، این طبیل رامینوازد - وقتی که صدای طبیل بگوش پادشاه میرسد، آنکس را با اعزاز تمام به نزد خود میبرد و دختر را بدو میدهد - وقتی که داماد بر دختر روبرو میشود، همان زمان سوخته، هلاک میگردد - وجه او را نمیدانند، که سبب چه باشد - بعد از آن [که] شاهزاده این خبر را شنید، برضای پیر، طبیل را در صدا انداخت - پادشاه بر زبر تخت نشسته

بود با ارکان ۱۱ دولت خود، که آواز طبل بگوش او رسید - و اسپ [و] سرو پای ملوکانه خوب پادشاه فرستاد [و] شاهزاده را بسوی خود آورد و نوازش بسیار کرد - پادشاه دید که شاهزاده، خوش جمالی دارد، پادشاه را رحم آمد، به نصیحت او کوشیده میگفت که: 'ای جان پدر! بیا ازین داوری در گذر، که بدبخت دختر من علت دارد، که جان بسیار مرد را ضایع کرده است - همان ترص کن که دختر را گرفتی [و] بمراد خود رسیدی - مقرر که جمال تو ازو زیاده است، از غیرت پادشاهی فریفته او شده [و] آمده [ی]' - شاهزاده گفت که: 'ای شهر یار عالم! من پسر فلان پادشاهم، [و] بمردی قدم نهاده ام، در قدم تو بمیرم، این نیز سعادت است' هر چند که پادشاه نصیحت کرد، شاهزاده گوش نکرد -

القصة پادشاه تویی ۱۲ انگیخت و دختر را به شاهزاده عقد بر بست و شاهزاده را به حرم دختر فرستاد - وقتی که شاهزاده داخل حرم شد، از قفای او، اسباب تکفین و تابوت مهیا کرده، در نظر او در آوردند - جماعه (جماعتی) از دایگان و کنیز کان به استقبال شاهزاده بر آمدند - گریان شدند [و] بزبان عجز مبارکبادی کردند - و عرض کردند که: 'ای شاهزاده با غرور! با این جمال بر حال خود رحم نخوردی (نکردی) که هوس این دختر بد اختر را کرده [ای] - اینک اسباب آخرت در نظر تو حاضر آوردند، عمر خود را ضایع کردی - بیا ای پسر نیکو سیرت، ازین داوری بر گرد - فرض کن که جام عیش از دست او کشیدی' ۱۳ - وقتی که شاهزاده این حرف [ها] را از ایشان ۱۴ شنید، ساعتی [به او] پریشانی رو داد و ترس مرگ برو غالب شد - بعد از آن، تصور بسیار کرد و غیرت شهریاری در جوش در آمد، توکل به خدا کرد [و] به دلیل آن پیر اعتمادی نموده، قدم بمردی نهاده و از مرگ اندیشه نداشت، و به جانب خانه دختر قدم نهاده، راهی شد - اما همه ملازمان بحال دختر و پسر در گریه بودند - القصة بر در دهلیز خانه دختر، شاهزاده داخل شد - آنجا نیز جماعتی مانع

آمدند، از غیرت پادشاهی^{۱۵} مانع نشد. آخر کنیزکی در پرده خانه را برداشت.
 - شاهزاده بسم الله گفته یک قدم خود را در درون خانه نهاد و چشمش^{۱۶} بدختر
 افتاده بود، که دختر نیز از پا برخاست [و] به شاهزاده سلام کرد. بمجرد شنیدن
 سلام دختر، شاهزاده وای گفته به پشت بالای آستانه افتاد [که] سر در دهلیز
 و پای در درون خانه. بعد از آن دختر وای گفته بر کناره افتاد [و] مدهوش
 گشته بود، که مارسیاهی بطول شش گز از بالای سر هر دو پاره شده، در یک
 کناره افتاد. جماعه [جماعت] که این حال را مشاهده کردند، حیران شدند.
 بعضی بر سر دختر آمدند و بعضی بر سر شاهزاده آمدند. [و] بعضی به نزد
 پادشاه در حرم پادشاه رفتند و قصه را بیان کردند. وقتی که پدر و مادر [دختر]
 این حال را شنیدند، به جانب ایشان^{۱۷} آمدند، دیدند که پسر اندک حرکت دارد
 و دختر اصلاً حرکت ندارد. و ماری در میان افتاده. قبایل دختر بسیار پریشان
 بودند. وقتی که هر دو بهوش آمدند، نظر دختر بر روی پسر و مار افتاد، شکرش
 خداوندی را بجای آورد که: الحمد لله که بعد از چهار سال امروز مشرف
 بیدار ولینعمتان خود گردیدم. پسر نیز شکر خدای را بجای آورد که: الحمد
 لله که به مقصد رسیدم [و] جمعی به سبب من از غم و اندوه دور شدند. و
 شادی غریب در میان دایگان و ندیمان و ملازمان و اهل ولایت افتاد و نقاره
 شادی در صدا در آوردند، و چهل روز شهر را آئین بستن [بستند] و توثی^{۱۲}
 غریب کردند. بعد از آنکه پدر این حال را دید، از دختر پرسید که: 'درین
 چهار سال چه بود که نتوانستی به هیچ کس راز نگفتی؟ و هر پسری که بعد
 از عقد بتوجع میشود هلاک میگردد. امروز این حال روداده و تو بیهوش
 شدی و به شاهزاده ضرری نرسید'. ملیکه به پدر عرض کرد که: 'روزی در
 فلان میدان، در لب حوض با کنیزکان، به عیش و نشاط سیرکنان بودم [و] از آن
 نوشیدن شراب سرگران بودم [که] در خواب شدم، و همه کنیزکان در هر طرف
 و بجانب بودند. بناگاه من از خواب بیدار شدم. دیدم که همین مار در درختی

که در سایه او بودم، ظاهر شد و جانب من روان شد - تا من جنبیدم که فریاد کنم، [در] رسید - حیران شدم که چه کنم - دیدم که بسیار تملق می کند یقین کردم که بمن ذوقی دارد - نظر^{۱۸} خود را برو گماشتم - مار از اطراف من بسیار گشت و خود را در کمر من پیچید و اما ضرر او نمی رسید - بعد از آن کنیز - کان آمدند - خواستم که واقعه را بگویم، از کمر من زیر گردید بمشابه که نزدیک بود که استخوانهای من نرم شود - دانستم که نمی خواهد که ظاهر کنم - بالاخره [بالاخره] صبر کردم، بدینجا رسیدم - و هر گاهی که میخواستم که بمردی ملاقی شوم، نمیگذاشت و روز دو وقت سر از جیب گریبان من می برآورد [و] بروی من نظر میکرد - بعد از آن باز در کمر من پیچید و [به] خواب میرفت - و هر گاهی مرابه کسی عقد میکردند، وقتی که آنکسی بمن مواجه میشد، بسته، زهری میانداخت که همان لحظه آن مرد می مُرد و میسوخت - وقتی که این جوان بمن مواجه شد، همین مار سر بالا کرده و سر خود را از گریبان من بر آورده میخواست که زهر زده [او را] بکشد - در همان وقت شمشیری ظاهر شد، و مار را دوباره کرده بود - از وهم او بیهوش افتادم و سر او را ندانستم - الحمد لله که مشرف بیدار شما گردیده ام -

القصة پادشاه و دایگان شاداب شدند، شادبانه کردند [و] نقاره میزدند - چهل روز ولایت را آنین بستند و توی ۱۲ غریب ساخته هر دو را باهم مصاحب کردند - بعد از فراغ توی، پادشاه با پسر گفت که: 'ای جان پدر، قدم تو مرا و قبایل مرا خوش وقت گردانید و دختر مرا ازین بلا برانیدی - اکنون تخت ولایت ترا لایق است - اگر قبول نکنی دختر مرا تراست [و] اگر در ملازمت پدرت در ولایت خود میروی، هیچ منعی نیست - شاهزاده عرض کرد که: 'ای شهریار عالم! دیربست که از ملازمت پدر خود دورم، در مفارقت من مبادا پریشان باشند - اگر رخصت عالی شما شود، در ملازمت پدر و مادر خود بروم' - پادشاه رضا داد [و] با دختر چهار صد اشتر لاله بشم سیاه چشم دو کویانه مع ساروان

(ساربان) و چهار صد کنیزک حور سرشت و دو صد غلام بچه دُر در گوش همراه کرده، تا سه فرسخ راه رفته، در وا کرده^{۱۹}، شاهزاده و دختر را وداع کرده برگشت - شاهزاده با ملیکه و مرد کلان براه در آمده راهی شدند - بعد از مدت مدید در سر همان چشمه آب رسیدند و خیمه و بارگاه را بر سر چشمه برپا کردند - همان روز گذشت و فردا روز شد - بمرد کلان پسر گفت که: 'ای بابا اکنون وقتی آن شده باشد که از ملیکه کام دل حاصل کنم؟' مرد کلان گفت که: 'ای پسر اول مال و اموال را دو تقسیم بکن، اگر در سر همان عهد هستی - بعد از آن تو میدانی' - پسر گفت که: 'ای بابا! آن نیکی که تو کردی همه بیشکش تو دارد - پیر گفت: 'ای پسر نصف آن از من میباید و نصف مال از آن تو میباید، نه تمامی مال' -

قصه دو تقسیم کرده، نصف مال را گرفت و در کناری گذاشت - بعد از آن پیر گفت که: 'ای پسر اکنون دختر در میان مانده است، او را چه فکر داری؟' پسر گفت که: 'غرض چه؟' پیر گفت که: 'با او نیز شریکم' پسر گفت که: 'او را تقسیم کرده نمی شود - اگر تقسیم کنی، زنده نخواهد ماند' - پیر گفت که: 'دختر را دوپاره میکنم که ذره زیادو کم نشود' - پسر گفت که: 'ای پیر اینجا محل هزل نیست، راست بگوی' - پیر گفت که: 'هزل نیست، راست میگویم' - پسر گفت که: 'کرده و نا کرده را برابر کردی' - پیر گفت: 'ای پسر زو چهار میخ و ریسمان و یک شمشیر بزهر آب داده بیار که دختر را دوپاره برابر بکنم، تا عدل شود، آنزمان تو میدانی' - پسر گفت که: 'بیای پیر دختر را تو بگیر، که بمرگ او راضی نیستم' - پیر خود برخاست^{۲۰}، ریسمان و چهار میخ آورد [او دختر را به چهار میخ بست - وقتی که این عمل را پیر کرد، غریو از پسر و دختر و کنیزان و غلامان برآمد - دختر و پسر هر دو اشک حسرت و ندامت از دیدگان می باریدند - همه غلامان عرض کردند که: 'ای شاهزاده! امرکن که این پیر را پاره پاره کرده بخوریم' - پسر گفت که: 'این پیر از آن کس

(کسان) نیست که این عمل توان باو کرد، مگر تملق باو بشود و تن به قضا باید داد، [که] اواز همه [ما] عالم تراست و توقف باید کرد - [این] گفته و میگریستند - بعد از آن پیر به نزد دختر آمد [و] گفت که: 'از میان او را دو پاره کنم' - به پسر گفت که: 'بیبا و نظر کن که چگونه می برم' - پسر گفت که: 'هر چه میخواهی بکن، مرا چاره [ی] نیست' - و هر نفس دختر به پیر نگاه میکرد و میگریست و چاره نداشت -

القصة پیر شمشیر را بضربان غریب بمیان دختر حواله نموده بود که دختر را از وهم کشتن، غثیان * رو داد - یک چیزی مثل زردی بیضه قاز ۲۱ از دهان او راهی شده بود - پیر از جای خود برجست، ریسمان را بریده و پسر را طلب کرده، فرمود که: 'حریر آبه و شربت بیاور' - و خود او دختر را در کنار خود گرفته و عصبت او را مالیدن گرفت - دختر مدهوش گشته بود - در گلولی ۲۲ دختر را حریر آبه و شربت میخورانیدند و دماغ او را معطر کردند - بعد از سه ساعت دختر بحال آمد - چشم گشاد و خود را دیگرگون دید - شکرانه بسیاری بجای آورده، در قدم پیر افتاد و دعا کرد که: 'این دم بلطف تو، تمام از محنت زهر مار خلاص شدم' - بعد از آن پیر پاره چیزها بروی دختر پاشید بعد از آن این شب گذشت [و] روز شد - وقتی که پیر بحال دختر نظر کرد جمالی ۲۳ دید که از حوران چند [برابر] زیاده می بر آمد - بسیار مسرور گشته و شکرانه او را بجای آورد - بعد از آن به پسر گفت که: 'ای شاهزاده، تمام اموال ملیکه پیشکش تو باد، مرا احتیاج برو نیست - غرض من معلوم کردن عهد و همت و جوانمردی تو بود - مانع آمدن من ترا از مقصود و شمشیر کشیدن بر میان دختر، دور شدن زهر مار از بدن ملیکه بود - اکنون تو میدانی، هر چه خواهی، مانعی نیست، و من پیر، غلام تو ام، اگر خواهی در خدمت تو روم و گرنه رخصت بدهی به نزد عیالان خود روم و هر گاه ترا مشکل پیش آمد - من حاضر باشم' -

شاهزاده گفت: 'ترا زیاده برین تصدیع نمیدهم برو به نزد عیالان خود، بشرط آنکه خود را بیان احوال کن که چه کسی؟' - پیر گفت: 'من همان ماهی رحم خورده بآب انداخته توام، که دو ملک آمده، مرا بصورت آدم کردند و به خدمت تو امر کردند، چون تو نیکی کردی، خدا بتو نیکی کرد' - شاهزاده گفت که: 'ای پیر! برو، بهر جای که میخواهی' - پیر شاهزاده را وداع کرده، غلطی زد، همان ماهی شد و به چشمه آب در رفت - شاهزاده و ملیکه و ملازمان اینحال را دیده متحیر شدند و بجانب ولایت راهی شدند -

قصه آمدن شاهزاده را به سمع پادشاه رسانیدن (رسانیدند) - پادشاه شادمان شده مع شهریاران و گردان و گردن کشان و ندیمان و کنیزکان تا سه روزه راه باستقبال شاهزاده برآمدند، پادشاه چند اسب و زر بسیار را تصدقات شاهزاده کرده به شهر داخل ساخت، و از کیفیت حال و از محنت راه از شاهزاده پرسیدند و شاهزاده آنچه واقعه گذشته را کما ینبغی به پدر عرض کردند - پدر شکرانه خدای را بجای آورده، چهل شبانه روز شهر را آئین بسته و توی ۱۲ غریب در روی (برای) شاهزاده و ملیکه برداخت - بعد از آن شاهزاده از ملیکه کام دل حاصل کرد - بعد از یکسال پدر وفات کرد و شاهزاده بجای پدر صاحب مملکت شده، در سریر سلطنت قرار یافت و باقی عمر را با ملیکه بعیش و عشرت و نشاط میگذرانیدند، و هیچ اندوهی بخاطر ایشان نمی رسید - والله اعلم بالصواب -

توضیحات

- ۱- صاحب خرج: مسئول امور مالی آروزگار -
 - ۲- تنگه: بول رایج آروز، که مسکوک و از سیم و زر ساخته می شد -
 - ۳- مقرر کرده اند: اینجا چنین معنی میدهد 'مقرر کرده بود' که سبک نگارش آنوقت است -
- و در چند جای داستان به این شکل آمده -

- ۴- استخر: اصطخر- قلعه ایست در ملک فارس، چون در آن قلعه تالاب بزرگی بوده است. به این نام شهرت یافته است.
- ۵- به خواری: اصل در نسخه 'بخاری'.
- ۶- راه است: اصل در نسخه 'راست'.
- ۷- کولوار: جوال کوچکی که در سفر، مردم اسباب و آذوقه خود را در آن گذاشته حمل میکردند.
- ۸- رحمش: اصل در نسخه 'رحم'.
- ۹- بدهی: اصل در نسخه 'بده'.
- ۱۰- کیصخت: اصل در نسخه 'کیسخت' (نوعی از پوست که دباغی کنند).
- ۱۱- با ارکان: اصل در نسخه 'بارگان'.
- ۱۲- توی: 'طوی' کلمه ترکی است و در افغانستان نیز معمول است به معنی عروسی.
- ۱۳- کشیدی: اصل در نسخه 'کشیدیم'.
- ۱۴- ایشان: اصل در نسخه 'ایشانان'.
- ۱۵- غیرت بادشاهی: کلمه بادشاهی در نسخه افزوده شده.
- ۱۶- چشمش: اصل در نسخه 'چشم'.
- ۱۷- ایشان: اصل در نسخه 'ایشانان'.
- ۱۸- نظر: اصل در نسخه 'اخیر نظر' که درست خوانده نشد.
- ۱۹- در واکرده: خوانده نشد اصل در نسخه 'روزاد کرده'.
- ۲۰- برخاست: اصل در نسخه 'برخواست'.
- ۲۱- قاز: اصل در نسخه قاضی - کلمه ترکی است یعنی غاز.
- ۲۲- در گلوی: اصل در نسخه در گولوی.
- ۲۳- جهانی: اصل در نسخه جمال.

در نسخه‌های مختلف، واژه‌ها و عبارات گوناگونی دیده می‌شود که نشان‌دهنده تغییرات و تحولات زبانی در طول زمان است. این تغییرات می‌تواند ناشی از عوامل مختلفی مانند تغییرات اجتماعی، فرهنگی و زبانی باشد. در این بخش، به بررسی برخی از این تغییرات و واژه‌ها می‌پردازیم.

یکی از تغییرات مهم، تغییر در ساختار کلمات و عبارات است. گاهی اوقات کلماتی که در نسخه‌های قدیمی به کار می‌رفتند، در نسخه‌های جدید به شکل دیگری درآمده‌اند. این تغییرات می‌تواند ناشی از تغییرات در تلفظ و نوشتار باشد. همچنین، گاهی اوقات کلماتی که در نسخه‌های قدیمی به کار می‌رفتند، در نسخه‌های جدید به شکل دیگری درآمده‌اند. این تغییرات می‌تواند ناشی از تغییرات در تلفظ و نوشتار باشد.

علاوه بر این، تغییرات دیگری نیز در واژه‌ها و عبارات دیده می‌شود. گاهی اوقات کلماتی که در نسخه‌های قدیمی به کار می‌رفتند، در نسخه‌های جدید به شکل دیگری درآمده‌اند. این تغییرات می‌تواند ناشی از تغییرات در تلفظ و نوشتار باشد.

مرحوم سید حسام الدین راشدی

نفوذ فردوسی و شاهنامه درسند

قرنها سند مرکز زبان و ادب فارسی بوده - شعر و سخن، تصنیف و تألیف، همه به این زبان رواج داشته است - فارسی در زندگانی روزانه مردم مؤثر بوده - مکالمه، مباحثه، و مکاتبه به فارسی انجام می گرفته است - برای سعدی، حافظ، مولوی و فردوسی همان مقام والا قائل بودند که در ایران و دیگر کشورها می باشد - حتی نیم قرن پس از تسلط انگلیس، نام و کلام همین شعرا، موضوع ذکر و فکر محافل و مجالس این سامان بوده و امروز که زمانی می گذرد که دیگر مردم فارسی نمی دانند، باز هم نام استادان ادب را با کمال ادب می برند -

سعدی، حافظ، مولوی، نظامی و جامی چه اثر و نفوذ داشته اند؟، سئوالی است که برای هر کدام از آنان، گفتاری جداگانه می خواهد - اما امروز و اینجا ما فقط نگاهی زود گذر به نفوذ فردوسی و شاهنامه درسند می اندازیم -

ابلی سند مردمانی دلیر، جنگاور و غیور و به تاریخ خود بی نهایت دلبسته می باشند - نه تنها تاریخهای اینان از داستانهای جنگی پر است که چگونه در برابر دشمن از خاک وطن قاع کرده اند بلکه شعر پسندی و فرهنگ عامیانه پر از داستانهای تاریخی و نیم تاریخی است که از تیر و شمشیر و کمان و سنان حکایاتی دارد - همین داستانها و نقش پهلوانان آنها است که اساس تربیت ذهنی و پرورش فکری اینان گردیده است - از همین مفاخر است که اینان تاریخ و روایات خود را عزیز می دارند و از همین مفاخر است که علاوه بر سایر محرکات علمی و ادبی، مردم این دیار فردوسی و شاهنامه اش را مشعل راه

خود می دانند و از آن در اشعار و روایات خود الهام می گیرند -
تا چندی پیش، اهل سخن همه آن قسمتهای شاهنامه را بر زبان داشتند که
از رزم آرای حکایت می کند و داد شجاعت می دهد - آنان از یک سوی
داستانهای رزمی زبان سندی را تکرار می کردند و از سوی دیگر اشعار
شاهنامه را برمی خواندند و بدین طریق روحیه شجاعت و نیروی دفاعی خود
را زنده و آماده نگاه می داشتند - برخی از سخندانان، سرتا سر شاهنامه را از بر
می کردند - تاریخهای ادبی نام برخی از این 'حافظان شاهنامه' را ثبت کرده
است - در شهرته، لاله آسارام شاعر فارسی شاهنامه را به یاد سپرده بود^۱ -
بحر شاهنامه، بحری است خوشاهنگ و با شکوه و این وزن به اندازه‌ی در
سند مقبول بوده، که در همین شهر، عالمی دیگر به نام ملا ابوالبقا گلستان
سعدی را به بحر متقارب مثنی مقصور برگردانده -^۲
در ۵۹۹۹ - ق، خانخانان عبدالرحیم بالشکر به سند فرود آمد تا آن را از
دست ترخانیان گرفته به شاهنشاهی اکبر بیفزاید - ابوالفضل علامی وزیر و
دانشمند اکبر شاه از دوستان صمیمی وی بود - در روزیابی که جنگ ادامه
داشت، نامه‌ی چند از ابوالفضل رسید که در آن تأکید شده بود که در چنین
ایامی مطالعه شاهنامه ضروری است -^۳ در یکی از نامه‌های دیگر خود
ابوالفضل می نویسد:
'و مذاکره مجلس شما، ظفرنامه و شاهنامه و چنگیز نامه باید که باشد،
نه اخلاق ناصری و مکتوبات شیخ شرف منیری و خاقانی و حدیقه
که آن گفتگوی مجرد است و ما تعلیقان بزم کثرت ۰۰۰'^۴
ظاهر است که در ایام کارزار و به هنگام جنگ، خواندن شاهنامه را بسی لازم
می دانستند و بیگمان سبب این بود که مطالعه آن، احساسات را برانگیخته عزم
را جزم ساخته، دلاوران را دلیری هرچه بیشتر می بخشید -
اصولاً 'شاهنامه خوانی' رونق محافل رسمی و شخصی و فروغ مجالس

علمی و ادبی سند بود - این محافل و مجالس پس از نماز شام تا نیمه شب برپا بود، گاهی سعدی و گاهی حافظ، اما اکثر و بیشتر موضوع سخن شاهنامه بود - مثنوی مولوی را صبحگاه پس از تلاوت قرآن مجید، با کمال اعتماد و انهماک می خواندند -

محافل فرمانروایان تالپور بیشتر از شاهنامه آباد بود - میر فتح علی که سلطنت سند را با جنگ از خاندان کلهورا گرفت، کارنامه خود را با کارنامه های قهرمانان شاهنامه برابر می خواند و در دیار خود شاهنامه خوانی را فروغ داد^۵ و تا وقتی که 'فتح نامه' سروده نشده بود، آن را همچنان نگاه داشت و هنگامی هم که میر عظیم الدین فتوحات میر فتح علی را بر سبک و در بحر شاهنامه سرود و نامش را 'فتح نامه' نهاد، شاهنامه خوانی جای برای خود داشت و هر دو موضوع سخن گردیدند، دکتر برنس می نویسد:

'وی شاعری را مقرر کرد ۰۰۰ تا آنها را مانند فردوسی به شعر ضبط نماید و آن را در برابر شاهکار جاودان وی، 'فتحنامه' خواند ۰۰۰ و اکنون فتحنامه در دربار نقل می شود و برخی از درباریان به عنوان تملق اشعار اغراق آمیز آن را از برمی کنند'^۶ -

وقتی هم که پس از شصت سال فرمانروایی، خاندان تالپوران در ۱۸۴۶م زبون انگلیسان گردید، شاهنامه خوانی رواج بیشتر یافت زیرا در عالم یأس و نومیدی، داستانهای شاهنامه تنها باعث دلگرمی بود و کارنامه های دلبران ایران آنها را نوید می داد که روزی دولت از دست داده را باز خواهند یافت و این کار تازمانی ادامه داشت که نسلی که سلطنت را باخته بود، در قید حیات بود - چند روایت:

در تاریخ سند، درباره فردوسی و شاهنامه روایاتی دیده می شود که برخی از آنها را باز گو می کنیم -
'حشمت دستگاه، شوکت پایگاه، معروف هند، حاکم سند، عادل شان میر نصیر

خان تالپور تخلص جعفری (متوفی ۱۲۶۱ هـ ق) ۷ در جواب این بیت 'فردوسی

طوسی قدس سره' که

هر آنکس که شهنامه خوانی کند

اگر زن بُوَد، پهلوانی کند

چنین گفته:

هر آنکس که خود پهلوانی کند

چه حاجت که شهنامه خوانی کند^۸

طرز فکر و وضع روانی میر نصیر را می توان از این فهمید که وی در برابر شاهنامه ، مختار نامه که به ضخامت قریب شاهنامه است ، تصنیف کرد - (۱۲۴۱ هـ - ق) ^۹ -

سید ثابت علی شاه (م ۱۲۲۵ هـ) یکی از مرثیه گوین دربار تالپوری بود - وی به

قول خلیل تتوی ، 'جواب این شعر --- فردوسی نورالله مرقدہ را که

سپر بود بر پشت شه کامیاب

چو ابر سیه ، حایل آفتاب

به این وضع در آورد و گوی سبقت برد:

سپر بود بر پشت زوج بتول

چو مهر نبوت به دوش رسول^{۱۰}

نمی دانیم که ادیبان ایرانی معاصر این بیت را به چه دیده نگاه کردند اما

خبری را که به سند رسید، از زبان خلیل بشنویم : 'چون این فرد به ایران رفت،

ایشان را حیرت گرفت - گفتند که زادهٔ سند از کجا این پایه یافت؟'^{۱۱} -

راست یا دروغ، این عبارت نشان می دهد که برابری با فردوسی، حتی در

یک بیت هم، کمال به شمار می آمد - چندین شاعر دیگر نیز در این باره طبع

آزمایی کرده اند - خلیل تتوی در 'یدیضا' مثالهایی از تتبع صائب، شقایب و

میر محمد مراد هندی می دهد و سپس تتبع این بیت فردوسی را خود چنین می

گوید:

بفرمود تا رخس را زین کند
 دم اندر دم نای زرین کند
 (فردوسی)

بگفتا که براسب زین رانهند
 نه زین، بلکه کشتی به دریا نهند
 (خلیل) ۱۲

پیش از تالپوران نیز رواج همین بوده، به طوری که وابستگی به فردوسی
 سنت مسلسل تاریخ ادبی سند شده است - هنگامی که میان نور محمد
 فرمانروای کلهورا در گذشت و فرزندش محمد مرادیاب خان بر تخت نشست،
 چتر بهوج منشی (م ۱۱۷۱ هـ) ماده تاریخ را از این مصراع فردوسی بر آورد:

تقلب نیست در مصراع فردوسی
 'که مرگ خربود سگ را عروسی' ۱۳

۱۱۶۷ هـ

ابراهیم خلیل مؤلف تکمله مقالات الشعرا در مقدمه خود لطیفه بی درباره
 فردوسی بیان می کند: در مقدمه شاهنامه منقول است که بزرگی فردوسی
 طوسی را به خواب دید که در گلزار جنت می خرامد - پرسید که این شرف از
 کجا حاصل شد؟ فردوسی (قدس سره) فرمود که بیتی در حمد الهی سبحانه
 گفته بودم، مقبول درگاه او تعالی شد و این نتیجه نمایان گردید و آن فرد این است:

جهان را بلندی و بستی توای
 ندانم چه ای، هر چه هستی توای
 و در کتابی دیگر دیدم که این دو بیت حمدیه خواند:
 ستایش کنم ایزد پاک راه
 که گویا و بینا کند خاک را

شاید رؤیای متعدد اند که یکی را آن فرد گفت، دیگری را این دوبیت^{۱۴} گو که شاعران سند برخی از مثنویهای خود را در بحر بایی جز بحر شاهنامه سروده اند اما هر جا از شعرا یاد شده، نام فردوسی را به کمال ادب و احترام برده اند - مثلاً میر عظیم الدین تتوی که مثنویش به نام 'هیرو رانجه' در بحری جداگانه است، می گوید:

گر از فردوس آید روح طوسی

به بزم دل درین جشن عروسی

خط تهنیتش در محفل شاه

نویسانم به مهر مهر تا ماه^{۱۵}

نویسندگان سند در کتابهای خود اشعار فردوسی را کراراً به طور مثال آورده اند و این امر نشان می دهد که فردوسی تا چه اندازه بی در افکار مؤلفان سندی مؤثر بوده و انگهی این همه مثال دلیل آن است که آنان اندوخته بی از اشعار وی در مغز خود داشته اند که جا بجا در تایید مطالب خود از وی شاهد می آورده اند - 'مظهر شاهجهانی' تاریخ سیاسی سند است و مانند 'سیاست نامه' جلد اول مخصوص ملک داری و آداب سلطنت می باشد - نویسنده در چندین جا از اشعار فردوسی استفاده کرده است -

پیروی از سبک فردوسی

شاعران سند به پیروی از فردوسی چندین مثنوی سروده اند که بیشتر متعلق به دوران کلهورا تا اوایل زمان انگلیس است زیرا در این مدت فارسی رواج بیشتری داشته - ما در اینجا فهرست کوتاهی از مثنویهایی که از دستبرد زمانه مصنون مانده^{۱۶} به ما رسیده اند، می دهیم:

۱ - نامه نغز (۱۱۵۵هـ) از باغ علی خایف

این مثنوی که دارای ۶۴۷۳ بیت است، در زمان محمد خدایار خان عباسی (کلهورا) نوشته شده و واقعات چشم دید فرود آمدن نادر شاه را به دیار سند به تفصیل داده است و چون این مثنوی تاریخ محلی است، بسیاری از واقعاتی که در این آمده، در سایر تاریخهای خارجی دیده نمی شود. من اشعاری را که درباره نادر شاه است، در 'منشور الوصیت' چاپ کرده ام. به لافا بنا و عی - آغاز چنین است:

خدایا توای آفریننده که جان
تو داننده آشکار و نهان
زتو شادمانی زتو غم بود
زتو برفزونی زتو کم بود

و انجام چنین:

زمین را ز اسبان زغم در ستوه
زسم ستوران دژم دشت و کوه
عنان سپه گر به ایران کنم
بلشکر، زمین، کوه ویران کنم
و این هم درباره فردوسی:
چو دیدم بمردانگی استوار
دلوردم از کار او در نگار
که بندم به نامش یکی نامه بی
گرانمایه گوهر چو 'شهنامه' بی
چه گفته است دانای دیرینه طوس
بیاراست 'شه نامه' چون نو عروس
بدور سپه دار محمود شاه
که او بود باناج و تخت و کلاه

شاه غزنوی شاه نیکو نهاد
 زهی نام دل محمود فرخ نژاد
 پژوهندگی را بیاراست کار
 به ۰۰۰ هوشمندان دیار
 بگیتی نهان دوست بودش یکی
 نشان کیان دادش آن بی شکی
 ورا بود از موبدان سال خرد
 یکی چند اجزایی پیشش برد
 چو دید ان خردمند روشن نهاد
 گذشته زمان را زسر کرد یاد
 بگوهر شرفنامه را کنده کرد
 عجم را بدین پارسی زنده کرد
 ازو گشت روشن دلی هوشمند
 که برخواند دیرینه اجزایی چند
 سخن را بسنجند از هر دری
 زهر موبدان و ز هر کشوری
 بسی رازهای نهان کرد باز
 پراکنده گفتار را داد ساز
 چه گفت آن گرانمایه شیرین سخن
 به شهنامه فردوسی رای زن
 نخستین خدیوی که کشور گشود
 سر تاجداران کیومرث بود

سخن گوی فردوسی هوشمند است خان عباسی
 بلندی گرفته ز همه رای بلند است به دیار بند
 پسندیده هر گوهر و لعل و دُر از این از واقعاتی
 برد آن شرفنامه را کرد بر معماری را که
 گرانمایه گوهر بتاراج برد
 پس افتاده بر دیگران بر سپرد
 بگفت آن که بودش سخن دلپذیر
 بخوانندگان گشت و بر بینظیر
 پس آن گه شد این نامه ارجمند
 کزو گشت خوانندگان فیض مند
 مرای آرزو در دل آمد یکی
 که سازم یکی نامه بی شکی
 چو 'شهنامه' دیدم سکندر دگر
 پسند آمدم در دل پرهنگ
 که بندم یکی نامه بی از نگار
 بنام خدایار خان نامدار
 بدین داستان شغل را ساختم
 یکی 'نامه' نغز برداختم
 بعهد خدایار خان شیرز
 سپه دار عباسی نامور
 هزار و صد و سال و پنجاه و پنج
 کشیدم سه سال اندرین نامه رنج ۱۶

البته این فارسی ضعیف و شعرسست است اما کتابی است که در تتبع شاهنامه نوشته شده است -

۲ - حمله حسینی (۱۱۶۳ هـ) از محسن تتوی (م ۱۱۶۳ هـ)

این در حقیقت دنباله و تکمله حمله حیدری رفیع باذل است و سانحه کربلا را به نظم در آورده است - نام دیگر این مثنوی 'اعلام ماتم' است - بحر این

مثنوی همان بحر متقارب شاهنامه است -
آغاز:

سپاس خرد صانع پاک

همان جاندهی پیکر خاک

انجام:

که تا کرد مختار ثقفی خروج

کنون حال او را بیخشم عروج

اما هنوز داستان مختار آغاز نشده بود که شاعر از این جهان در گذشت و این کار را میر علی شیر قانع با سرودن 'مختار نامه' به انجام رسانید - حمله حسینی دارای نه هزار بیت است - ۱۷

۳ - نادر نامه یا شاهنامه نادری (۱۱۷۲ هـ)

این مثنوی که بر طرز شاهنامه فردوسی گفته شده، از شاعری گمنام می باشد و جز 'شاهنامه نادری' محمد علی طوسی است که انجمن آثار ملی ایران منتشر کرده است و ذکر شاعرش به اختصار در مقالات الشعرا آمده است - ۱۸

در این مثنوی فتوحات نادر و آغاز و انجام وی به تفصیل سروده شده ۱۹ صفحه اول ندارد و نخستین بیت صفحه دوم این است -

جهان خیزد از جا به رقص و سماع

چو آن اختر از مهر در آرد شماع

'بیان ذکر خیر شعرای ماتقدم' با شعر ساقی نامه آغاز نموده، تعریف از سخن

می کند و آنگاه درباره فردوسی می گوید: *سپوش و سنجیده رساله زبانا هتیا*

زگفتار فردوسی رای نامدار *شما مدت هتیا*

دوبیتی به وصف سخن گوشدار *سه هلمه - ۶*

که کافلیست مارا درین انجمن *تقیه زبانا*

همان چاره مصرع به وصف سخن *ان هلمه اول*

بنای آباد آباد گردد *بخراب زبانه رویش*

زبانان آن واز بود تابش آفتاب *زبانا*

سخن را بنایی برافگن بلند *بند*

که از باد و باران نگرده *نژند زبانه*

نخستین که از فیض ارزندگی *اولینا*

قلم رزدم * از چشمه زندگی *زبانا*

ز اعجاز فردوسی نکته سنج *زبانا*

و ششله سرمار کلک، از سخن ریخت گنج *از زبانه زبانا*

هلمه - بیانی از او بود، چرخ سخن را مدار *از زبانا*

از او پایه نظم شد *استوار زبانا* *زبانه*

زبان دار گلشن به دست شکوه *زبانا - ۶*

به 'شهنامه' میزد دم از تیغ کوه *زبانه*

کسی را نیامد برون از زبان *زبانا* *زبانه*

ازان دور تا حال نظمی چنان *زبانا* *زبانه*

۶۱ هلمه به بزم سخن تا مقدم نشست *زبانا*

که منصوبه کس چنان کم نشست *زبانا* *زبانه*

به بحر تقارب درین داوری *زبانا*

بر او ختم باشد سخن پروری *زبانا*

* رزدم بروزن و جد = حریم *زبانا* *زبانه*

ازو نام محمود شوکت مدار
 بهر صورتی مانده در روزگار
 ازو گرنمی یافت یکره گزند
 همین شد به نیکیش نام بلند

سپس ذکر شاعرانی می کند که در بحر شاهنامه و فردوسی مثنوی گفته اند:

ز ایام فردوسی نامدار
 که گردید آسان سخن استوار
 عزیزان بیشین ز بستان فکر

همه چیده گل‌های مضمون بکر

بتاراج رفته است گل‌های باغ

ازان می کشان خشک مانده ایام

*** (۶۰۶/۸) ***

شد از کلک فردوسی پر هنر

در ایام رستم چنین نامور

شد از مشرق کلک آن آفتاب

جهانگیر خورشید افراسیاب

ازان نکته پرداز شیرین کلام

ملوک عجم را بلند است نام

بعرض یکی سال فرخنده فال

سراینده از راستی این مقال

همانکه که ابیاتش اندر شمارش

که از هفده باره بود یک هزار

تسا

به شهنامه فردوسی نکته سنج
 که سی سال در نظم آن برد رنج
 نه بد بیشتر شصت باره هزار
 که از کلک او بر ورق شد نگار
 دوباره هزار از زبان قلم
 بسالی فزون تر نکرده رقم ۲۰

این نسخه ۲۸۹ صفحه دارد و هر صفحه ۵۲ بیت ۲۱ - این مثنوی ده سال
 پس از مثنوی 'شهنشاه نادری' نظام الدین سیالکوتی که در ۱۱۶۲ هـ گفته
 شده ، سروده شده است -

۴ - مختار نامه (۱۱۹۴ هـ) میر علی شیر تتوی (م ۱۲۰۳ هـ)
 قانع این نظم را در هفت هزار بیت به عنوان تکمله 'حملة حسینی' گفته

است -

آغاز:

به نام جهان داور کردگار
 که بر قدرت اوست مختار کار

انجام:

بهانی به این حشمت و اعتلا

به حق محمد به آل عبا ۲۲

۵ - فتحنامه (۱۱۹۹ هـ) میر عظیم الدین تتوی (م ۱۲۲۹ هـ)

شاعر وابسته به دربار میر فتح علی بود - داستان جنگی است که حکومت
 را از دست کلهوران گرفته به تالپوران داد و در این باب این نخستین کتاب
 است -

آغاز:

بنام خداوند هر دو جهان
 شه هفت گیتی و نه آسمان
 خداوند کم گیر و بسیار بخش
 خرد بخش و دل بخش و دیدار بخش

انجام:

خداوند عالم نگهدار شان
 به هر دو جهان یاور و یارشان
 به شان باد دایم دعای عظیم
 تو بشنو بفضل، ای خدای عظیم

درباره فردوسی:

به فردوس من بین، چه خوش منظر است
 که هر مصرعه اش موجه کوتر است
 به این حجت امروز، فردوسیم
 ولیکن، نه فردوسی طوسیم
 که او بود مردی بسا نامدار
 به شعر معانی نکو شهریار
 بلند آمدش در سخن دستگاه
 قلم راند بر صفحه مهر و ماه
 به بزم سخن قدرت نام داشت
 زبان یک درخشنده صمصام داشت
 میان من و اوست، بسیار فرق
 چه فرقیکه دارد بهم غرب و شرق

که او عقل بستود من عشق پاک
 سلامت پسندیده او، من هلاک
 گرفت آن خردمند سر در سپهر
 من بی خرد تیغ را داده سر
 بدامان کشتی زد او دست خویش
 نه چون من به دریا پیوست خویش

مضامین شهنامه اش دیده ام
 در افشانی خامه اش دیده ام
 چه گویم ز فردوسی و نظم او
 که عزم کجا و کجا عزم او
 وی آراست اکلیل از گوهران
 بیزم خسیسان بی جوهران
 به عهد لوای سخن بر فراشت
 که عهد سلاطین، وفایی نداشت
 ز مسکین گرفتند گنج گهر
 ندادندش اندر عوض مشت زر
 وفا کردشان وعده زر و سیم
 نه گشتند بروعه خود کریم
 چو گنج سخن دید آن سیم را
 به آورنده با داد زان تیم را
 دگر نسیم داده بگرما به آن
 که در خدمتش گرم بود آن زمان

عجب شاه دل مرد درویش بود

که در همت از شاه خود بیش بود

دل بند، باری چو بیدار شد

خداوند خود را خریدار شد

نه محمود ماند و نه سیم و زرش

نه آن تخت ماند و نه آن افسرش

مگر سستی عهد او یادگار - ۷

بیاننده است بر صفحه روزگار ۲۳

۶ - شاهنامه (۱۲۴۹ هـ) محمد عالم

این مثنوی از جنگی حکایت کند که در میان میر علی مراد خان تالپور والی خیرپور و شاه شجاع افغانی رخ داد و شاه شجاع حمله آور شکست خورد - درباره این جنگ، چندین مثنوی به زبان سندی داریم - محمد عالم آن را در ۳۴۰ بیت فارسی سروده است - شعرایش بسیار سست می باشد -

آغاز:

سپاس است مر حضرت ذوالجلال

کریم الرحیم است تا در کمال

انجام:

همان دم بخوان باعث حفظه!

به تصدیق او را ولی خمسه!

این نسخه را فتح چند پسر دیوان تهل رام سیوستانی خیرپوری برای میر علی مراد خان کتابت کرده است - تاریخ کتابت: ۲۹ رمضان ۱۲۸۶ بروز یکشنبه -

از فردوسی چنین یاد کرده:

عجب عالمًا تست خوش جامه یی
 چو شهنامه تست شهنامه یی
 نه شهنامه او است پیشینگان
 که فردوسی اش گفت وصف شهان
 بمن است شهنامه شاهزاد
 چو شهنامه، شهنامه نامش نهاد

۷ - فتحنامه (۱۲۵۴هـ) میر صوبدار خان (م ۱۲۶۱هـ)

شاعر، فرزند میر فتح علی خان تالپور فاتح سند بود - وی این مثنوی را
 در ایامی که در کلکته تبعید گردیده بود، گفته است - این مثنوی که یکی از
 مأخذ تاریخ سند است، درباره فتوحات میر فتح علی خان و جنگهایی که با
 کلهوران به وقوع پیوسته، می باشد - ۱۶۳۰۰ بیت دارد - به نام 'جنگ نامه'
 نیز معروف است -

آغاز:

بنام خداوند فتح و ظفر
 فزاینده عقل و بخت و هنر
 خداوند مهر و خداوند ماه
 خداوند جان و جهان را پناه

انجام:

بیا مطربا لحن دل کش بیباغ
 به مضراب بیفروز چون شب چراغ
 سرودی که باشد پر از رنگ و بو
 چو داود نرم آهن آید ازو
 پس از هجرت مرسل کردگار
 هزار و دو صد رفت و پنجاه و چار

که شد نظم این نوبهار شگرف
بمعنی پر از درّ چو دریای ژرف ۲۴

۸ - سفرنامه (۱۲۶۰هـ) میر نصیر خان تالپور (م ۱۲۶۱هـ)

میر نصیر که جعفری تخلص می کرد، دلداده بحر شاهنامه بود و اگرچه موضوع شعرا و رزم نبود، اغلب در همین بحر مثنویهای خود را می گفت - وی با همراہانش، پس از استیلای انگلیس، به کلکته تبعید گردیده بود و در این مثنوی از پریشانیها و دشواریهای سفر میگوید:

آغاز:

بنام خدایی که جان آفرید

ازو گشت سختی و نرمی پدید

فرستاد من از لطف پیغمبران

که گمراه نگردند تا انس و جان

انجام:

بکن جعفری شکر صبح و مسا

که مولی علی هست مشکل گشا

که آسان کند مشکل ما تمام

سخن ختم کردم و این والسلام ۲۵

۹ - مثنوی سفرنامه (۱۲۶۰هـ) میر نصیر خان تالپور

این مثنوی دیگری است در باب سفر - موضوع و بحر همان است -

آغاز:

بنام خدایی که کزونقش بست

درون دو عالم هر آنچه که هست

پس از حمد یزدان جان آفرین

کنم نعت پیغمبر پاک دین

کنون بازگویم همه حال خویش
 بیان سازم اکنون، ز احوال خویش
 ازین پیش گفتم یکی داستان
 نمودم در او مختصر هم بیان
 وقتی که انگلیسها تاج و تختش را گرفتند، صدو هشتاد میلیون روپیه از
 خزانه شاهی ربودند - میگوید:

بوقتی که از ما بگردید هور
 بغارت بردند هرژه کرور
 و هم ملک و ناموس ما سربسر
 بردند در دوستی بیخبر
 انجام:

بکن جعفری شکر هر دم مدام
 به آل محمد علیه السلام ۲۶

۱۰ - جدایی نامه (۱۲۶۰) میر صوبدار خان
 صوبدار خان این مثنوی را نیز دور از وطن و به یاد عزیزان گفته - نظر به
 موضوع، بایست این مثنوی را در بحری مناسبتری سرود اما بحر شاهنامه به
 اندازه بی مسلط بر ذهن او بود، که این را هم در همان وزن گفته است -
 آغاز:

خدایا شب هجر را ساز روز
 ز داغ جدایی دل من مسوز
 بیروز چون صبح صادق چراغ
 گل جان من بشگفتان باغ باغ

انجام:

بیامطربا ! زخمه بر زن بعود
 بیارای مجلس بیانگ سرود
 سرودی که از زید خوشتر بود
 شکر خا چوگفتار دلبر بود^{۲۷}

۱۱ - مثنوی مؤمن (۱۲۷۱ هـ) میرعباس علی خان مؤمن (م ۱۲۷۳)
 این مثنوی هشتاد و دو بیت را میر مؤمن در تعریف واقعه یی گفته است -

آغاز:

بنام الهی که گردان سپهر
 بر افراخت و افروخت ناهید و مهر
 از فردوسی چنین نام می برد: (۱۷۶۱ هـ) (۱۳۲۵ م) - ۲۱

ز فردوسی طوسی پاک دین
 بیارم دوابیات با آفرین
 چنین است رسم سرای فریب
 گهی بر فراز و گهی بر نشیب

چو می گوید آن مرد دانای طوس
 که نظمش سراسر بود چون عروس
 درختی که تلخ است و برا سرشت
 گوش در نشانی بیاغ بهشت
 ور از جوی خلدش بهنگام آب
 به بیخ، انگبین ریزی و شهد ناب
 سر انجام گوهر بکار آورد
 همان میوه تلخ بار آورد

زبد گوهران بد نباشد عجب
 نشاید ستردن سیاهی زشب
 زناپاک زاده مدارید امید
 که زنگی بشستن نگرده سفید
 زبد اصل چشم بهی داشتن
 بود خاک در دیده انباشتن
 چه خوش گفت رستم به اسفندیار
 دران دم که بودند، درکار زار
 که در راه من برستیزه مریز
 که من خود یکی مایه ام در ستیزه ۲۸

۱۲ - رزم نامه نادر شاه (قبل از ۱۲۷۱ هـ) میر محمد علی بهرور (م
 ۱۲۷۸ هـ)

این مثنوی صد و شش بیت دارد و جنگ کرنال و فتح دهلی نادر شاه را
 از 'جهانگشای نادری' گرفته است ۲۹ -

۱۳ - رزم نامه شیر (۱۲۷۱ هـ) میر محمد علی بهرور
 این مثنوی را نیز بهرور در تبعید گاه کلکته گفته و در آن شکار شیر را
 بیان کرده است:

آغاز:
 سپاس آن خدایی که شیر آفرید
 بی رزم شیران، دلیر آفرید
 از فردوسی چنین یاد می کند:
 کند موریر شیر نر چیره دست
 زپشه دهد مالش پیل مست

درین باب فردوسی نیک نام
 چه خوش گفت بیستی به حسن کلام
 ز موری دهد مالش نزه شیر
 کند پشه بر پیل جنگی دلیر

انجام:

بماند همین نسخه در روزگار
 زمیر محمد علی یادگار ۳۰

۱۴ - شاهنامه سند (۱۳۱۰هـ) میر حسن علی خان تالپور (م ۱۳۲۴)
 این ترجمه فتحنامه میر صوبدار به زبان سندی است - وزن همان بحر
 متقارب شاهنامه فردوسی است - واقعاتی که در فتحنامه نیامده در این ذکر
 شده است -
 ترجمه آزاد و تا اندازه بی موزون است - ۳۱

۱۵ - شهنشاه نامه (۱۳۱۸هـ)، میر حسن علی خان (م ۱۳۲۴)
 این ترجمه سندی 'حملة حیدری' باذل است - در همان بحر شاهنامه - ۳۲

۱۶ - قادری نامه (۱۳۲۶هـ) علی اصغر راشدی (م ۱۳۵۴)
 سراینده بزرگوار این مثنوی دایی پدرم بود - ایشان تاریخ خاندان راشدی
 را در بحر شاهنامه به نظم در آورده است - به سندی و فارسی شعری سرود و
 خوشنویس بود - این مثنوی دارای چهار هزار بیت است - نسخه ناقص که من
 دارم به خط خود سراینده است -
 آغاز:

تو قادر ترا قدرت و قادری
 تومی آفرینی، تومی پروری

فردوسی را چنین تتبع کرده است

عرب را بجایی رسانید کار
 که گشتند دهقانها شهریار
 کسی قصر کسری بکسر آورد
 کسی پای برمسند روم دید
 یتیم آمد و شهریاری گرفت
 نه امداد از کس، نه یاری گرفت

۳۱ - مرا از بسی سال بود این خیال
 به تحریر چیزی کشم از مقال
 ولیکن، نه چو طوسی پاکزاد
 ز کاووس و کسری کنم قصه یاد

۵۲ - چه حاجت که شاهان ستایی کنم
 نه من مفلسم تا گدایی کنم

۲۱ - به طمع زر از پادشاهان عهد
 شرنگ آوردند بر جایی شهد

همه فکرتم را توصائب نها
 چو فردوسی طوسیم دل گشا

۱۷ - تاریخ حکمرانان لس بیله (۱۳۴۱هـ) محمد سلیمان

این تاریخ مختصر لس بیله ۳۴ بر سبک و در بحر شاهنامه است -

آغاز:

بنام خداییکه سلطان اوست

خلایق همه زیر فرمان اوست

خداییکه او قادر مطلق است

خداییکه او رازق برحق است

انجام:

به بین قدرت قادر ذوالجلال

چنین بخت و دولت پذیرد زوال

تاریخ سرودن:

بده سیزده صد فزون چل یکی (۱۳۴۱هـ)

شده ختم این داستان اندکی ۳۵

۱۸ - شاهنامه (۱۳۴۷هـ) محمد عاقل

ترجمه شاهنامه فردوسی به نثر سندی است - این را مولوی محمد عاقل عاقلی به امر پیر صبغت الله راشدی تألیف کرده تا کسانی که فارسی نمی دانند از مطالب این شاهکار محروم نمانند - قرار بر این بود که عاقلی آن را در هشت جلد انجام دهد اما همین جلد اول آماده شد، هم آموهم مأمور هر دو در گذشتند، نسخه خطی جلد اول در کتابخانه سندی ادبی بورد محفوظ است -

چند نسخه خطی شاهنامه

نظربه آنچه گزارش شد و توجه به مقبولیت و محبوبیت شاهنامه در سند، قاعده انتظار می رفت که سند در نوادر خطی این شاهکار غنی باشد اما چنین نیست، و این عللی دارد -

از روزی که فارسی از رواج افتاد و نسل تازه که از علوم شرقی بیگانه بار آمده بود، جای نسل فارسی دان را گرفت، صدها کتابخانه و گنجینه های شخصی به علت عدم توجه برباد رفت و این تباهی شامل حال شاهنامه نیز شد -

از شواهد تاریخی که ذکر کردیم، به نظر می‌رسد که مقبولیت شاهنامه، تاجران ایرانی را تشویق می‌کرده که نسخه‌هایی از آن را برای فرمانروایان و امیران این سامان ارمغان بیاورند. هنگامی که تیموریان هند برسند مسلط شدند و والی خود را تعیین کردند، هر یک از این والیان، در دوره مأموریت خود، می‌کوشید تا پادشاهان وقت را با بهترین تحایف خوشنود سازد. بنابراین هر چه به نظرشان با ارزش می‌آمد، به آگره و دهلی می‌فرستادند. ظاهر است که نسخه‌هایی از شاهنامه نیز به همین آفت گرفتار شد. جهانگیر دربارۀ یکی از آنها چنین می‌نویسد:

(جمادی الاول ۱۰۳۱ هـ) مصطفی خان حاکم تته، شاهنامه، خمسه شیخ نظامی مصور به عمل استادان، بادیگر تحفها به رسم پیشکش فرستاد. به نظر در آمد، ۳۶. - نسخه (۷۳۶/۵) هجرت - ۸۱

هنگامی که افغانان اصفهان را غارت کردند، هر چه به دستشان افتاد، بدون تأمل، آن را با خود بردند و سپس بسیاری از آنها را به سند آورده، به امیران اینجا فروختند. در میان اینها کتابها هم بود و درین کتابها نسخه‌هایی از شاهنامه - یکی از این نسخه‌ها که از اصفهان آمده، در ذخیره باقی مانده کتابخانه تالپوری در حیدرآباد موجود است و در اینجا فهرست شده است.

بسیاری از این مال غارت شده، اعم از زروسیم و جواهر و نوادر را امیر میان نور محمد خدایار خان سندی خرید و هنگامی هم که نادر خزانه وی را ضبط نمود و نوادر را گرفت، بسی از مال ایرانی شناخته شد. در بیان واقع آمده:

۰۰۰ محرر این افسانه ۰۰۰ در وقت محاسبه اموال ۰۰۰ خان معزالله از جانب ناظر نیابته حاضر بود و اکثری اشیای سلاطین صفویه که ارباب قلم کهنه ایران می‌شناختند، در اثاث البیت او مشاهده نموده

شد - بعد از استفسار به تحقیق پیوست که افاغنه قندهار، در وقتی که متصرف خانمان والی ایران شده بودند، این تحایف کمیاب را به اطراف و جوانب فرستاده می فروختند ۰۰۰ - ۳۷

گلدسته نوس بهار نیز این را تصدیق می نماید:

'چنانچه اشیای لشکر و اجناس لطیف و نفایس شریف که به قسمت این خسیسان اراجیف آمد، در حدود مملکت هندوستان فیض نشان می آرند و از بیقدری به نصف قیمت می فروشند ۳۸۰۰۰۰ -

نادر شاه کتابخانه میان نور محمد را نیز به زور با خود برد و او تادم آخر افسوس آن را می خورد و در 'منشور الوصیت' نیز اظهار کرده است ۳۹ - نمی دانیم که از این ذخیره علمی، چه چیزهایی هنگام عبور از آب تلف شد و چه از آن به ایران رسید ۴۰ -

بدین طریق کتابخانه های سند در هر دوره و هر زمانه تباه گردیده است - ارغونان (۹۲۸ - ۹۶۲) پایتخت سند تته و دیگر شهرهایی را که مراکز علمی بودند، تاراج کردند و به آتش کشیدند و همه ذخیره های دوره های سومره و سمه را تباه کردند - در دوره ترخانان (۹۶۲ - ۱۰۰۱) نخست به دست پرتقالیها و سپس به علت جنگهای خانگی و سرانجام در نتیجه کشمکشهایی که در میان تیموریان هندو ترخانان رخ داد، هرچه ارغوغان و ترخانان با خود از هرات و بخارا آورده بودند و یا بعداً اندوخته بودند، از میان رفت - سپس هم انگلیسها شش یا هفت کتابخانه عمده فرمانروایان تالپور را تصاحب کردند - همه این کتابها در کتابخانه های اروپا و ذخیره های افسران ارتش پراکنده شد -

هنوز در دیهات و روستاهای سند که زمانی مراکز علم بوده اند، گنجینه های فارسی موجود است - ولی چون کوشش برای کشف آنها انجام نگرفته از آنها اطلاع درستی نداریم - اگر روزی چنین بررسی شود، بیگمان نوادری از نسخه های شاهنامه به دست خواهد آمد که ارزش تاریخی نیز در برداشته باشد - در

اینجا فهرستی از نسخه های خطی رامی آوریم که در نگاه اجمالی دیده شده اند -
 الف - موزه ملی کراچی، چندین نسخه دارد که اینک نسخه های ویژه را نام
 می بریم:

۱ - شماره N.M.1957-913/3 - نصف آخر است، ۱۹۶ ورق، تاریخ
 کتابت ۲ محرم ۷۵۲ هـ و کاتب 'محمد بن عبدالکریم بن محمد بن ابوالحسن
 الفقیر التبریزی' است - از نصف اول اطلاعی در دست نیست - صفحات آغاز
 این عبارات و مهرها را دارد:
 (الف):

الله اکبر از نایب اموال نواب غفران پناه ابوی داخل عاریت خان شد - حرره
 احسن الله بن ابوالحسن المخاطب بظفر خان - عفی عنها - قیمت ۰۰۰ مهر (۲۰)
 مهر) - مهر محوشده است -

(ب): عبارات وسطی:
 ۰۰۰ (ناخوانا) - ودیره صاحب محمد عمر خانجیو از دست خود هشت صد بوجه
 تمامه اموال سرکار کرده دیگر زحمتی که رفته در شمار نیاورده تا بغایت
 هیفدهم ذی الحجه ۱۱۹۲ هجری (در علامتها اعداد یک هزار نه صد و نود
 هوانی؟) -

(ج) سمت راست:
 مالکه، مهر، کتاب شاهنامه معرفت مولوی محمد الیاس صاحب بقیمت مبلغ
 پنجاه روپیه خرید نموده شد - در ۱۲۷۶ ۰۰۰

(ه) دو مهر بالا و دو پایین و در میان آنها، در حاشیه بیضی این نوشته:
 نصف دوم از کتاب شاهنامه از گفتار سلطان الشعرا فردوسی علیه الرحمه
 دو مهر بالا:

(۱) محمود بن قابل خان دورک زنی ۱۱۸۵
 (۲) باخدا با مصطفی و با طقیل چار یار با اهل بیت نبی محمود را کن دوستدار

دو مهر پایین:

(۱) ثابت جنگ محمود خان بهادر مختار الدوله (۱۲۵۱)

(۲) عین الدوله وزیر الملک محمد علی خان صولت بهادر

عبارت ترقیمه:

تم الكتاب بعون الله الملك الوهاب في ثاني شهر الله المبارك المحرم لسنة اثنين وخمسين و سبعمانه على يدى اقل خلف الله تعالى و احوجهم الى غفرانه محمد ابن عبدالكريم ابن محمد ابن ابى الحسين الفقير التبريزى اصلح الله تعالى شانہ و صانه عما شانہ والحمد لله رب العالمين و صلوه على نبيه و خير خلقه محمد الهاشمى وعلى آله الطاهرين و اصحابه اجمعين وسلم تسليماً كثيراً دائماً -

و در آخر سه مهر از مختار الدوله محمود خان که ذکرش در فوق آمده است.

۲ - شماره N.M. 181 - کاتب فقیر میر علی مشهدی ؟ ۵۷۶ برگ، مورخ

۹۹۵ هـ، با ۲۷ مینیاتور، به خط نستعلیق، این نسخه هم اکنون در قلعه لاهور

عاریه می باشد ولی متعلق به موزه ملی کراچی است -

۳ - شماره N.M. 1958.23/3 ۶۸۰ ورق، ۲۵ سطر، ۲۲×۳۴ سانتیمتر، کاتب

علیرضا قهبایی، شمار مینیاتورها ۹۱، تاریخ کتابت ۲۰ ربیع الثانی ۱۰۷۷ هـ - این

نسخه از آغاز تا انجام کامل است -

۴ - شماره N.M. 1957. 881 ۵۳۶ برگ ، در چند جای ناقص است ، سه

مینیاتور دارد ، خط نستعلیق معمولی ، ترقیمه با عبارتی به خط شخصی دیگر

: کتاب شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی بقلم عبدالله کتاب شاهی -

در عهد شهنشاه نور الدین جهانگیر پادشاه غازی باختتام رسید ۱۰۲۹ هـ -

۵ - شماره N.M.31 - خط نستعلیق روان ، ۶۳۴ برگ، نقاشی معمولی، ۷۷

مینیاتوره به طرز کشمیری، ترقیمه و صفحات آخر به خط شخصی دیگر -

عبارت ترقیمه:

'این کتاب شاهنامه فردوسی علیه رحمه بتاریخ غره شهر رمضان سنه هفتصد
چهل و شش من هجرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم در ملک ایران
شهر شیراز حفظ الله تعالی من الافات بید اضعف العباد احمد خان اتمام یافت
۰۰۰ مبلغ دو صد روپیه خرج شاهنامه فردوسی بفرمایش خان حفظ الله کرده شده.

این ترقیمه بعداً نوشته شده و تاریخ آن صحیح نیست -

۶ - شماره N.M.1962-126 - تذهیب خوب، ۵۱۳ برگ، خط پخته، دو

صفحه آغاز هر داستان دارای لوح، ۵۳ تصویر -

ب - ذخیره سید الله بخش شاه در (شهر) تندو محمد خان - زمانی کتابخانه
علمی بود اما دستبرد روزگار آن را قریب به نیست گردانیده - سید الله بخش
شاه چندین نسخه خطی را از این کتابخانه خاندانی نجات داده - یک نسخه
از شاهنامه که آغاز و انجام ناقص دارد، دارای چند مینیاتور است -

ج - ذخیره امیران تالپوری در حیدرآباد باقی مانده کتابخانه های عمده تالپوران
است که اکنون در اختیار آقای دکتر نور محمد تالپور ۴۲، استاد ریاضی
دانشگاه سند و نوه آخرین سلطان سند است - این گنجینه چندین نسخه کمیاب
دارد و یکی از آن شاهنامه است - می گویند که ۴۳ مینیاتور آن از استاد بهزاد
است - دیباچه از صفحه ششم تا بیست و سوم است، مجموعاً ۱۱۱۱ صفحه
دارد، از لحاظ تذهیب، خط، نقش و نگار بی نظیر است، گویا متعلق به دوره
تیموری است، اندازه ۴۵×۳۰ سانتیمتر -

این همان نسخه است که گفتم احتمالاً پس از تاراج اصفهان بدینجا فروخته
شد، زیرا در آخر عبارتی بوده که بعداً با آب طلا آن را پوشانده اند و عبارتی
دیگر نوشته اند اما 'دارالسلطنت اصفهان' کاملاً ظاهر است - عبارت طلایی:
'شاهنامه فردوسی طوسی علیه الرحمه بخط ولایت، تصویر بقلم بهزاد مصور
مجلس، تصویرات چهل و سه معه سر لوح، شاه عباس پادشاه ایران بایلچی

- پادشاه هندوستان وقت رخصت عطا فرمود، قیمت پانصد تومان ولایت' -
 د - ذخیره انجمن ترقی اردو، کراچی دو نسخه دارد:
 ۱ - شماره ۳ ق ف ۲۵۵، ۱۲۳۲ ص، چهار صفحه آغاز بغایت مذهب - خط
 نستعلیق بسیار زیبا، کتابت قرن یازدهم هجری قمری -
 ۲ - شماره ۳ ق ف ۴۷۴۲۵۶ ص، ناقص الطرفین - خوش خط، نستعلیق،
 احتمالاً در قرن دوازدهم هجری قمری کتابت شده است -
 ۵ - در ذخیره خانم دکتر حمیده کهورو، استاد دانشگاه سند، حیدرآباد، نسخه
 شاهنامه به خط نستعلیق، با مینیاتورهای متعدد، بدون تاریخ موجود است -

حواشی

- ۱ - مقالات الشعراء ص ۷۷ -
- ۲ - ایضاً ص ۷۸ -
- ۳ - تحفه الکرام ص ۲۹۶ -
- ۴ - ایضاً ص ۳۰۱ -
- ۵ - مهران جو موجون ص ۶۷ -
- ۶
 "Employed a poet... to record them in verse like Ferdosi, and called the book in rival distinction to his immortal work the Shah-Nameh the Futtah-Nameh is rehearsed in durbar, and many of the courtiers mark their adulation by committing the most fulsome passages to the memory." Visit to the Court of Sind, pp.47.
- ۷ - میر نصیر خان دو نسخه از قرآن مجید در آستان قدس رضوی نهاده است که از لحاظ خطاطی و تذهیب
 بی مانند می باشند - رک: رهنمای گنجینه قرآن از گلچین معانی ص ۳۱۱ - میر نصیر از انگلیسیان شکست
 خورد و به بمبئی و بنگال تبعید شد -
- ۸ - تکمله مقالات الشعراء ص ۱۰۵ -
- ۹ - ایضاً ص ۱۰۵ -
- ۱۰ - ایضاً ص ۹۴ -
- ۱۱ - ایضاً ص ۹۴ -
- ۱۲ - ایضاً ص ۶۶۶، ۶۶۷ -
- ۱۳ - ایضاً ص ۱۶۴ -

- ۱۴ - ایضاً ص ۱۶۴ -
 ۱۵ - دیوان عظیم ص ۲۰۷ -
 ۱۶ - سندی ادبی مورد نسخه بی دارد که در سال ۱۱۶۶ هـ استنساخ شده است -
 ۱۷ - نسخه بی که در ۱۲۶۱ هـ کتابت شده، در کتابخانه سندی ادبی مورد می باشد - ۱۸۷ صفحه دارد و هر صفحه دارای ۵۰ بیت است - کاتب غلام حسین بن غلام حیدر سبزویش نام دارد -
 ۱۸ - مقالات الشعراء ص ۴۹۴ ، این شاعر همراه نادر شاه وارد سند شده بود (بیان واقع ۵۹) -
 ۱۹ - اشعار مربوط به حمله نادر شاه بر سند را در 'منشور الوصیت' داده ام (ص ۹۶-۸۹) -
 ۲۰ - از ابیات مثنوی چنین به نظر می رسد که به امر امیر حسین خان لژیکی نسب، حاکم خراسان در زمان احمد شاه درانی گفته شده ، میگوید

ز تاریخ نادر شاه نامدار

دلش خواست نظمی شود استوار
 به فرمان آن سپهر بر هنر
 کهن خامه فکرم افکنده سر

سر بردم این داستان دواز
 به اقبال آن داور سرفراز
 ز صنایع شایان صفوی نژاد
 بی خامه قاسمی کرده یاد
 'شهنشاه نامه' بآن آب و تاب
 شد از نور توصیف او ، چهرتاب

سخن سنج خان عدالت شعار
 که باشد به دولت خراسان مدار
 چو از قدردانی درین انجمن
 شکوهش در آورد روی بمن

چوزد قرعه نظم این داستان
 بنام من آن سرور راستان
 در اقصای ایران بنظم سخن
 مرا یافت ممتاز ازین انجمن

اشاره به حسن خان می کند:

بفرمایش خان لزکی نسب
 که شد نظم این داستان را سبب
 زلزکی نژاد آن ملک فراه (کذا)
 بزرگی سزاوار تخت و کلاه
 بیکدست تیغ و بدستی قلم
 ز دولت بملک خراسان علم

خراسان ازویافته زیب و زین
 بدولت سرفراز نامش حسین
 ز ایوان شه صاحب اختیار
 بملک خراسان رعیت مدار

بتحریر این داستان شگرف
 اساسی بر افگند از صوت و حرف
 درین روزگار، فراغت گداز
 کزین نظم شد خامه ام سرفراز
 به هر هفته بیشتر از سه روز
 بیرودم از فکر شب را به روز
 ازین پیش در معرض ماه و سال
 سهر سمرگر ندارم مجال
 بدین ضابطه چار ده ماه پیش
 بکردم کتون صرف اوقات خویش

بشکرانه ام بخش جام نیید
 که 'تاریخ نادر' به پایان رسید
 پس از الف و صد چونکه هفتاد و
 نوردید این جرگه چار سو
 بهام ربیع نخست این مقال
 بسر برد این کلک فرخنده فال

- ۲۱- نسخه منحصراً به فرد این در موزه ملی کراچی می باشد که دو مهر ۱۱۸۴ و ۱۱۹۲ هجری در آخر دارد -
 ۲۲- این نسخه در کتاب خانه سندی ادبی بورده می باشد در ۱۰۳ صفحه، و هر صفحه ۳۲ تا ۳۳ بیت دارد -
 ۲۳- از انتشارات سندی ادبی بورده، ص ۱۷-۱۶

۲۴- یوسف شاعر دربار میر صوبدار بود - ماده تاریخ فتحنامه چنین گفته است:

کنون فتحنامه بنظم آورید
 برنگین مضامین و طرز حسن
 امیرزمان صوبدار جهان
 که چون او نباشد شعی در زمان

همه جنگ پای بدر شرح وار
 بیان کرد یکسر ز سر تا به بمن

بی سال تاریخ تصنیف او
 خرد خواستم رهبر آمد بمن
 سروش نکو فال فرخنده نام
 بگفتا: عجب شمع بزم سخن

یوسف چند قصیده بی نیز در مدح میر در همین بحر گفته است - رک: دیوان او، ص ۴۹۰-۴۷۸، نسخه خطی در کتابخانه راقم این سطور

- ۲۵- این مثنوی در تکمله مقالات الشعراء چاپ شده، ص ۷۱۰
 ۲۶- این مثنوی در تکمله مقالات الشعراء چاپ شده، ص ۷۲۶-۷۱۷
 ۲۷- نسخه خطی در کتاب خانه تالپوری، حیدرآباد -
 ۲۸- تکمله مقالات الشعراء، ص ۷۴۸-۷۵۵ -
 ۲۹- ایضاً، ص ۷۳۲ -
 ۳۰- ایضاً، ص ۷۳۲-۷۴۷ -
 ۳۱- اختصار این مثنوی را سندی ادبی سوسانتی چند سال پیش چاپ کرده است -
 ۳۲- تکمله مقالات الشعراء ص ۵۶۹، نسخه اصل در کتابخانه تالپوری موجود است و بر ۴۰۵ صفحه مشتمل است -
 ۳۳- تکمله مقالات الشعراء، ص ۴۵۰ تا ۷۸۷ و ۸۰۸ -
 ۳۴- پیش از تأسیس پاکستان، لس بیلہ یکی از حاکم نشینان بلوچستان بود -
 ۳۵- یک نسخه از آن در کتابخانه خود دارم -
 ۳۶- تروزوک جهانگیری، نولکشور ص ۳۵۱، تحفه الکرام ص ۳۹۲ -
 ۲۷- بیان واقع عبدالکریم ص ۵۷ -

۳۸- نورس بهار خطی ص ۷۵ و تاریخ کلهو را ج ۱ ص ۴۴۶-

۳۹- منشور الوصیت ص ۱۵ 'از آمدن سفاک ناپاک بر ملک سند، کتبخانه و رساله با همگی رفتند' -

۴۰- بیان واقع ص ۱۹: 'باری از آنجا (قندهار) کوچیده و از آب ارغنداب پایاب گذشته و از دریای کرشک به کشتی و پایاب به هر دو شکل عبور نموده شد و در اینجا قلیلی از اموال هندوستان به آفت آب به معرض تلف در آمد ۰۰۰' -

۴۱- احسن الله خان، ظفر خان، تخلص احسن (م ۱۰۷۳ هـ) فرزند میرزا ابو الحسن تربیتی (م ۱۰۴۲ هـ) و سرپرست و مدوح صائب و دیگر شعرا - صاحب دیوان و سراینده چندین مثنوی بود - برای احوال وی رک : شعرای کشمیر ص ۳۶-۷۵ -

۴۲- متاسفانه روز ۲۰ مه ۱۹۷۵ در ایتالیا به سکنه قلبی مرحوم شد و از مرگ این دوست عزیز و دانشمند، نگارنده را صدمه عظیم و جبران ناپذیر رسید -

حافظ طلبی

بتاریخ ۲۲ ذی قعدة ۱۳۰۴ هـ امیر عبدالرحمان خان فرمانروای افغانستان در بغهان

(از محلات سرسبز کابل) روحانیان و علمای افغانستان را بحضور خود خواند و

به آنان دستور داد که تألیفات خود را که بخصوص در ترغیب جهاد و رد عقاید

و بایسته نگاشته اند، حضور امیر بخوانند که امیر حکم و اصلاح فرماید ! - در این

کار به تعیین بعضی از آیات کلام الهی احتیاج افتاد - چون حفاظ کلام الهی

نیز در رکاب امیر بودند " اعلیحضرت امر فرمودند که حافظ را بخواهند -

ایستادگان پایه سریر از نهایت سرعت در اطاعت امر سراسیمه وار دویده سهو

نمودند و از نزد کتابدار سرکاری کتاب دیوان خواجه حافظ عرضه حضور نمودند

! " - (خاتمه تقویم الدین - چاپ کابل ۱۳۰۵ هـ)

نجیب مایل هروی - مشهد

چهار نظر پیرامون چهار اثر منسوب به سید علی همدانی

تمهید

پوشیده نیست که کتاب شناسی یکی از ارکان مسلم استوار ساختن سقف تحقیق است، رکنی که در تاریخ تمدن بشری بسیار مهم و حائز اهمیت بوده هست - چنانچه از دوران باستان در تمدن یونان، در میان فرزندگان آن روزگاران به این نکته توجه می شده، و در تمدن اسلامی از دیر باز مورد توجه بوده، و به تهیه آثاری گرانبها و سزاوار در این زمینه پرداخته اند - در دوره معاصر، این رشته علمی و پژوهشی، همانند بسیاری از شعب دیگر علم و فرهنگ به تعالی یافته و ترقی کرده است -

اما در خصوص کتاب شناسی نگاشته های فارسی عرفانی، متأسفانه تاکنون گامی درخور برنداشته ایم و قلمی سزاوار این موضوع نزده ایم - خاصه آنگاه که به قلمرو گسترده و دامنه دراز تأثیر شگرف آداب خانقاهی و پسند های عرفانی در موطن فارسی زبانان نظر افکنیم، و دریابیم که سه چهارم آثار منظوم و منثور در زبان فارسی را آثار و مؤلفات عرفانی و خانقاهی تشکیل می دهد کوتاهی و کم کاری خود را در این زمینه اذعان خواهیم کرد -

این کوتاهی هر چند در مورد مجموع نگاشته های عرفانی مشهود است، ولی در خصوص آثار تألیفات سده های هفتم و هشتم روشن تر می نماید، زیرا در آن دوست سال، از یکسو تألیف و تصنیف رساله های کوتاه و مختصر بیشتر از دوره های پیشین رواج داشته، و از سوی دیگر پیران متفکر و مشایخ طریقت پرکار بودند و بسیار نویس - به طوری که بعضی از پیران و مشایخ دیده در درین دو قرن در زمینه های مختلف آداب نظری و عملی تصوف به

تألیف رساله یا کتابی پرداخته اند - اینها همیشه در دسترس نیستند - یکی از پیران طریقت و دیده وران خانقاه در سده هشتم هجری امیر کبیر، سید علی همدانی معروف به علی ثانی و شاه همدان است - (ولادت در ۱۲ رجب ۷۱۴ هـ - ق - وفات در ذی الحجه ۷۸۶ هـ - ق) - که به تهیه آثار و نگاشته های زیادی در زمینه علوم خانقاهی و آداب تصوف پرداخته است، ولی تاکنون پیرامون کتابشناسی و نسخه شناسی مؤلفات او کار قابل ملاحظه ای انجام نگرفته است،^۱ به طوری که بعضی از رساله های او نیست به نام او چاپ شده، یا برعکس، بعضی از آثار او به نام دیگر ثبت شده است - و در نتیجه شناخت آراء و افکار او میان محققان و پژوهشگران بسیار دشوار است - از جمله نگاشته های او که از شاه همدان دانسته اند و بعضی از آنها را به نام او چاپ کرده اند و حقیر در انتساب آنها به سید همدانی، تردید دارم عبارتند از:

- ۱ - اصطلاحات الصوفیه -
- ۲ - حلّ الفصوص (شرح فصوص الحکم ابن عربی)، که از امهلت نگاشته های سید علی همدانی است ولی نادرست به خواجه محمد پارسا نسبت داده و به نام او چاپ کرده اند -
- ۳ - آداب السفره -
- ۴ - نوریه -

پیش از آن که هریک از عناوین مزبور را بررسی کنیم، ذکر این نکته را لازم می دانیم که از رسائل همدانی تا آنجا که نگارنده به رویت و بررسی نسخه های موجود از آثار او پرداخته ام - سه مجموعه بسیار معتبر و دقیق می شناسیم: یکی مجموعه شماره (۵۴۱۷) محفوظ در کتابخانه گنج بخش (اسلام - پاکستان)، دو دیگر مجموعه شماره (۴۲۷۴) محفوظ در کتابخانه ملی ملک (تهران - ایران) و سومی مجموعه شماره (۲۸۳۷) کتابخانه ایاصوفیه (فیلم کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ش ۳۸۷)^۲ - هیچ یک از نگاشته های مذکور

در این سه مجموعه وارد نشده و کتابت نگردیده است - *رساله فی الحقیقه* در کنار مجموعه های مذکور که جامع، صرفاً به کتابت رسائل همدانی پرداخته، نسخه هایی هم هست که چهار کتاب و رساله مورد بحث را کاتبان آن نسخه ها، از همدانی خوانده اند - بنابراین، عقده و گره پژوهش در خصوص آثار منسوب به شاه همدان را نمی توان فقط از طریق بررسی مخطوطاتی که از مجموعه رسائل او باز مانده است گشود، هر چند که توجه به نسخه شناسی آثار همدانی در این خصوص تا حدی رهنمونی می کند، اما راه حل اساسی در مورد آثار منتسب به او، از طریق کتابشناسی تطبیقی، و نیز تتبع پیرامون اسناد و منابع موثق عصری بدست خواهد آمد - *اصطلاحات صوفیه*

یکی از رساله های که به همدانی نسبت داده اند و از او نیست 'اصطلاحات الصوفیه' است - برای این که عدم صحت نسبت رساله مذکور به همدانی، و نیز علل انتساب آن به او محقق گردد نخست نظری به نسخه های موجود از رساله مزبور می اندازیم و سپس، به ساختمان رساله مورد بحث و کتابشناسی تطبیقی پیرامون آن توجه می کنیم -

گفتنی است که در خصوص فرهنگنامه ها و اصطلاح نامه های تصوف، از نظر نسخه شناسی و کتاب شناسی، پراکندگی و تشتت شگفت انگیزی در نسخه های موجود، مشهود است و همین تشتت در فهرستهای نسخه های خطی نیز دیده می شود - ^۳ رساله اصطلاحات منسوب به همدانی نیز از این پراکندگی نسخه شناسی بدور نمانده است - به طوری که از یکسو در بعضی فهرستها مانند فهرست نسخه های خطی فارسی (ج ۲ ۱۰۳۸) و فهرست نسخه های خطی دانشکده ادبیات تهران (۶۱/۲) نسخه های شرح فصوص الحکم منسوب به همدانی را رساله 'اصطلاحات' او معرفی کرده اند، و از سوی دیگر عده ای، نسخه هایی از 'رساله مرادات دیوان حافظ' تألیف سید علی همدانی را

به نام 'اصطلاحات صوفیان' از همو نموده اند^۴ و هم عده ای رساله ای رابه نام او چاپ کرده اند که اصلاً و ابداً، آن رساله از همدانی نیست^۵ -

بنابراین، نسخه هایی که تاکنون به نام اصطلاحات صوفیه همدانی شناسانده اند بعضی از آنها مانند نسخه های شماره ۲۱۱۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، و شماره ۳۴۶ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شرح فصوص الحکم منسوب به همدانی است، چنانچه آغاز این دو نسخه چنین است 'حمد بی حد و غایت آن فاطر حکم را که آثار انوار صبح وجود در قعر چاه ظلمت آباد عدم بر آورد' - و این آغاز مطابق است با آغاز نسخه هایی که از شرح فصوص همدانی می شناسیم^۶ -

و بعضی دیگر، مانند نسخه شماره N.M.1957-40/912 کتابخانه موزه ملی پاکستان کراچی، و نسخه درگاه پیر مهر علی شاه در گولڑه شریف راولپنڈی^۷، مرادات دیوان حافظ است - به آغاز نسخه های موزه ملی کراچی، و راولپنڈی که به نام 'اصطلاحات صوفیان' همدانی خوانده شده است، و آغاز رساله مرادات همدانی توجه بفرمایید:

۱ - نسخه موزه کراچی: بدانکه میخانه و بتکده و شرابخانه باطن عارف کامل را گویند -

۲ - نسخه گولڑه شریف: بسمله، نقل است از میر سید علی همدانی: بدان که میخانه و شرابخانه باطن عارف را گویند که از حقایق شوق الهی باخبر باشد -

۳ - مرادات دیوان حافظ: بسمله، نقل است از حضرت امیر کبیر سید علی همدانی قدس سره السامی: بدانکه میخانه و بتکده و شرابخانه باطن عارف را گویند که از حقایق و شوق الهی باخبر باشد^۸ -

غیر از نسخه های یاد شده، آقای محمد ریاض نسخه ای از نسخ کتابخانه ملک را - به شماره ۴۰۵۶ - به عنوان اصطلاحات صوفیه تألیف همدانی، معرفی کرده است،^۹ این نسخه را نیز این جانب رویت و بررسی کرده ام - نسخه مذکور

آمیخته ای است از مرادات دیوان حافظ و دو فصل و قسمتی از دیباچه رشف
الاحاظ فی کشف الالفاظ، از حسین الفتی تبریزی، که پس از این به بحث
پیرامون آن خواهیم پرداخت -

اما نسخه ای را که حافظ شمس الدین احمد به سال ۱۹۰۴ میلادی در
لکهنو به نام اصطلاحات صوفیه شاه همدان چاپ کرده است و نیز آقایان محمد
ریاض و احمد منزوی^{۱۰} براساس همان نسخه، از اصطلاحات همدانی سخن
گفته اند، همان نسخه ای است که بغلط تا این اواخر به نام و 'اصطلاحات
عراقی' شناخته می شد - این فرهنگنامه اصطلاحی صوفیه نیز همچنان که از
فخر الدین عراقی نیست، از نگاشته های سید علی همدانی هم نیست - برای این
که عدم صحت انتساب رساله مذکور به همدانی و عراقی روشن و پیدا گردد
باید نخست علت پیدایش عنوانی به هیأت 'اصطلاحات عراقی' را بررسی
کنیم، و از آن پس مؤلف حقیقی آن رساله را - که نه همدانی است و نه عراقی
- بازنماییم -

برخی از نگاشته های عرفانی از سده هشتم هجری می نمایانند که کبیرالدین
بن فخرالدین ابراهیم عراقی آن گاه که در صالحیه دمشق اقامت داشته، گویا
به تدریس اشعار دیوان کبیر مولانا جلال الدین محمد بلخی می پرداخته و
الفاظ خذ و خال و غنچ و دلال و غیره را مطابق با اصطلاحات و پستند های
عاشقانه صوفیه شرح و تفسیر می کرده است -^{۱۱}

تفسیر و شرح الفاظ مزبور را که کبیرالدین فرزند فخرالدین عراقی، در
مجلس صوفیانه اش عنوان کرده، در سده هشتم هجری توسط سید اشرف
جهانگیر سمنانی^{۱۲} (م ۸۰۸ هـ - ق) - که یکی از حاضران در آن مجلس بوده
- به شبه قاره هند رسیده، و به وسیله همو در حلقه صوفیان هندوستان املاء شده
و عین آن گزارش از مصطلحات استعاری صوفیه به اهتمام نظام الدین یمنی،
مرید سید اشرف جهانگیر سمنانی در مجموعه امالی و ملفوظات او به نام

لطایف اشرفی، ذیل لطیفه هیجدهم، تحریر شده است -
 باری محتمل است که کبیرالدین عراقی، رساله ای به نام 'اصطلاحات صوفیه' تألیف کرده باشد، و نیز احتمال دارد که سوای سید اشرف سمنانی یکی دیگر از اصحاب کبیرالدین، گفتار او را درباره مصطلحات صوفیه نوشته، و رساله ای به نام 'اصطلاحات صوفیه' تألیف کبیرالدین عراقی به وجود آورده باشد - و چون شهرت عراقی پدر بیش از شهرت عراقی پسر - یعنی کبیرالدین - بوده کاتبان و نسخ، رساله مزبور را به نام عراقی پدر ثبت کرده اند، و به این صورت تا روزگاری، فخرالدین عراقی را مؤلف رساله اصطلاحات صوفیه دانسته اند -

از رساله اصطلاحات کبیرالدین عراقی نسخه ای که اصالت داشته باشد و مبین شیوه و ترتیب و تبویب، و به طور کلی بیانگر چگونگی تألیف آن رساله باشد در دست نیست، آنچه موجود است گزارش شده سید اشرف جهانگیر است از گفتار کبیرالدین، که بی تردید هم در املائی سمنانی، و نیز شاید در تحریر نظام الدین یمنی، تصرفاتی در هیأت اصلی آن شده باشد -
 در هر حال، گزارش جهانگیر سمنانی از گفتار کبیرالدین عراقی در خصوص مصطلحات استعاره صوفیه، در تحریر نظام الدین یمنی دارای ترتیب و تبویبی نیست،^{۱۴} پس از دیباچه ای کوتاه درباره حضورش در حلقه مریدان کبیرالدین در صالحیه دمشق، و بیان علت این نکته که چرا سخنوران عارف، آرای عرفانی خود را در پس الفاظ استعاره Symbolic مانند خد و خط و خال و ۰۰۰ بیان می کنند، باتوجه به حرف آخر کلمه، به ترتیب حروف تهجی، تعداد ۲۸۴ اصطلاح از اصطلاحات صوفیه را، گاه کوتاه و گاه بلند تعریف کرده است -
 در همین روزگار، یعنی در سده هشتم هجری، یکی از عارفان خوش ذوق به نام شرف الدین حسین بن احمد الفتی تبریزی^{۱۵} (که تا سال ۷۷۶۱ ه - ق

در قید حیات بوده (مصطلحات استعاری صوفیه را - که در اشعار عطار نیشابوری، جلال الدین محمد بلخی، و دیگر سخنوران عارف خوانده و می شناخته - فراهم آورده و باتوجه به اصل عشق و عاشق و معشوق یا حب و محب و محبوب رساله ای پرداخته است به نام *رشف الالحاظ فی کشف الالفاظ* - مؤلف، پس از دیباچه ای در خصوص گستردگی عالم معانی و تنگنای ادراکات بشری، و بیان علت این که چرا عارفان سخنور مقاصد و مفاهیم ذهنی شان را در اسامی اعضا و جوارح انسانی مقید می کنند، مصطلحات استعاری صوفیه را در سه فصل به قرار زیر تعریف و تفسیر کرده است:

فصل اول: در اسامی معشوق و آنچه متعلق به اوست -

فصل دوم: در اسامی که میان عاشق و معشوق متداول است بر سبیل اشتراک -

فصل سوم: در کلماتی چند که مخصوص به عاشق و احوال اوست -

همچنان که مذکور شد بنا بر گفتار سید اشرف جهانگیر، کبیرالدین عراقی در سده هشتم، مصطلحات استعاری را در حلقه صوفیان و سالکان تفسیر می کرده است - حال باید گفت که: چه آن که خود کبیرالدین به تألیف رساله ای در این زمینه پرداخته باشد و یکی از اصحاب او چونان جهانگیر سمنانی به تحریر گفتار او از اصطلاحات صوفیان اهتمام کرده باشد، باری بظاهر چنین می نماید که رساله اصطلاحات کبیرالدین عراقی را پس از سده هشتم هجری با *رشف الالحاظ حسین الفتی* در آمیخته اند، و رساله ای با ساختمان و ترتیب *رشف الالحاظ*، پیرامون مصطلحات استعاری صوفیه به وجود آورده اند به نام 'اصطلاحات عراقی' - و چون شهرت عراقی بدر - صاحب لغات - شهرت و نام آوری کبیرالدین عراقی را تحت الشعاع قرار داده بود رساله اصطلاحات مذکور به نام *فخرالدین عراقی شناسانیده شده و عقده ای کور در کتابشناسی رساله* مورد بحث ایجاد کرده است -^{۱۷}

نسخ اصطلاحات کبیر الدین عراقی، پس از خلط آن با بعضی از نسخه های متأخر رشف الاحاظ فی کشف الالفاظ - که بغلط به نام فخر الدین عراقی خوانده شده و بارها به همین نام چاپ و منتشر گردیده است - به قیاس با رساله حسین الفتی متضمن تعریف ۳۲۹ تا ۳۳۱ واژه اصطلاحی صوفیه، که نه تنها ترتیب و ساخت این نسخ، همگون و همسان با رشف الاحاظ می نماید بلکه از نظر تعریف و تفسیر واژه با نیز عین و همانند با رساله الفتی است، با این تفاوت که اولاً ۲۹ تا ۳۱ واژه در نسخ 'اصطلاحات عراقی' هست که در نسخه های معتبر رشف الاحاظ نیست، و ثانیاً دیباچه مؤلف اصلی رشف الاحاظ که نام مؤلف و نام رساله را در بردارد،^{۱۸} در نسخه های منسوب به عراقی یادست خورده و کوتاه شده، و یافاقد آن دیباچه است -

به هر تقدیر، رساله ای که به نام اصطلاحات صوفیه از عراقی خوانده اند، همچنان که گفته شد آمیخته ای است از رشف الاحاظ حسین الفتی، و صورت اصلی رساله ای در همین موضوع که یا توسط کبیرالدین عراقی ساخته شده و یابه وسیله یکی از اصحابش، براساس گفتار او پرداخته شده است - ظاهراً پس از چندی، همین صورت آمیخته شده از دو رساله مذکور را به نام 'اصطلاحات صوفیه' از مؤلفات امیر سید علی همدانی دانسته اند به نام او به چاپ رسانیده اند -^{۱۹}

معلوم نیست که مصحح 'اصطلاحات صوفیه' منسوب به همدانی، براساس چه نسخه یا نسخه هایی، رساله مورد بحث را از همدانی دانسته است - تاجایی که من بنده جستجو یافته ام همه نسخه های موجود از رساله مذکور - که آمیزه رشف الاحاظ و اصطلاحات کبیرالدین عراقی است - پس از نیمه دوم از سده نهم هجری کتابت شده اند و به نام اصطلاحات عراقی، و در یک مورد مانند نسخه شماره ۸۸۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران^{۲۰} به نام

اصطلاحات شهاب الدین سهروردی معروف به شیخ اشراق خوانده شده اند^{۲۱} - بنابراین تاکنون، بنده نسخه ای از رساله مورد بحث، که در دیباچه مؤلف و یا در ترقیمه کاتب و یا در ظهر (کلفون) نسخه ای از امیر سید علی همدانی یاد شده باشد، ندیده ام، نسخه شماره ۴۰۵۶ محفوظ در کتابخانه ملی ملک از این رساله که آقای محمد ریاض، آن را همین رساله و از تألیفات همدانی دانسته است، نسخه ایست آشفته که متضمن قسمتی از دیباچه و فصلهای اول و دوم رشف الاحاظ است و به جای فصل سوم رشف الاحاظ، رساله مرادات دیوان حافظ، نوشته همدانی، گنجانیده شده، و نام همدانی رانیز ندارد - درحالی که در پایان دیباچه، در همین نسخه، کاتب، نام رساله را به صورت نادرست، 'یعنی ریف الاحاظ فی کشف الالفاظ' آورده است -^{۲۲} فلذا این نسخه، رساله رشف الاحاظ است از حسین الفتی، همراه بامرات دیوان حافظ از شاه همدان -

اما نسخه مطبوع از اصطلاحات صوفیه همدانی، رساله ای است متضمن سید و اندی واژه اصطلاحی صوفیه، که دارای سه فصل می باشد همانند رشف الاحاظ، که پیش از این، پیرامون فصول سه گانه آن سخن گفتیم - این نسخه، دیباچه رشف الاحاظ را ندارد، و به جای دیباچه در این نسخه، پیشگفتاری کوتاه، در حدود ده سطر آمده است همانند پیشگفتار نسخه بایی از رشف الاحاظ که به نام 'اصطلاحات عراقی' نامیده شده اند -

سوی تبویب و ساخت مشترک نسخه مطبوع اصطلاحات و رشف الاحاظ، تعریف مصطلحات نیز در دو رساله مذکور همگون و عین یکدیگرند - به طور نمونه و مثال، چند تعریف را براساس دو رساله مزبور قیاس می کنیم:

* اصطلاحات صوفیه همدانی

حسن: جمعیت کمالات را در یک ذات را گویند و این جز، حق را نشاید -

شوخی: کثرت التفات را گویند -

کرشمه: التفات را گویند -
 جنگ: امتحانات الهی را گویند به انواع بلاهای ظاهری و باطنی -
 صلح: قبول اعمال و عبادات را گویند به وسایط قرب -
 جانان: صفت قیومی را گویند که قیام جمله موجودات با اوست -
 میخانه: عالم لاهوت را گویند -
 زلف: غیب هویت را گویند که کسی را بدان راه نیست -
 رندی: قطع نظر است از انواع اعمال ظاهر -
 ابرو: اهمال کردن و سقوط سالک است از درجات به واسطه تقصیری که از او در وجود آید -
 لاابالی: پاک نداشتن از هر نوع را گویند که پیش آید و گوید و کند -
 * رشف الالحاظ الفتی
 حسن: جمعیت کمالات را گویند در یک ذات، و این جمعیت غیر حق را نبود -
 شوخی: کثرت التفات را گویند و سرعت در ورود را نیز گویند -
 کرشمه: التفات را گویند -
 جنگ: امتحانات الهی را گویند به انواع بلاهای ظاهری و باطنی،
 آتشی: قبول اعمال و عبادات را گویند با وسایط قربت -
 جانان: صفت قیومی را گویند که همه موجودات قائم به اوست که اگر این
 دقیقه به موجودات نه پیوسته بودی هیچ چیز بقانیافتی -
 میخانه: عالم لاهوت را گویند -
 زلف: غیب هویت حق را گویند که هیچ کس را بدان راه نیست -
 رندی: قطع نظر راه نیست سالک را گویند از انواع اعمال در طاعت -
 ابرو: اهمال کردن و سقوط سالک است از درجات، به واسطه تقصیری که از او صادر آید -
 لاابالی: پاک نداشتن است از هر چه پیش آید و کند و گوید در غلبات سلوک -

همچنان که تطبیق تعریف واژه ها، میان دو رساله مورد بحث نشان می دهد و نیز ساخت و نظام یکسان دو رساله می نمایاند شباهت دو رساله اصطلاحات صوفیه همدانی و رشف الاحاظ الفتی بقدری است که نمی توان، آن دو را، دو تالیف جداگانه بشمار آورد - البته گفتنی است که تعاریفات اصطلاحات در رشف الاحاظ دقیق تر و روشن تر است، و در رساله منسوب به همدانی موجز تر و مختصر تر - سوای این فرق و تفاوت، در رساله اصطلاحات منسوب به همدانی، اصطلاحاتی تعریف شده، مانند 'شهر'، 'سیر' و غیره، که در رشف الاحاظ نیامده است -

اختلافی اندک که میان رساله الفتی و رساله منسوب به همدانی مشهود است بدین علت است که اصطلاحات صوفیه منسوب به شاه همدان نسخه ای از نسخ اصطلاحات منسوب به عراقی است و همچنان که به تفصیل گفتیم نسخه های موجود از رساله اصطلاحات عراقی آمیخته و مخلوطی است از رشف الاحاظ الفتی، و گویا هیأتی از رساله ای که کبیر الدین عراقی در خصوص مصطلحات صوفیان املاء و یا تصنیف کرده است - در این رساله آمیخته هم ساخت و تبویب، و هم واژه ها و تعریفهای از رشف الاحاظ بعینه گرفته شده است -

به هر حال، رساله ای سه فصلی، بانظام و ساخت فوق الذکر، که به نام اصطلاحات صوفیه به امیر سید علی همدانی نسبت داده اند و به نام او به چاپ رسانیده اند، از همدانی نیست، و دراصل رساله رشف الاحاظ فی کشف الالفاظ است از نگاشته های حسین بن احمد الفتی تبریزی، از صوفیان نیمه اول از سده هشتم هجری - و آنچه در این مایه از همدانی است همانا مرادات دیوان حافظ است^{۲۳} که آن هم متضمن و مشتمل بر تعریف و تفسیر اصطلاحات استعاره صوفیانه براساس دیوان حافظ شیرازی می باشد که بسیاری از اصطلاحات مزبور، مانند میخانه، ترسا، بت، خرابات، می، کلیسا و غیره در

رشف الاحاظ نیز تعریف شده است -

حلّ الفصوص

کتابی دیگر که از نگاشته های سید علی همدانی دانسته اند شرحی است فارسی، برفصوص الحکم ابن عربی (۶۷۸) - به نام حلّ الفصوص، که عده ای بخط و نادرست، آن را رساله ای مختصر، در حدود ده برگ، شناسانده اند، و بچاپ رسانیده اند - ۲۴

در این که همدانی به آرای ابن عربی تعلق خاطر پیدا کرده بوده، و بخصوص در بحث وجود به سخنان او توجه بسیار داشته است، نه تنها جای تردید و تشکیک نیست بلکه قابل توجه نیز هست؛ زیرا سلسله ای که همدانی به آن متعلق است سلسله ای است که در طریق عرفانی به نامهای علائیه (منسوب به علاء الدوله سمنانی)، و همدانیه (منسوب به امیر سید علی همدانی)، و بیشتر به نام سلسله الذهب یا ذهبیه خوانده می شود - بیشترین مشایخ این سلسله تانیمه اول از سده هشتم با ابن عربی و آرای او مخالف بوده اند، و بعضی از آنان مانند علاء الدوله سمنانی^{۲۵} به ردّ و طرد عقاید و نگاشته های ابن عربی پرداخته اند -

به هر حال همدانی که سلسله ارشاد و خرقه او از طریق علی دوستی و محمود مزدقانی به سمنانی می رسد، بخلاف سمنانی، به ابن عربی و آراء ویافته های او گرایش زیاد و در خور داشته، و در برخی از رساله هایش مانند رساله وجودیه، از ابن عربی متأثر بوده، و حتی، به قولی، شرح فصوص خود را در خانقاه ختلان درس می گفته، و آن را به جعفر بدخشی آموخته است - ۲۶

باری جمیع منابع و مآخذی که ترجمه و تذکره شاه همدان را آورده اند، اعم از منابع عصری، مانند خلاصه المناقب و لطایف اشرفی، و منابع نزدیک به روزگار او چونان نفحات الانس جامی، و کتابشناسیهای متأخر و معاصر، مثل

کشف الظنون و تاریخ ادب عربی بروکلیمان (Brockelmann) ، و نگاشته
 های عرفانی متأخر مانند جواهر الاولیاء،^{۲۷} از شرح همدانی برفصوص الحکم ابن
 عربی یاد کرده اند -

بنابراین، در این که همدانی فصوص الحکم را شرح کرده تردیدی نیست -
 اما چه آن نسخه ای که تنها مقدمه حل الفصوص را دارد و آقای محمد ریاض
 آن را بچاپ رسانیده و گفته است - 'حل الفصوص را نمی توان از شروح مفصل
 فصوص الحکم شمرد'^{۲۸} وجه آن نسخه های که در فهرستهای معاصران
 شناسانیده شده است، همان شرحی است که به نام شرح فصوص الحکم، تألیف
 خواجه، محمد پارسا (م ۸۲۲ هـ) می شناسیم -^{۲۹}

پیش از بررسی این شرح و نسخه های آن، لازم به یاد آوری است که از
 شرح فصوص الحکم خواجه پارسا در منابع و مآخذ عصری یاد نشده، و به خلاف
 حل الفصوص همدانی - که در بیشترین نگاشته های عصری و متأخر ذکر آن
 آمده است - نام و نشان شرح فصوص منسوب به پارسا در کهن ترین مأخذی
 که ذکر آن دیده می شود ایضاح المکنون بغدادی است که پس از سده یازدهم
 تألیف شده است -

البته خواجه محمد پارسا از آراء و اندیشه های ابن عربی بسیار آگاه و متأثر
 بوده، و بسیاری از مؤلفاتش تأثر او را از شیخ اکبر محقق و مسلم می دارد -
 و نیز از خواجه پارسا نقل کرده اند که : 'فصوص جان است و فتوحات
 دل'^{۳۰} و این خود پیوند قلبی او را با آرای ابن عربی می رساند -

اما آنچه در خور اعتناست، این است که جامی که پارسا را می شناخته و
 با او در یک سلسله بوده^{۳۱} در ترجمه و سرگذشتنامه او، یادی از شرح فصوص
 الحکم او نکرده است -^{۳۲} سوای این دقیقه می دانیم که جامی شرحی به عربی
 برفصوص الحکم نوشته، و هم شرحی دیگر آمیخته به عربی و فارسی به نام نقد
 النصوص، برفصوص الحکم و نقش الفصوص ابن عربی پرداخته است - شارح

هر دو شرح مذکور را، براساس شرح عربی و فارسی پیش از خود ساخته که بسیاری از آنها را نام برده است^{۳۳} - بی تردید باتوجه به پیوندی که جامی با پارسا داشته، اگر پارسا شرحی بر فصوص الحکم ابن عربی می داشت، ذکر آن در شرحهای جامی می آمد -

علاوه براین، جمیع نسخی که از شرح فصوص الحکم یا حل الفصوص، منسوب به همدانی و خواجه پارسا، در دست است - اعم از نسخه هایی که فقط متضمن مقدمه شرح مزبور است و نسخه هایی که تمام شرح را در بر دارد - در هیچ یک از آنها، نه در مقدمه و نه در متن شرح، نامی از شارح آن - یعنی همدانی یا پارسا - دیده نمی شود -^{۳۴}

شرح مذکور با مقدمه ای در خصوص وجود مطلق، ظهورات و بروزات او، صفات سلبی و ایجابی و حضرات کلیه الهی آغاز می شود^{۳۵}، و سپس به شرح مقدمه ابن عربی بر فصوص می پردازد، و از آن پس بیست و هفت فص فصوص، طبق ترتیب متن اصلی نخست بندی از فصوص نقل، و به اختصار شرح و تفسیر می شود -

همه نسخه های موجود از این شرح فارسی فصوص الحکم - چه آنها که به نام حل الفصوص همدانی شناسانیده شده، و چه آن نسخه هایی که به نام شرح فصوص پارسا معرفی شده است - از 'با' ی بسمله تا آخرین عبارت شرح 'فص محمدی' عین و همگون است - هر چند اثبات این نکته نیازی به قیاس و مقابله با نسخه هاندارد، ولیکن جهت ایضاح بیشتر به مقابله و قیاس دوسه نمونه می پردازیم^{۳۶}:

* حل فصوص همدانی
 ۱- اما بعد، چون مقرر گشت که امتیاز شرف و زینت نوع انسان از انواع دیگر حیوانات بواسطه علم است و اشرف علوم توحید است که موضوع آن ذات حضرات الهیّت و اسرار صفات ازلیّت است و حصول سعادت ابدی ممکن

نیست مگر به اقتنای آن، وفوز به درجاتِ سرمدی میسر نمی گردد مگر به
اجتنای اثمار آن -

۲ - بدان ای عزیز - وفقک الله وایاناکشف الحقائق - که به زبان اهل کشف
و تحقیق وجود را من حیث هوهو مطلقاً اعم از آن که باتعقل آن قیدی اعتبار
کنی هویت غیب خوانند، و حق گویند و حقیقه الحقائق نامند و از اسماء مسمی
به اسم الله هم گردانند که قل هو الله أحد -

۳ - الحمد لله منزل الحکم علی قلوب الکلم -

اضافت حمد به اسم الله کرد تعلیماً عن الله فی کتابه، اما حمد حق در مقام
جمع الهی، ذات نامتناهی خود را، بر سه قسم است: قولی و فعلی و حالی -

۴ - و چون این طایفه مخصوص اند به اصطلاحاتی و ارشاداتی خاص، و اطلاع
بر حقایق کلام این قوم موقوف است بر معرفت آن اصطلاحات و اشارات، احتیاج
افتاد به مقدمه ای و ذکر بعضی از اصول آن اشارات -

* شرح فصوص الحکم منسوب به پارسا

۱ - اما بعد، چون مقرر گشت که شرف و رتبت نوع انسان را از انواع دیگر
حیوانات بواسطه علم است و اشرف علوم علم توحید است که موضوع آن ذات
حضرت الهیت و اسرار صفات ازلیت است و حصول سعادت ابدی ممکن نیست
مگر به اقتنادی اسرار آن، وفوز به درجات سرمدی میسر نمی گردد الا به
اجتنای اثمار آن، -

۲ - بدان ای عزیز که به زبان اهل کشف و تحقیق وجود رامن حیث هوهو -
یعنی مطلق - اعم از آن که باتعقل آن قیدی اعتبار کنند هویت غیب خوانند و
حق گویند و حقیقه الحقائق نامند و از اسماء مسمی به اسم الله هم گردانند که
قل هو الله أحد -

۳ - الحمد لله منزل الحکم علی قلوب الکلم - اضافت حمد به اسم الله کرد تعلیماً
عن الله فی کتابه، اما حمد حق در مقام جمع الهی، ذات نامتناهی خود را، بر سه

قسم است: قولی و فعلی و حالی -

۴- چون این طایفه مخصوص اند به اصطلاحاتی و اشاراتی خاصه، و اطلاع بر حقایق کلام این قوم موقوف است بر معرفت آن اصطلاحات و اشارات، احتیاج افتاد به مقدمه و ذکر بعضی از اصول آن اشارات -

باری، نگارنده این سطور، مقدمه و شرح بیست و هفت فصّ فصوص الحکم را با توجه به دو نسخه - یکی حلّ الفصوص همدانی و دیگری شرح فصوص خواجه پارسا - مقایسه و مقابله کرده ام، هیچ گونه تفاوتی را میان این دو شرح نیافتیم، و حتی در دو شرح مزبور، تفاوتی را که بتوان بر اساس آنها، شروح مورد بحث را دو تحریر جداگانه از یک شرح بر شمرد، دیده نمی شود -

پس، این شرح فصوص الحکم از کیست؟ از سید علی همدانی است یا از خواجه محمد پارسا؟ پاسخ به این سؤال را، از نظر اطلاعاتی که در منابع عصری و کتابشناسیهای متأخر هست در سطور پیشین نشان دادیم، و بر اساس همان اطلاعات می گوئیم که به ظنّ قریب به یقین، شرح مورد بحث از امیر سید علی همدانی است -

علاوه بر اطلاعات مذکور، سندی دیگر نیز در دست است که حکم انتساب این شرح را به همدانی استوارتر و پخته تر می کند، این سند یکی از رساله های کوتاه همدانی است به نام 'وجودیه' که گویا رساله ای مستقل نیست، و احتمال دارد که خود همدانی مقدمه حلّ الفصوص خود را با تغییراتی، از شرح فصوص خود جدا کرده و به هیأت مستقل نوشته و نام 'وجودیه' را بر آن گذاشته باشد - بهر تقدیر، رساله وجودیه همدانی، عین و همسان با مقدمه حلّ الفصوص اوست، به طوری که اگر هفت سطر مقدمه شرح فصوص او را که در نام و اوصاف ابن عربی و فصوص الحکم اوست و عباراتی را مبتنی بر این که هر قومی را اصطلاحاتی ضرورت است، از آن مقدمه حذف کنیم و ده سطر درباره حضرات خصمه، نه آن طور که در مقدمه حلّ الفصوص آمده، پس از خطبه

بیفزاییم ، رساله وجودیه همدانی به وجودمی آید - برای اثبات در این جالازم است که قسمتی از 'وجودیه' را با مقدمه حل الفصوص مقایسه و مقابله کنیم

۳۷:

* رساله وجودیه

چون این دانستی، بدان که اهل توحید این جمله را که گفته شد مظاهر هویت ذاتی می خوانند، اما در بعضی ظهور اسماء ذاتی می خوانند، اما در بعضی ظهور اسماء غالب و در بعضی ظهور صفات، و در بعضی ظهور ذات غالب - و درین معنی واقف نگردد مگر انسان کامل که انسان ناقص نزد عارف در مرتبه حیوان مانده است، بلکه حیوان بروی شرف دارد؛ زیرا که حیوان نبات و جهاد در تحت طاعت شیطان در نیامده و ایشان درمی آید - انسان کامل مظهر هویت ذاتیه است تا جمیع اسماء و صفات؛ لاجرم خبر از آن این آمد که: مارمیت اذرمیت ولکن الله رمی ۰۰۰ و این جمله آیات و بسیاری دیگر مثل آن [دلیل است] این طایفه را که همه از او، و بدوست بلکه خود همه اوست -

نظم

ای آن که حدوث و قدمت اوست همه

سرمایه شادی و غمت اوست همه

تودیده نداری که بخود در نگری

ورنی که غیر [---] اوست همه

*مقدمه حل الفصوص

اهل توحید این جمله که گفته شد مظاهر هویت وجود ذاتیه می خوانند، اما در بعضی ظهور اسماء غالب، و در بعضی ظهور صفات غالب و در بعضی ظهور ذات، و براین معانی واقف نگردد مگر انسان کامل که انسان ناقص نزد عارف در مرتبه حیوان مانده است بلکه حیوان برو شرف دارد؛ زیرا که حیوان

و ثبات و جهاد در تحت طاعت شیطان در نمی آید و انسان ناقص درمی آید -
 اما انسان کامل مظهر هویت ذاتیه است با جمیع اسماء و صفات - لاجرم خبر
 از حال او این آید که : مارمیت اذرمیت ولکن الله رمی ۰۰۰ و بسیاری دیگر
 مثل این دلیل است این طایفه را که همه از اوست و بدوست بلکه خود همه
 اوست -

بیت

ای آن که حدوث و قدمت اوست همه
 سرمایه شادی و غمت اوست همه
 تودیده نداری که بخود درنگری
 ورنی زسرت تا قدمت اوست همه

باری، شباهت و همگونی میان رساله وجودیه و مقدمه حل الفصوص نیز
 می نمایاند که همدانی بر فصوص الحکم ابن عربی، شرحی پرداخته بوده، و
 نسخی که از شرح مزبور می شناسیم، و بعضی از آنها را کاتبان و فهرست
 نگاران به نام خواجه محمد پارسا شناسایده اند، همین شرح همدانی است -
 همچنان می دانیم که همدانی (م ۷۸۶) سی و شش سال قبل از خواجه
 پارسا (و ۷۵۶- ۸۲۲) خرقة تهی کرده و درگذشته است، این تفاوت سنوات
 در خصوص روزگار همدانی و پارسا نیز می تواند دلیلی باشد بر این که شرح
 فصوص الحکم از نگاشته های همدانی است؛ زیرا بسیار مستبعد می نماید که
 خواجه پارسا، شعر بدین استواری و پختگی را در دوران شباب و درسین پیش
 از بیست سالگی پرداخته باشد -

آن چنان که از گفتار نورالدین جعفر بدخشی نیز در خلاصه المناقب برمی
 آید همدانی سالها پیش از درگذشتش یعنی پیش از سال ۷۸۶ هجری - شرحش
 را بر فصوص پرداخته بوده است؛ زیرا شارح به سال ۷۷۳ هجری در خانقاه
 ختلان، شرحش را به مریدش - یعنی جعفر بدخشی - می آموخته و درس می

داده است^{۳۸} - بنابراین، تألیف این شرح، پیش از سال ۷۷۳ هجری بوده است - اگر فرض کنیم که شرح مزبور بین سالهای ۷۷۰ تا ۷۷۳ هجری نوشته شده است، در حدود سنوات مذکور، خواجه محمد پارسا، چهارده تا هفده ساله بوده است، و همچنان که گفتیم پرداختن شرحی بامحکمی و پختگی شرح مورد بحث، بر فصوص الحکم ابن عربی - که خود از دشواریاب ترین متون عرفانی است - توسط سالکی نوجوان، نامقبول و مستبعد می نماید -

به هر تقدیر، ممکن است که خواجه پارسا بر فصوص شیخ اکبر شرحی نوشته باشد، ولی به احتمال قریب به یقین، و با توجه به دلایل نسخه شناسی و کتابشناسی و اشارات موجود در منابع و مآخذ عصری و متأخر، نسخه ایی که همانند حلّ الفصوص همدانی است و به نام شرح فصوص محمد پارسا شناسانیده شده اند،^{۳۹} شرح فصوص الحکم محمد پارسا نیستند و باید در زمره حلّ الفصوص همدانی بشمار آیند -

* * *

نوریه

کاتبان متأخر و فهرست نگاران معاصر، سه رساله در موضوع نور، به همدانی نسبت داده اند به این قرار:

۱ - نوریه: رساله ای است در حقیقت نور، که تأثیر آرای ابن عربی و وحدت وجودی دران آشکار است - این رساله را در ظاهر نسخه با و نیز در فهرستها به شهاب الدین سهروردی (شیخ اشراق)، علاء الدوله سمنانی، امیر سید علی همدانی و سید محمد نور بخش نسبت داده اند - نگارنده این سطور، پیش از این در گفتاری، زیر عنوان 'کتابشناسی و نسخه شناسی آثار علاء الدوله سمنانی' اثبات کرده ام که رساله مذکور از سید محمد نور بخش است نه از همدانی و سمنانی و سهروردی^{۴۰} -

۲ - نوریه : در برخی از نسخ مجموعه رسائل همدانی، رساله ای هست با این سر آغاز: بسمله، حمدله، حضرت سید علی همدانی ۰۰۰ به خط شریف خود در بعضی از مصنفات خود چنین نوشته اند ۰۰۰، که موضوع آن تفسیر و تبیین نور نیست، بلکه سیر و سلوکی را که سالک را 'نور مانند' می کند و به 'نور معقول' می رساند، بیان می نماید - همچنان که گفته اند، این رساله نیز از همدانی نیست، بلکه یکی از اصحاب و مریدان او براساس نگاشته های او، رساله مزبور را ساخته است - ۴۱

۳ - نوریه: دیگر از رساله هایی که در خصوص نور، و چگونگی تجلی آن بر قلوب سالکان و رهروان، و انواع والوان آن، بحث می کند و به نادرست از همدانی خوانده شده، رساله ای است کوتاه و مختصر، با این سر آغاز: 'بسمله' شکر و سپاس آفریدگاری را که به کمال علم از راه محبت نور ارادت در اراضی باطن انسان که غیب انفس است بذر شجره سعادت گردانید' -

مؤلف به درخواست یکی از مریدان خود به نام محمد خرد - که از او باصفت 'بهلوان حقیقت' و 'فرزند طریقت' یاد کرده، به تالیف این رساله پرداخته است - در هیچ یک از دو نسخه موجود از این رساله نام همدانی نیامده، ولی به علت این که در یک نسخه از مجموعه رسائل شاه همدان ۴۲ که کاتب به کتابت این رساله و رساله ای از پیرهرات 'خواجه عبدالله انصاری هروی'، در پایان ۹ رساله همدانی پرداخته، آقای دانش پژوه، و به پیروی از ایشان آقای محمد ریاض آن را از شاه همدان دانسته اند ۴۳، حال آنکه نوریه مورد بحث از همدانی نیست بلکه یکی از نگاشته های بسیار عمیق پیر با واسطه او، یعنی شیخ علاء الدوله سمنانی است -

دلایلی که من بنده براساس آنها، رساله فوق الذکر را از سمنانی می دانم بدین قرار است:

۱ - سبک نوشتار و شیوه بیان در این رساله عین و همانند دیگر رسائل فارسی

سمنانی است -
 ۲ - همچنان که گفتیم : مؤلف، این رساله را به درخواست و التماس 'محمد خرد' نوشته است - این محمد خرد از مریدان سمنانی و از سالکان خانقاه صوفیاباد است که بازهم نام او در دیگر رسائل همدانی دیده می شود ۴۴ -
 ۳ - آرای مؤلف در خصوص نور، انواع والوان و چگونگی تجلی آنها برقلوب عارفان شبیه و همسان به مطالبی است که سمنانی در باب ششم العروه لاهل الخلوه والجلوه - آنجا که ذکر سیر و سلوک خود رامی کند - آورده است -
 ۴ - وبالأخره وجود نسخه ای از این رساله، که کاتب نام سمنانی را در پیشانی آن ثبت کرده و آورده است که: 'من تصانیف شیخ رکن الملله والدین علاء الدوله قدس الله سره' ۴۵

آداب السفره

دیگر از نگاشته هایی که اشتباهاً از شاه همدانی دانسته اند ۴۶، رساله ای است عملی، پیرامون ادب و رسم اطعام در خانقاه - آقای محمد ریاض درباره این رساله می نویسند: 'این رساله را به ضمیمه تذکره شیخ کججی چاپ کرده، و نوشته اند که مؤلف آن یکی از بزرگان است و اسمش معلوم نیست، ولی نه فقط برخی این رساله را به میر سید علی همدانی منسوب کرده اند بلکه از سبک آن هم پیداست که یکی از آثار همان بزرگ است' - ۴۷

به رغم ادعای ایشان، باید گفت که این رساله از همدانی نیست؛ زیرا موضوع رساله مورد بحث، در خصوص طعام خوردن و آداب آن است در خانقاه - این موضوع در خانقاه صوفیاباد مورد توجه بسیاری از مریدان سمنانی بوده، و پیوسته از پیر و مرشد شان در خصوص آداب طعام، و این که چرا در روزگار ابو سعید ابوالخیر مریدان همکاسه بوده اند و باهم غذا می خورده اند و اکنون

جدا از هم می‌خورند، سؤال می‌کرده‌اند - *سنة ۸۹۵* -
 البته این مسأله، به تنهایی نمی‌تواند دلیلی باشد بر این که آداب السفره را
 از همدانی ندانیم و از مؤلفات سمنانی بشمار آوریم، اما همین نکته، می‌تواند
 ضرورت و لزوم تألیف رساله‌ای را در این موضوع توجیه کند -

سوی این، سمنانی را رساله ایست در آداب عملی و روز مره خانقاهیان،
 به نام 'مالا بدّ فی الدین' ۴۸ که در آن جمیع آداب عملی را مطابق باسلیقه و
 طریقه خود مطرح کرده است - مؤلف در این رساله نیز از ادب اطعام خانقاهیان
 مطابق و همانند رساله آداب السفره، سخن گفته، و در پایان همین بحث نوشته
 است که: 'و آداب پختن و سفره انداختن و دست شستن از آداب السفره که
 نوشته ایم بر خواند و رعایت آن آداب البته بر خود واجب داند' - ۴۹

نیز همچنان که سمنانی از مالابد فی الدین به آداب السفره اش ارجاع داده،
 در پایان همین رساله آداب السفره نیز از مالابد فی الدین یاد کرده، و از خواننده
 آداب السفره خواسته است که برای آگاهی بیشتر به آن کتاب مراجعه کند:
 اینک عین عبارت سمنانی در آداب السفره: 'چون خورد هر آینه جهت قضاء
 حاجت رفتن به متوضاً واجب شود، باید که پای چپ در آنجا نهد، و چنان که در
 'مالا بدّمنه' ذکر رفت به جای آرد' - ۵۰

علاوه بر دلایل استوار که به آنها اشاره کردیم، از رساله مورد نظر، نسخه
 ای نیز هست که به سال ۸۹۵ هـ - ق کتابت شده و نام مؤلف، یعنی سمنانی را،
 در ظهر برگ نخست نشان می‌دهد - این نسخه به شماره ۲۵۴ مجامیع طلعت،
 در دارالکتب قاهره نگهداری می‌شود - ۵۱

بنابراین رساله‌های اصطلاحات صوفیه و نوریه و آداب السفره از نگاشته
 های شاه همدان نیست و همان طور که گفتیم رساله نخستین، رشف الالحاظ از
 حسین الفتی تبریزی است و رساله‌های دوم و سوم از مؤلفات فارسی شیخ علاء
 الدوله سمنانی، و علی رغم ادعای عده‌ای، شرح فصوص الحکم (حلّ الفصوص)

از همدانی است نه از خواجه محمد پارسا -

یادداشتها

۱- لازم به یاد آوری است که تاکنون چه به زبان فارسی و چه به زبانهای اردو و انگلیسی مقالات و رساله های مستقلی درباره امیر سید علی همدانی و آثار او نوشته اند از جمله:

The Life and Works of Sayyid Ali Hamadani نوشته Agha Hussain Hamadani

و احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی تألیف دکتر محمد ریاض، سوای دو تألیف مزبور در بیشترین فهرستهای نسخه های خطی و تذکره ها و کتب رجالی از او و کارپایش یاد شده است.

۲- البته مجموعه هایی دیگر از رسائل همدانی هست مانند مجموعه های شماره ۴۴۰۹ گنج بخش (منزوی: فهرست گنج بخش ۲/ ۱۶۴۶)، و ۴۰۵۶ ملک، و ۲۰۹۵ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران -

۳- نگاهی گذرابه فهرست نسخه های خطی فارسی، نوشته آقای احمد منزوی، ج ۲ ص ۱۰۳۴ - ۱۰۴۲ و مقایسه سر آغاز نسخه های معرفی شده در آنجا، تشتت شگفت آوری را که یاد کردیم، تأیید می کند -

۴- ر- ک: عارف نوشاهی: فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان ص ۲۰۰، منزوی: فهرست مشترک پاکستان ۳/ ۱۲۷۳ -

۵- ر- ک: محمد ریاض، احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی ص ۱۴۱، و اصطلاحات الصوفیه از همدانی، به اهتمام حافظ شمس الدین احمد، لکهنو، ۱۹۰۴ م -

۶- ر- ک: به همین گفتار، پس از این - به آغاز نسخه کتابخانه گوهر شاد (مشهد) شماره ۱۱۵۹، که شرح فصوص منسوب به همدانی است توجه کنید: 'بسمله، حمد بی غایت آن فاطر حکیم را که آثار انوار صبح وجود را از قعر جاه ظلمت آباد عدم برآورد' -

۷- ر- ک احمد منزوی: فهرست مشترک پاکستان ۳/ ۱۲۷۲

۸- این سر آغاز از نسخه خطی موجود در موزه بریتانیا، که صورت عکسی آن در احوال و آثار و اشعار همدانی ص ۴۲۹ - ۴۴ در اسلام آباد پاکستان به سال ۱۳۶۴ چاپ شده، نقل گردیده است -

۹- احوال و آثار و اشعار همدانی، پیشین ص ۱۴۱ -

۱۰- ر- ک: احوال و آثار و اشعار همدانی، پیشین، ص ۱۴۱، فهرست مشترک پاکستان، توضیحات عنوان شماره 2255، ج ۳ ص ۱۲۷۲ -

۱۱- سید اشرف جهانگیر سمنانی (م ۸۰۸) می نویسد: 'چون به صالحیه دمشق به شرف ملازمت حضرت کبیر الدین بن فخرالدین العراقي مشرف شدیم و به انواع فوائد عارفانه و اصناف مواند محققانه بهره مند گشتیم، دیدیم که برخی از اصحاب خود را دیوان حضرت مولوی درس می گفتند به طبق اصطلاح صوفیه، خلاف معانی متعارف که به خدوخال عروس معنی را آراسته اند و غنچ و دلال به زیور مقال پیراسته و موجب اختفای غراب اسرار، و سبب انطوای عجائب اسرار در صورت الفاظ شعر آن است که اکابر روزگار از غایت نفاست اسرار، و ابائز نامدار از نهایت غرابت اطوار غیرت برده اند که چشم هرنا محرمی بر رخساره حالات ایشان

- و نظر هر نافهسی بر عذار واردات شان نیفتد - ۰۰۰ - لطایف اشرقی فی بیان طوایف صوفی، دهل ۱۲۹۵ ق. ج ۲ ص ۱۳۱ -
- ۱۲ - درباره سید اشرف بنگرید به: سید وحید اشرف: حیات سید اشرف (اردو)، لکهنو، ۱۹۷۵ م. ص ۲۰ -
- ۷۱، و تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، بیستین، ج ۱ ص ۱۱۷ -
- ۱۳ - ابن کبیرالدین فرزند فخرالدین عراقی نوه دختری بهاء الدین زکریاء ملتانی بوده، دختری که گویا در ایام اقامت عراقی در هندوستان به زنی او در آمده است - ر. ک: نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ ص ۱۶۵ -
- ۱۴ - بنگرید به مقاله نگارنده تحت عنوان 'اصطلاحات عراقی در گزاره سمنانی' که در مجله 'کیهان اندیشه' قم زیر چاپ است -
- ۱۵ - برای اطلاع از احوال و آثار او بنگرید به ابضاح المکتون ۵۷۳/۱ و ۵۲۷/۲، و مقدمه نگارنده بر رشف الالحاظ فی کشف الالفاظ، ص ۲۶ - ۲۷ -
- ۱۶ - این رساله را نگارنده این سطور، براساس پنج نسخه کهن و معتبر به سال ۱۳۶۲ خورشیدی تصحیح، و در تهران چاپ کرده ام - در تصحیح رساله مذکور دهها نسخه ای را که شبیه به همین رساله است و از تصرف کاتبان بدور نمی نماید، و به نام اصطلاحات عراقی خوانده شده است، نادیده گرفتم - عده ای مانند آقای بور جوادی که از پراکندگی و سرنوشت اصطلاحات منسوب به عراقی بی اطلاع اند، بنده را به لحاظ در نظر نگرفتن این گونه نسخ نامعتبر مورد انتقاد قرار دادند - برای روشن شدن این عده گفتاری تحت عنوان 'اصطلاحات عراقی در گزاره سمنانی' نوشته ام که بزودی چاپ خواهد شد -
- ۱۷ - ممکن است عده ای از خوانندگان ارجمند عنوان کنند که جهانگیر سمنانی از تدریس اصطلاحات صوفیه توسط کبیرالدین عراقی یاد کرده، و احتمال دارد که فخرالدین عراقی رساله اصطلاحات را نوشته باشد و فرزندش نیز براساس همان رساله، مصطلحات صوفیه را درس گفته باشد - در پاسخ این عده باید گفت که اولاً در هیچ مأخذ معتبر معاصر و متأخر از اصطلاحات عراقی سخن نرفته، وثانیاً هیچ یک از نسخ کهن کلیات عراقی، رساله مزبور را شامل نیست (بنگرید به مقدمه مرحوم سعید نفیسی بر کلیات عراقی)، و ثالثاً جمیع نسخه های موجود از رساله اصطلاحات عراقی که پس از سده هشتم کتابت شده اند آمیخته ای از رشف الالحاظ و رساله ای دیگر در همین موضوع هستند - و رابعاً نسخه های داریم از سده هشتم، همانند اصطلاحات عراقی، که دارای دیباچه اند و نام مؤلف یعنی حسین الفتی - و نام رساله - یعنی رشف الالحاظ فی کشف الالفاظ را دارند -
- ۱۸ - بنگرید به رشف الالحاظ، بیستین، ص ۳۳ و ۳۷ -
- ۱۹ - چاپ لکهنو به سال ۱۹۰۴ م. به اهتمام حافظ شمس الدین احمد -
- ۲۰ - بنگرید به: محمد تقی دانش پژوه، فهرست دانشگاه تهران ۴/۰۹ -
- ۲۱ - لازم به یاد آوری است که نسخه های معتبر و کهن رساله مورد بحث ما، که با اصطلاحات کبیرالدین

آمیخته نشده، و نیز دیباچه را دارند و متضمن ۲۹۹ - ۳۰۰ واژه اصطلاحی صوفیه اند به نام درست آن، یعنی رشف الالحاظ فی کشف الالفاظ از حسین بن احمد الفتی تبریزی شناخته شده اند.

۲۲ - آغاز موجود این نسخه چنین است: 'اگر وجود نقطه تقدیر نکند خط مقبول نباشد و اگر [خط] تقدیر نکند حروف موجود نشود و اگر حروف نبود اسامی صورت نبندند و اگر اسامی نبود معانی مفهوم نگردد' - مقایسه کتیب بارشف الالحاظ، پیشین، ص ۳۴ س ۸ -

۲۳ - گفتنی است که مرادات دیوان حافظ، نگاشته سید علی همدانی را کاتبان به نام اصطلاحات صوفیان نیز خوانده اند - چنانچه نسخه ۲۳ مجامیع طلعت در دارالکتب قاهره، همین رساله مرادات همدانی است که به نام اصطلاحات صوفیه و از نورالدین عبدالرحمن جامی معرفی شده - طرازی: فهرس المخطوطات الفارسیه ج ۱ ص ۲۲ ش ۸۶ -

۲۴ - ر - ک: محمد ریاض: احوال و آثار و اشعار همدانی، پیشین ص ۱۵۳، و: ۱۳۵۴ -

Agha Hussain Hamdani: The Life and Works of Hamadani P.33.

و آغا بزرگ: الذریعه ج ۷ ص ۷۲ ش ۳۸۱، حاجی خلیفه: کشف الظنون ج ۲ ص ۱۲۶۱، جامی: نفحات الانس طبع توحیدی بور ۴۴۷، شوشتری: مجالس المؤمنین، طبع تهران ۱۳۸/۱، خواند میر: حبیب السیر، طبع تهران ج ۳ ص ۸۷ -

سید باقر بخاری: جواهرالاولیاء، طبع اسلام آباد ص ۳۲، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، (فارسی ادب)، پیشین ج ۱ ص ۱۱۶، تذکره شعرای کشمیر ج ۲ ص ۹۱۲ -

۲۵ - بنگرید به ن، مایل هروی: مقدمه العروه لاهل الخلوه والجلوه، تهران ۱۳۶۴، ص ۲۱، مقدمه چهل مجلس، ملفوظات سمنانی، تحریر امیر اقبال سیستانی، تهران ۱۳۶۶، ص ۲۴ -

۲۶ - بنگرید به: نورالدین جعفر بدخشی، خلاصه المناقب -

۲۷ - نشانی منابع مذکور را باذکر جلد و صفحه در یادداشت شماره ۲۸ همین گفتار نموده ایم - در مورد جواهرالاولیاء سید باقر بخاری، باید یاد آور شویم که اطلاعات سودمندی (درباره سید علی همدانی دارد چنانچه از شرح فصوص، و شرح شمسیه، و شرح قصیده برده همدانی یاد کرده است ص ۳۲، و مجموعه او را در همدانی را که خود او به نام او را در سلسله الذهب نامیده بوده، آورده است ص ۳۷۸، نیز درباره پیر او و شیوه و ترتیب ختم همدانی مطالبی دارد ارزنده و در خور توجه ص ۳۷۸ و ۴۴۶ -

۲۸ - احوال و آثار و اشعار همدانی، پیشین ص ۱۵۳ - ۱۵۵

۲۹ - شرح فصوص خواجه بارسا را آقای جلیل مسگرزاد تصحیح کرده، و در دست چاپ دارد، و نیز مقاله ای درباره همین شرح نوشته و در مجله معارف، نشریه مرکز نشر دانشگاهی، دوره ۳، شماره ۲، ص ۸۳ عرضه کرده است - نامبرده در هیچ جا از خلط نسخه های این شرح و نیز انتساب آن به همدانی سخن نگفته، و کلاً از این مسأله بی اطلاع بوده است - اما استاد احمد منزوی در فهرست مشترک پاکستان ج ۳ ص ۱۷۳۷ -

- ۱۷۳۹ به یکی بودن نسخه های شرح فصوص پارسا و حلّ الفصوص همدانی توجه داده است - ر - ک - ۲۹
- ۳۰ - علی کاشفی: رشحات عین الحیات، طبع تهران ج ۱ ص ۲۴۴ - ر - ک - ۳۰
- ۳۱ - ارتباط جامی را با خواجه محمد پارسا، و افسانه ماندنی که به تقلید از قصه ملاقات مولانا جلال الدین بلخی با عطار نیشابوری ساخته اند عبدالواسع نظامی باخرزی بتفصیل آورده است - ر - ک - مقامات مولوی جامی، به کوشش ن - مایل هروی، تهران، زیر چاپ -
- ۳۲ - نفحات الانس، ص ۳۹۲ -
- ۳۳ - ر - ک - ویلیام جیتیک، مقدمه نقدالنصوص، تهران ۱۳۵۶، ص ۶۳-۶۵، که مأخذ مورد استفاده جامی را نشان داده است - جامی سنوای مأخذ مزبور از شرح فارسی تاج الدین حسین خوارزمی بر فصوص الحکم نیز بدون ذکر مأخذ، در یک مورد نقل کرده است - ر - ک - ن مایل هروی، مقدمه شرح فصوص الحکم خوارزمی، تهران ۱۳۶۵: پاورقی صفحه ۱۵ -
- ۳۴ - البته در برخی از نسخه ها کتاب نام شارح را وارد کرده، و یا در ظهر نسخه از شارح نام برده است مثلاً نسخه شماره ۷۰۸۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران چنین آغاز می شود: بسمله، من نتایج انفاص سلطان الطریق کاشف الحقیقه علی همدانی قدس الله روحه العزیز فی حلّ مشکلات الفصوص -
- ۳۵ - مقدمه شرح مورد بحث، دقیقاً از مقدمه داود قیصری که بر شرح فصوص الحکم خود برداشته بوده، اقتباس و ترجمه شده است -
- ۳۶ - مقابله و مقایسه بندبایی از شرح مورد بحث براساس نسخه کتابخانه جامع گوهر شاد (۱۱۵۹) که نسخه ایست اصیل و از اواخر سده هشتم هجری و به نام حلّ الفصوص همدانی نامیده شده، و نسخه (۱۰۸۱) کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، که به نام شرح فصوص خواجه محمد پارسا فهرست شده است - ر - ک - دانش پژوه، فهرست دانشگاه ۴/۶۷ انجام گرفته است - بعضی از بندبای مقابله شده در بالا را آقای جلیل مسکر نژاد در مجله معارف، نشریه مرکز نشر دانشگاهی، دوره ۳ شماره ۲ ص ۸۳-۹۰ به نام شرح فصوص الحکم پارسا عرضه کرده است -
- ۳۷ - طی مقایسه نگاشته های مزبور، نسخه جامع گوهر شاد از حلّ الفصوص که قبلاً به نشانی آن توجه داده ایم، و وجودیه، نسخه شماره (۴۰۵۶) کتابخانه ملی ملک در دسترس بوده است -
- ۳۸ - ر - ک خلاصه المناقب، به نقل از احوال و آثار و اشعار همدانی، پیشین، ص ۳۶ -
- ۳۹ - قبلاً نیز متذکر شدیم که آقای جلیل مسکر نژاد شرح همدانی را گویا براساس نسخه های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و سپهسالار، به نام شرح فصوص الحکم خواجه محمد پارسا بچاپ رسانیده است، تا هنگام نوشتن این گفتار چاپ ایشان عرضه و منتشر نشده، و نمی دانم که نامبرده آیا به این نکته توجه داشته یانه؟ و نیز نمی دانم که آیا در تصحیح این متن از نسخه اصیل و کهن موجود در جامع گوهر شاد (مشهد) استفاده کرده است یانه؟

- ۴۰ - ر - ک : کتاب شناسی، زیر ادارت اختر راهی - سید عارف نوشاهی، اسلام آباد، شماره ۱ صفحه ۱۸۳
 - نیز ر - ک: فهرست مشترک پاکستان ۲۰۸۹/۳، که ایشان نیز همین نظر را دارند - شماره ۱ - ۶
 ۴۱ - ر - ک : محمد ریاض، احوال و آثار و اشعار همدانی، ص ۱۶۰ - ۱۶۱ - شماره ۱ - ۶
 ۴۲ - ر - ک : مراد نسخه شماره ۳۲۵۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است - شماره ۱ - ۶
 ۴۳ - ر - ک: فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ج ۱۱ ص ۲۲۱۸، و احوال و آثار و اشعار همدانی، ص
 ۱۶۶ - ۱۶۷ - شماره ۱ - ۶
 ۴۴ - ر - ک: مقدمه نگارنده بر مصنفات فارسی شیخ علاء الدوله سمنانی که در تهران زیر چاپ است - هنگام
 نوشتن این گفتار دست نویس بنده از مجموعه مذکور به دست ناشر، در تهران بود، و نتوانستم گفتارم را به
 شاهد و مثالی مستند کنم - گویا در آغاز بیان الاحسان، یا در آغاز سرپال البال از محمد خرد یاد شده است -
 ۴۵ - این نسخه به شماره ۴۴۰۹ در کتابخانه گنج بخش نگهداری می شود - ر - ک: فهرست همانجا ج ۲ ص
 ۶۵۶ ش ۳۲ و فهرست مشترک پاکستان ج ۳ ص ۲۰۸۷ ش ۳۷۹۴ - شماره ۱ - ۶
 ۴۶ - ر - ک سعید نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ ص ۱۹۵ - شماره ۱ - ۶
 ۴۷ - احوال و آثار و اشعار همدانی، پیشین، ص ۱۶۹ - شماره ۱ - ۶
 ۴۸ - برای اطلاع از این رساله و نسخه های آن بنگرید به مقدمه من بر مصنفات فارسی علاء الدوله سمنانی
 تهران، زیر چاپ - شماره ۱ - ۶
 ۴۹ - مالابد فی الذین، نسخه اسعد افندی، ورق [۲۳ الف]، نیز بنگرید به: ن - مایل هروی، کتاب شناسی و
 نسخه شناسی علاء الدوله سمنانی، چاپ شده در مجله کتاب شناسی، پیشین، ص ۱۵۸ - شماره ۱ - ۶
 ۵۰ - ر - ک: مصنفات فارسی سمنانی، پیشین، رساله آداب السفره، بند ۹ نیز به آداب السفره، ضمیمه تذکره
 کججی، تهران، ۱۳۲۶، ص ۸۳ - شماره ۱ - ۶
 ۵۱ - ر - ک: طرازی، فهرس المخطوطات الفارسیه، قاهره، ۱۹۶۶ م ج ۱ ص ۲ ش ۶ - شماره ۱ - ۶
 * * *

دکتر علوی مقدم

دانشکده ادبیات و علوم انسانی - مشهد

نقد و بررسی شعر عصر قاجاریه از ظهور فتح علی شاه تا انقلاب مشروطیت

با پیدایش سبک هندی و بکار بردن استعاره و مجاز و کنایه و خیال‌بافی‌های غریب و نازک اندیشی‌های دور از ذهن که از ویژگی‌های سبک هندی است، و در این مقال بر سر آن نیستیم که از خصوصیات سبک هندی سخن برانیم - شعر فارسی که برای بیان احساسات و عواطف بود، بوسیله گویندگان کج طبع و تنگ مایه به صورت ناخوشایندی در آمد و سخن سنجانی که از این روش به ستوه آمده بودند، بر آن شدند تا این اساس را درهم ریزند و طرحی نو در اندازند و یا بهتر است بگوییم، طرح نو شاعران پیشین را، دیگر بار احیاء کنند - اصفهان کانون عمده پیشقدمان این تحول گردید و چندتن از صاحب ذوقانی که مشهورترین آنها: سید محمد شعله اصفهانی (م ۱۱۶۰ هـ)، میرزا احمد نصیر اصفهانی (م ۱۱۹۲) و از همه مهم تر، میر سید علی مشتاق اصفهانی (م ۱۱۷۱) بود که بیش از دیگران در این نهضت کوشیدند و به استقبال شیوه سخن شاعران قدیم رفتند -^۱

اقدام اینان، ارکان سبک هندی را متزلزل ساخت که البته اقدام مشتاق اصفهانی و پیروان او که دست به تتبع اسلوب قدما زده بودند مخالفت جمعی از شاعران را که از سبک هندی پیروی می کردند برانگیخت و مشتاق و یارانش را کج طبع و بی ذوق نامیدند ولی بر اثر کوشش بی گیر مشتاق و یاران او، پیروان سبک هندی میدان را برای طرفداران نهضت بازگشت ادبی را کردند و در اصفهان و شیراز و قم و کاشان و دیگر نواحی ایران سبک کهنه و عراقی

جانشین سبک هندی شد و در واقع دوره تجدید سبک پیشینان بوجود آمد -
دوره تجدید سبک پیشینان به دو دوره متمایز منقسم می شود:

دوره اول که از اواسط قرن ۱۲ هـ آغاز می شود و تا اواخر قرن ۱۳ هـ ادامه می یابد و شاعران بیشتر به تتبع سبک عراقی پرداخته اند و شیوه شاعران قرن ۶ و ۷ و ۸ هـ را پیروی کرده اند و از پیشقدمان این دوره: مشتاق و یارانش، را باید نام برد همچون: آقا محمد عاشق (م ۱۱۸۱ هـ) سید محمد سحاب (م ۱۲۲۲ هـ) - مجمر (م ۱۲۲۵ هـ) - نشاط (م ۱۲۴۴) -

در دوره گویندگان بیشتر از روش شعرای قرن ۴ و ۵ هـ پیروی کردند در حالی که به سبک شاعران قرن ۷ و ۸ هـ نیز بی توجه نبودند از نامبرداران این دوره: ملک الشعراء فتح علی خان صبا (م ۱۲۳۸ هـ) - اهمیت دوران بازگشت ادبی در اینست که شیوه و سبک استادان بزرگی همچون: فردوسی، فرخی، منوچهری، حافظ، مولوی، سعدی، احیاء شد و متأسفانه در این نهضت، اساس کار تقلید و پیروی از سنت های ادبی پیشین بود و پرواضح است وقتی که بنیان و اساس کار هنری بر تقلید باشد، دیگر فرصتی برای ابداع و ابتکارش نمی ماند و مجالی برای احساس آزاد شاعر نخواهد بود - و این بازگشت به سبک گذشتگان، حکایت از ضعف قدرت ابتکار شعرای این دوره بود و به قول نیما 'بازگشتی از روی عجز به طرف سبکهای مختلف بود' -^۲

شاعران دوره بازگشت مسائل اجتماعی جامعه خود را نمی دیدند و به دردپاورنجهای مردم زمان خویش نمی اندیشیدند و به فقر و فاقه مردم توجهی نداشتند - و به ستمی که به مردم می رفت، وقعی نمی نهادند و تنها به مدح خداوندان زر و زور مشغول بودند و در مدح خسرو هم جاه فلک بارگاہ شعری می سرودند و سیل صلوات و برکات دربار را به سوی خویش سرازیر می کردند - و به قول استاد دکتر حسن سادات ناصری باید گفت که دوران بازگشت

ادبی گرچه از لحاظ رفع و دفع ابتذال بعضی از کج ذوقیهای بی مایگان سبک
 هندی مفید بود - اما هیچ گاه به شعر فارسی چندان نیروئی نبخشید که دیگر
 باره بتواند در طریق کمال سیر کند، و به قول ایشان 'رستاخیز ادبی' سلامت
 نظم فارسی را هر چند دوا بود لیکن برای ادامه حیات و برومندی آن هیچ گاه
 حکم غذای نیروبخشی را نیافت - ۳ (۱۲۷/۸) - ۸۰۶/۸
 مقدمات گسترش شعر و شاعری دوره قاجار از روزگار کریم خان زند و
 جلوس او در شیراز و ایجاد آرامش در آن منطقه به وجود آمده بود -

در آن روزگار شیراز مرکز دایره علم و ادب شده بود و پس از فوت کریم
 خان زند و تشکیل دولت قاجار، این مرکز در روزگار فتح علی شاه به تهران
 منتقل گردید و شاعران و نویسندگان بی شماری را متوجه آن نقطه گردانید -
 البته گسترش شعر و شاعری دوران قاجار را باید از روزگار فتح علی شاه
 به بعد دانست (زیرا آقای محمد خان که به شعر و شاعری اعتنائی نداشت) - ۴
 فتح علی شاه خود نیز شاعر بود و خاقانی تخلص می کرد و حامی سخنوران
 و سرایندگان - و در پرتو این حمایت و جانبداری از علم و ادب سخنورانی به
 ظهور رسیدند و شعر و نثر را شکوهی تازه بخشیدند -

توجه فتح علی شاه به شاعران سیب شد که شاعرانی چون: صبا - نشاط -
 قآنی - وصال - مجمر و دیگران ضمن مدح و ستایش او به خلق آثار ادبی هم
 دست یازیدند -

نقطه اوج گسترش شعر و شاعری دوران قاجار، در زمان این شاه شاعر نواز
 بوده است - شایان پس از فتح علی شاه به اندازه او در تدریج علم و ادب
 نکوشیدند -

زیرا عباس میرزا نایب السلطنه بیشتر به اعزام محصل به خارج تمایل
 داشت و محمد شاه هم که طبع شاعرانه نداشت - ناصر الدین شاه هم بآنکه خود
 شاعر بود ولی به قول مرحوم بهار تحصیلات اندکی داشت و از تاریخ هم بی

اطلاع نبود - ۵
 ناصر الدین شاه بول زیاد دور نمی ریخت ولی مواظب بود که دانشمندی
 در ایران از گرسنگی تلف نشود و نسبت به شعرای معروف از قبیل سروش (م
 ۱۲۵۸هـ)، محمود خان ملک الشعراء (م ۱۳۱۱هـ)، فتح الله خان شیبانی (م
 ۱۳۰۸هـ)، شهاب ارسنجانی (م ۱۲۹۱هـ) و دیگران همان احترام و اهمیتی را که
 دارا بودند ولایق آنها بود، ملحوظ می داشت -

تأثیر شاعران متقدم در شعر سرایندگان این دوره
 گفته شد که شعرای این دوره برای نجات شعر فارسی از تباهی و فساد عصر
 صفوی به پیروی از استادان متقدم همت گماشتند و به تقلید شاعران قرون
 گذشته پرداختند در قصیده سرایی شعر شاعرانی چون فرخی، منوچهری خاقانی،
 انوری، سنائی، معزی، لامعی، ناصر خسرو، ابوالفرج رونی و عثمان مختاری،
 مورد تقلید و تتبع بود و در غزلسرایی مولوی، سعدی، حافظ بیش از هر
 غزلسرای دیگر مورد تقلید قرار گرفتند همان طوریکه مثنوی سرایی فردوسی و
 نظامی مورد تتبع واقع شد - در دیوان شاعران این دوره، گاه اشاراتی مستقیم
 براینکه شعر شاعران متقدم را پیروی کرده اند، به چشم می خورد -
 مثلاً فتح علی خان صبا (م ۱۲۳۸هـ)، در سروده بای خود چند جا از فردوسی
 و انوری سخن گفته و خود را پیرو سبک ایشان دانسته است:
 گاه چون دانای طوس اندر وقایع نکته سنج
 گه چو استاد ابیورد از قصاید نکته دان
 ستایشگر معروف این دوره یعنی قآنی، با انوری و خاقانی زور آزما گشته و
 گفته است:

از استادان دیرین باد و کس زور آزما گشتم
 نخستین انوری، آن گه حکیم عصر خاقانی
 نشاط اصفهانی که ارادتی خاص به نظامی گنجوی داشته، از او به نیکی یاد

کرده است: *مَثَلُ قَائِنِي فِي سِرِّهِ كَمَثَلِ قَائِنِي فِي عَمَلِهِ*
 حکیم گنجہ دانای سخن سنج
 که دارد گنج گوهر از سخن پنج
 قآنی و سروش بیش از دیگران به استقبال قصاید فرخی رفته اند و هر دو
 قصیده معروف فرخی را که گفته است: *لَمَّا سَأَلَ الْكَلْبُ الْبَدْرَ بِرَأْسِهِ*
 برآید نیلگون ابری زروی نیلگون دریا
 چورای عاشقان گردان چوطبع بیدلان شیدا
 استقبال کرده، مثلاً قآنی گوید:

به گردون تیره ابری بامدادان برشد از دریا

جواهر خیز و گوهر ریز و گوهر بیز و گوهر زا ۶

و سروش (م ۱۲۸۵ هـ) گفته است:

دو ابر بانگ زن گشت از دوسوی آسمان پیدا

به هم ناگاه پیوستند برشد از دو سو غوغا

صبا، از قصیده معروف پیامبر ستایشگران یعنی انوری که گفته است:

بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر

نامه اهل خراسان به بر خاقان بر

نامه ای مطلع آن رنج تن و آفت جان

نامه ای مقطع آن درد دل و خون جگر

نامه ای بررقمش آه عزیزان پیدا

نامه ای در شکمش خون شهیدان مضمّر

استقبال کرده است -

در این قصیده انوری از غم همشهریانش به فریاد آمده و از حاکم سمرقند
 استمداد طلبیده و این قصیده ایست به تمام معنی شورانگیز و ازدل برخاسته
 که در تمام ابیات آن تاثرات صمیمانه شاعر موج می زند و در آن به دفاع از مردم

مرز و بوم خود برخاسته و فریادی برمی آورد و به شرح اوضاع رقت بار مردم خراسان می پردازد و بازبانی گویا و مؤثر سوزناک ستمگری های ترکان غز را بربرده شعر تصویر می کند و ستمگریهای غزان را باز می گوید، سراسر قصیده پراست از نوع دوستی و عواطف بشری و دلسوزی شاعر پراحوال همشهریان خود - انوری در این قصیده از مظلوم حمایت کرده و برضد جور و ستم پرخاش کرده است -

و چه خوب بود که شاعران و حتی خود همین انوری بجای وصف اسب و شمشیر و فقر و مجلس بزم ممدوحان از احوال مردم سخن می رانندند -
استقبال صبا از قصیده انوری چنین است:

جانب بندر بوشهر شوای پیک شمال
به برشاه فریدون فر خورشید خصال
خسرو ملک ستان لطف علی خان که بود
یاورش لطف علی، یار خدای متعال
منوچهری نیز از شاعرانی است که مورد تتبع واقع شده است، شیبانی این قصیده معروف خود را که گفته است:

فغان از این جهان و خوی زشت او
که از بلاست جمله خاک و خشت او
نه هیچ سود دید کس ز کعبه اش
نه هیچ بهره یافت از کنشت او
از این قصیده منوچهری تقلید کرده که گفته است:

فغان از این غراب بین و وای او
که در نوی فکند نان نوای او
قصیده معروف سنائی

مکن در جسم و جان منزل که این دونست و آن والا
 قدم زین هر دو پیرون نه، نه این جاباش ونه آن جا
 رانشاط استقبال کرده و چنین گفته است :
 هوس باد و هوس باران طمع خاک و خطر خضرا
 درین گلشن زهی نادان که بنده دل گشاید پا

اندکی از نحوه تقلید و تتبع شاعران این دوره را از شاعران پیشین باز
 نمودیم و بصراحت باید بگوییم که تقریباً در همه قالبهای شعری شاعران این
 دوره از شاعران متقدم تقلید کرده اند و تأثیر شاعران پیشین در اکثر شعر
 شاعران این دوره بخوبی محسوس است و آشکار.

شاعران عصر قاجار از معلومات خویش در شعر بهره جستند و همانند دیگر
 شعرای پیشین از مصطلحات علوم گوناگون و افسانه های دینی و ملی و تاریخی
 و آیات قرآنی و اخبار و احادیث نبوی و امثال سائره فارسی و عربی استفاده
 برده و در شعر خویش از آنها سود جستند. به عبارت دیگر همان طوری که
 در میان شاعران پیشین منوچهری به تبحر در ادب عرب و عنصری و نظامی و
 خاقانی به آشنائی در علوم مختلف و فرخی به داشتن ذهن ساده و آشنا بامظاهر
 طبیعت شهره بودند، شاعران این دوره هم اطلاعات گوناگون مذهبی و فلسفی
 و طبی و نحوی خود را کم و بیش در شعر گنجانده اند. البته استفاده از معلومات و اشاره به آیات و احادیث و سایر علوم از شعر
 شاعران این دوره بیشتر در اشعار قآنی و سروش مشاهده می شود و در درجه
 بعد در شعر صبا، نشاط، وصال، مجمر، فروغی، شیبانی -
 این شعرا اطلاعات علمی خود را در شعرشان گنجانده اند و در ذیل نمونه هایی
 ذکر می شود -
 مثلاً استفاده از آیات قرآنی در این شعر قآنی:

همنشین لی مع الله معنی نون والقلم
 رهسپار لیلہ الاسری سوی پروردگار
 بدسگال تو تواند رستن از بندبلا
 گر تواند شد برون از چشمه سوزن جمل
 اشاره به آیه ۰۰۰ حتی یلج الجمل فی سم الخیاط ۰۰۰ (تاآنکه شتر در چشمه

سوزن در آید) - (اعراف/۳۹) *وَمَا نُرِيدُ بِهَا عَذَابًا نَارًا*
 یا مثلاً وصال در این شعر گفته است:
 محمد سرور 'اسری' بعبده
 زمان را نظم و عقد روز و شب ده

اشاره به آیه معراج: *وَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ إِذَا سَأَلُوا فَاسْتَجَبَ لَهُمْ وَرَبُّهُمْ فِي سَمَاوَاتٍ مُّتَبَعَاتٍ*
 سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا
 حوله لنریه و من آیاتنا انه هو السميع البصیر (سوره اسری ۱) *وَمَا نُرِيدُ بِهَا عَذَابًا*
 یا این شعر از سروش که گفته است: *وَمَا نُرِيدُ بِهَا عَذَابًا*
 به پیش مرد فراز آید آنچه سعی کند
 خدای عرش چنین گفت نیز در تنزیل
 اشاره آیه 'وان لیس للانسان الا ماسعی' - (سوره النجم/۳۹) *وَمَا نُرِيدُ بِهَا عَذَابًا*
 یا این شعر از صبا که گفته است: *وَمَا نُرِيدُ بِهَا عَذَابًا*

توانائی نماندش آن قدر کش باز گیرد
 ندای لاتخف آمد بر او از خالق اکبر
 که اشارت است به آیه: *فَاَوْجِسْ فِي نَفْسِهِ خِيفَةَ مُوسَىٰ - قُلْنَا لَا تَخَفْ اِنَّكَ اَنْتَ*
 الاعلیٰ' (سوره طه / ۶۷ و ۶۸) *وَمَا نُرِيدُ بِهَا عَذَابًا*
 یعنی: موسی از خود بیمی یافت، به او گفتیم مترس، ای موسی مترس که تو
 بر آنها همیشه غلبه و برتری خواهی داشت - *وَمَا نُرِيدُ بِهَا عَذَابًا*
 وصال شیرازی به حدیث معروف: ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه

اشاره کرده که گفته است:

ای کشتی نجات چرا واژگون شدی؟

ای جان عالم از چه ز پیکر برون شدی؟

قآنی به حدیث معروف قدسی یعنی کنت کنز مخفیا فاجلت ان اعرف فخلقت

الخلق لکی اعرف اشاره کرده که گفته است:

در حجاب کنت کنزاً بود حق پنهان هنوز

کاو خدا را بندگی کردی به قلب خاکسار

سرودن اشعار ملمع درمیان شاعران دوره قاجار به فراوانی رایج بود - برای نمونه

شعری از نشاط نقل می شود:

ای امام و رهنمای هشتمین

هم صراط حق و هم نورمبین

ای فروغ هفتم از نور دوم

انظرونا تفتبس من نورکم

انت قلب القلب قلاب النفوس

انت نور النور یا شمس الشموس

خلاصه اینکه شاعران این دوره در شعر خود اطلاعات علمی شان را گنجانده

و شعر آنان پُر است از این گونه مسائل -

صنایع لفظی و بدیعی و صناعات ادبی در شعر شاعران دوره قاجار به

فراوانی مشهود است ولی باید گفت در شعر شاعران سبک هندی صنایع لفظی

و معنوی تعادل شعر را به هم زده بود ولی شاعران دوره بازگشت که از سروده

های شاعران متقدم سبک خراسانی و عراقی الهام گرفته بودند، تعادل را حفظ

کردند و پیچیدگی و دشواری که ناشی از تعمد در بکار بردن صنایع لفظی در

سبک شاعران هندی بود کمتر دیده می شود بطوریکه باید گفت بکار بردن

صنایع لفظی و معنوی درین دوره خللی به معنی نرسانده و استعمال صنایع لفظی

در شعر این دوره حالت تعادل خود را حفظ کرده است - و اینک نمونه ای از آنها:

الف : سجع در اشعار زیر:

از باغ ببردند فرش دییبا
از راغ ستردند نقش زیبا
(سروش)

چو عید آمد و ماه صیام کرد سفر
امیده‌ست که یابم به کام خویش ظفر
(قآنی)

ب - ترصیع در اشعار زیر

بلبل خواند حدیث و بس ورامین
صُلُصُل * خوانند حدیث و امق و عذرا
(سروش)

رحم آر اگر شکایتی رفت
بخشای اگر خیانتی رفت
(مجمر)

ج - جناس تام

امروز بدیدم آن بت چین را
صد حلقه زده دوزلف برچین را
(سروش)

* صُلُصُل : باقی مانده آب در حوض - فاخته و نام مرغی دیگر - رک به فرهنگ نفیسی ذیل ماده صُلُصُل -

هله ای ترک بیاترک کن این عادتِ جنگ
 صلح را سازده و چنگ بگیر اندر چنگ
 (شیبانی)

د - جناس زائد
 به احمد و به احد خبر بدونیابی راه
 که نایب احد است و خلیفه احمد
 (سروش)

رخی به غیر رخ دولت در مقابل نیست
 ولی چه چاره که بیچاره دیده قابل نیست
 (نشاط)

در اشعار شاعران این دوره اقسام صنایع لفظی و جناسهای خط، مدّیل، مطّرف، لاحق و محرف، مکرر، و دیگر صناعات همچون صنعت ردّالعجزالی الصدر، لزوم مالایزم، مراعات نظیر، مطابقه (تضاد) دیده می شود -

قالبهای شعری

قرن سیزدهم هجری قرن تقلید است و پیروی شاعران از شعرای پیشین، شاعران این عصر در قالبهای مختلف شعر همچون قصیده، غزل، مثنوی، رباعی، قطعه و غیره از شاعران پیشین پیروی کرده اند و تازگیهایی در شعراینان از لحاظ قالب دیده نمی شود مگر تصنیف هائی که در اواخر عهد قاجار رواج یافته است - شاعران این دوره، در قالب قصیده بیشتر شعر سروده اند، زیرا اولاً از این راه صلوات و جوایز بیشتری دریافت می کردند و شایان و بزرگان به ستایش نیاز داشتند و شاعران هم به صله و جایزه، این بود که شاعران این دوره توانستند به بهترین وجهی شیوه شعرای پیشینی را احیاء کنند و همچون پیشینیان، قصائد را به تغزل و تشبیب و یاوصف بهار و خزان و امثال اینها آغاز

نمایند و پس از ستایشهای اغراق آمیز از ممدوح و دعای ممدوح به حسن تخلص

ختم کنند -

غزل : درست است که در دوره قاجار، غزل سرائی چندان اهمیتی نیافت، زیرا گسترش قصیده سرائی دیگر انواع شعر را تحت الشعاع قرار داد و اشعرا به دیگر انواع شعر کمتر پرداختند ولی، با وجود این، در خلال مدیحه سرائی و ستایش امرا و سلاطین گه گاه هم ناله های سوخته از دل‌های شکسته برخاسته و در قالب غزل تجلی کرده و غزل سرایان خوش قریحه همچون: مجمر، نشاط، وصال، فروغی بسطامی، یغمائی جندقی در این عصر ظهور کرده اند -

اینک نمونه ای از غزل این دوره از نشاط:

طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد

در دل دوست بهر حيله رهى باید کرد

منظر دیده قدمگاه گدایان شده است

کاخ دل در خور اورنگ شهى باید کرد

روشنانِ فلکی را اثرى درمانگست

حذر از گردش چشم سیهى باید کرد

یا این غزل از مجمر:

تو اگر صاحبِ نوشی و اگر صاحبِ نیش

دیگران راست که من بی خبرم با تو ز خویش

به چه عضو تو زند بوسه ؟ نداند چه کند

بر سر سفره سلطان چو نشینند درویش

یا این غزل از فروغی بسطامی:

کی رفته ای ز دل که تمنا کنم ترا

کی بوده ای نهفته که پیدا کنم ترا

...

غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور
 پنهان نگشته ای که هویدا کنم ترا^۹
 مثنوی: در قالب مثنوی نیز آثار بالنسبه زیادی سروده شده، بیشتر توجه
 مثنوی سرایان این دوره به شاهنامه فردوسی بوده که گاه هم از شیوه مخزن
 الاسرار نظامی و مثنوی تحفه العراقین خاقانی و بوستان سعدی تقلید کرده اند.

شاهنشاه نامه صباي کاشانی که منظومه ایست در بحر متقارب و ذکر وقایع
 پادشاهی فتح علی شاه و شرح جنگهای عباس میرزا به فرمان پدرش فتح علی
 شاه، در واقع مدیحه ایست برای فتح علی شاه و فرزندش - شاهنشاه نامه با این
 شعر آغاز می شود:

به نام خداوند آموزگار
 نگارنده نامه روزگار^{۱۰}
 و خداوند نامه صبا، مثنوی دیگری است که یک حماسه دینی به شمار می
 رود و منظومه ایست که شرح احوال حضرت محمد(ص) است و بیان احوال
 امام علی و چگونگی نبرد او با کفار و بخصوص جنگ صفین - مثلاً در توحید
 گفته است:

به نام خداوند بینش نگار
 خرد آفرین آفرینش نگار
 صبا به تقلید از مثنوی تحفه العراقین خاقانی مثنوی عبرت نامه را سروده است -
 ابیات آغاز این مثنوی، خطاب به فتح علی شاه است و این چنین او را ستوده
 است:

ای نایب مهدی از در داد
 ای فرّ تو فرق افسر داد
 ای جوهر قدرت خدائی
 ای زیب ردای کبریائی

صبا، اندرز نامه ای نیز برای فرزندش سروده و نام آن را گلشن صبا نامیده به
پیروی از بوستان سعدی -

رباعی: در این دوره شاعری که به رباعی سرائی معروف شده باشد، ظهور
نکرده، زیرا زمان زمان قصیده سرائی است و در قصیده بهتر می توان مدح
گفت -

اندک رباعیات موجود این دوره هم، از مضامین عمیق عارفانه و سوز و گداز
های عاشقانه خالی است -

قطعه: در این دوره قطعه نیز مانند گذشته وجود داشته و مضامین آن بیشتر از
تقاضا و پوزش و هجو و مطایبه و تاریخ ولادت و وفات و بنای عمارت و رثای
بزرگان است -

مسمط: تقریباً بیشتر شاعران این دوره به تقلید از پیشینیان مسمط نیز سروده
اند ولی قآنی در سرودن مسمط از سبک و روش منوچهری پیروی کرده است -

باز برآمد به کوه رایت ابر بهار
سیل فروریخت سنگ از زبر کوهسار
باز به جوش آمدند مرغان از هر کنار

فاخته و بومالملیح صلصل و کبک و هزار
طوطی و طاوس و بط سره و سرخاب و سار

ترجیع بند: سرایندگان این دوره، ترجیع بندهم سروده اند ولی ترجیع بندها تف گوی
سبقت را از همه ربوده و شهرت ترجیع بند سرائی را به خود اختصاص داد -
بطوریکه به قول مرحوم عباس اقبال باید بگویم که ترجیع بندها تف پس از ترجیع
بند سعدی و جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی بر تمام ترجیع بندهای خلف و سلف
رجحان دارد -^{۱۱}

قسمتی از ترجیع بند پاتف چنین است:

ای فدای تو هم دل و هم جان
 ای نثار رخت هم این و هم آن
 ای فدای تو چون توئی دلبر
 جان نثار تو چون توئی جانان

که یکی هست و هیچ نیست جز او
 وحده لا اله الا هو

مضامین در شعر دوره قاجار:

مضامین شعری این دوره تا اواخر قرن سیزدهم هجری نسبت به دوران

پیشین چندان تغییری نیافت و تنها در اواخر قرن سیزدهم محتوای شعر برحسب

اوضاع اجتماعی و سیاسی اندکی دگرگون شد - ولی در دوره مورد بحث

مضامین شعری: مدح است و وصف، هجو و مطایبه و بند و اندرز و ماده تاریخ

و گاه مضامین عشقی و عرفانی و مذهبی -

مدح اغراق آمیز که پادشاهان و بزرگان قاجار هم شیفته و فریفته آن بودند

و این خود مایه ارتزاق شاعر بود و مایه فراهم آمدن زندگی باعیش و عشرت

شاعر، در سراسر دواوین شاعران این دوره دیده می شود و به جرات می توان

گفت شعر این دوره از این حیث تاریک ترین و منحط ترین ادوار ادبی ایران

است -

برخی از شاعران این دوره برای رسیدن به یک زندگی اشرافی و تجملاتی

و فراهم آوردن وسائل عیش و نوش، آن چنان اصول عفت و تقوی را زیر پا

گذاشته و در مدح اشخاصی نالایق مبالغه کرده اند که زبان از بیان آن شرم دارد -

بزرگ سراینده این عصر فتح علی خان صبا، آن چنان در مدح فتح علی شاه

قاجار راه اغراق پیموده که درجانی او را مظهر ذات خداوندی دانسته و گفته

است:

...

صفاتش مظهر ذات خدائی را حساب نموده به
 به ذات او صفات کبریایی^{۱۲}
 و در جانی دیگر او را علت و مقصود آفرینش پنداشته و گفته است:
 ترا مقصود دیدندی که عالم آفریدندی
 و گرنه کی رسیدندی به وصل امهات آبا^{۱۳}
 و در جانی در توجیه عظمت ممدوح، فلک و آسمان را به پای او به سجده افکنده
 و از این رو قد این چرخ را خمیده دیده و گفته است:
 گرنه محراب سپهر آمده این در آغاز
 از بی سجده آن از چه قد چرخ خم است^{۱۴}
 قآنی، دیگر شاعر متملق ابن عصر، ناصرالدین شاه را چنین ستوده است:
 ناصرالدین شاه گیتی را منظم کرد باز
 معنی اقبال و نصرت را مجسم کرد باز^{۱۵}
 ستایش اصفهانی، یکی دیگر از مداحان ابن دوره است که در ستایش
 ناصرالدین از هیچ انحرافی دریغ نورزیده است -
 نه چنو شاهنشهی در زیر افلاک آمده است
 نه چنو فرماندهی تاثیر اجرام آورد^{۱۶}
 ستایشگری شاعران در این دوره گویی بلاتی بوده که همه شاعران این
 دوره را فراگرفته حتی نشاط اصفهانی که غزلیات نسبتاً عارفانه و عاشقانه
 دارد، هر جا که به قصد تقرب به شاه دست به مدح و ستایش زده، راه افراط و
 مبالغه، را در این راه پیموده است -
 اینان نه تنها به مدح شاهان و امیران و درباریان پرداخته بلکه گاه به مدح
 خود نیز پرداخته و در این راه اغراق هم کرده اند -
 در مرثیاتی این دوره نیز اغراق و مبالغه وجوه دارد - با این تفاوت که مدح
 برای ممدوحان زنده سروده می شد و رثاء برای ممدوحان مرده - البته مرثیاتی این

دوره دو دسته است: یک دسته برای رثاء امام حسین است و ذکر وقایع کربلا - و دسته دیگر مرثی عادی و معمولی است که در مرگ امر او بزرگان سروده می شد - هجو و هزل نیز در این دوره رواج داشت و بیشتر شعرای این دوره شعر هجوی و هزلی سروده اند و این گونه اشعار گاه چنان رکیک و سرشار از دشنامهای بی پرده و زشت است که شایسته نقل کردن نیست - هزلهای یغهای جندقی از همه مشهور تر است - سرداریه او پر است از دشنامهای زشت که برای سرگرمی ذوالفقار خان سروده است - ویژگی اشعار هزلی یغها و صفت ممیزه آنها همان فصاحت فوق العاده و دشنامهای بی پرده^{۱۷} است -

مضامین اخلاقی که در شعر فارسی این دوره منعکس است: بریدن از زندگی دنیوی، روح انکسار و افتادگی، ربا کردن مال و منال دنیا و فراهم ساختن اسباب آخرت و توجه دادن به محنت و رنج این سرای سپنجی می باشد - شیبانی گفته است:

چه نهی دل در این سرای سپنج

که همه اندوه است و محنت و رنج

بیشتر اندرزهای شاعران این دوره در ارتباط بانحوه تلقی شاعران بوده است - مثلاً شاعری مثل فتح الله خان شیبانی که به قول مرحوم یحیی آرنی پور نماینده مسلک بدبینی است و به مقتضای محیط و اوضاع اجتماعی اش یک نوع لحن اعتراض آمیز و اعتزال در اشعارش مشهود است و فریاد می زند:

دلم سیرشد از چنین زندگانی

خوشا مرگ و آسایش جاودانی

و در جانی می نالد:

فغان از این جهان و خوی زشت او است
 که از بلاست جمله خاک و خشت او^{۱۸}
 البته این گونه اندرنا، شنونده رابه را کردن دنیا و فعالیت نداشتن رهنمون
 خواهد شد - وصال شیرازی هم نظیر همین مضامین را سروده و گفته است -
 گیتی همه افسوس است چشم از همه گیتی بوش
 عالم همه نیرنگ است پابرهمه عالم زن^{۱۹}

یادداشتها

- ۱ - یحیی آریابور: از صبا تانیا، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ پنجم، ۱: ۱۳
- ۲ - نیا: ارزش احساسات، انتشارات گوتنبرگ، ۱۳۵۵ ش، چاپ سوم، ص ۵۰
- ۳ - مجله یغما، سال ۱۷، ص ۴۳ - ۴۴
- ۴ - بهار و ادب فارسی، مجموعه مقالات ملک الشعرا بهار بکوشش محمد گلین، درسه جلد
- ۵ - ایضاً، ۱: ۵۲
- ۶ - مهدی حمیدی: شعر در عصر قاجار، گنج کتاب، چاپ اول، ص ۱۲۲
- ۷ - ذبیح الله صفا: گنج سخن ۳: ۱۹۳، چاپ دوم این سینا -
- ۸ - گنج سخن ۳: ۱۷۸
- ۹ - گنج سخن ۳: ۲۰۶
- ۱۰ - برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع شود به: ذبیح الله صفا: حماسه سرایی در ایران چاپ امیر کبیر تهران، ۱۳۵۲ ش، ص ۳۷۱
- ۱۱ - مقدمه دیوان پاتف از عباس اقبال -
- ۱۲ - دیوان صبا، تصحیح محمد علی نجاتی، چاپ اقبال، تهران ۱۳۳۱ هـ، ص ۷۸۶
- ۱۳ - ایضاً، ص ۱۹
- ۱۴ - ایضاً ص ۵۷
- ۱۵ - دیوان قاتنی، بتصحیح محمد جعفر محبوب، چاپ امیر کبیر ۱۳۳۶ ش، ص ۴۴۷
- ۱۶ - دیوان سروش، بتصحیح محمد جعفر محبوب، چاپ امیر کبیر، ۱۳۴۰ ش، ص ۱۱۱
- ۱۷ - از صبا تانیا ۱: ۱۱۵ -
- ۱۸ - ایضاً ۱: ۱۳۳ -
- ۱۹ - دیوان وصال، ص ۱۶۷ -

محمد عارف تارژ - گجرات

میرزا محمد قلی میلی هروی

میرزا محمد قلی متخلص به میلی متعلق به قبیله ترکی تکلو بوده که یکی از هفت قبیله ایست که در پایه گذاری پادشاهی صفویه به شاه اسمعیل کمک نموده است -

در باره تخلص او نگارنده تذکره 'نتایج الافکار' می نویسد که او بمناسبت ولایت میل، میلی تخلص میکرد - (۱) ما در ایران قریه ای بنام 'میل' نمی شناسیم که محمد قلی بدانجا منسوب باشد - بنظر ما تخلص او از لفظ 'میل' بمعنی رغبت گرفته شده است - چنانکه سراینده ای دیگر نیز بهمین تخلص سراغ داریم یعنی میلی تبریزی - (۲) بعضی تذکره نویسان او را 'هروی' یاد کرده اند پس ظاهراً او در هرات زاده شده است - سپس به مشهد رفت و همانجا تحصیل کرد و اقامت گزید - (۳)

در آغاز میلی به دربار سلطان ابراهیم بن بهرام میرزا بن اسمعیل صفوی حاکم مشهد پیوست - (۴) اما چون سلطان مذکور در ۹۷۹ هـ کشته شد، میلی بی سرپرست و مربی ماند و به هند روآورد و اینجا در مالوه در دربار سید نورنگ خان برای خود جانی باز کرد و با اطمینان خاطر شعر سرود - بالاخره ولی نعمتش از او بدبین گشت و میلی را مسموم کرد و این عمل به مرگ شاعر منجر شد - (۵) جنازه او را به وطن او یعنی مشهد بردند - (۶)

میلی هروی شاعری است که تاکنون کسی به نقد و تحلیل شعر او نپرداخته است - بنده اولین بار دست به این کار زده ام و دیوان او را تصحیح نموده بعنوان رساله تحصیلی فوق لیسانس ادبیات فارسی، به دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب لاهور پیشکش کرده ام -

تا اینجا شش نسخه خطی از دیوان میلی هروی سراغ داریم که نشانی آنها
بقرار زیر است :

- ۱ - کتابخانه انجمن آسیائی بنگال ، کلکته ، بشماره ۶۸۶ ، مورخ ۱۱۰۸ هـ ،
ناقص الاؤل ، از برگ ۱۰۵ تا ۱۶۴ ، مشتمل بر چند قصیده و ترجیع بند -
- ۲ - کتابخانه موزه بریطانیه ، لندن ، مورخ ۱۱۴۱ هـ ، ۶۱ برگ -
- ۳ - کتابخانه انجمن آسیائی بنگال ، کلکته ، بشماره ۶۸۷ ، مورخ ۱۱۹۶ هـ ، از
برگ ۱۵۱ تا ۱۷۳ -

- ۴ - کتابخانه شرقی خدا بخش ، پتنه ، بشماره ۲۴۳ ، بدون تاریخ ، ۵۱ برگ -
- ۵ - کتابخانه آصفیه ، حیدرآباد دکن ، بشماره ۶۴۴ ، بدون تاریخ ، ۴۲ برگ -
- ۶ - کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور ، گنجینه آذر ، بشماره ۱۱۴ - O ، بدون
تاریخ ، ۴۱ برگ - در تصحیح دیوان میلی فقط نسخه لاهور در اختیار بنده بوده
است -

میلی شاعری بود خوشگو و خوشرو و شعر درد مندانه می گفت - اینک نمونه
اشعار او :

ای از کرشمه رخنه گر جان من بیا
آشوب دین و آفت ایمن من بیا
ای کینه ساز عربده پرداز من برو
ای زود خشم و دیر پشیمان من بیا
رفتی و دیده چون صدف بی گهر بماند
ای نور دیده گهر افشان من بیا
هجر تو ساخت خانه صبر مرا خراب
بهر عمارت دل ویران من بیا

گم نام عشق رانتوان ساخت ای اجل
روزی که آتی از پی افغان من بیا

دارد عزیمتی دل میلی خدنگِ ناز

وی مرهمِ جراحتِ پنهان من بیا

* * *

دل بجان آمده از عشقِ نهران یار کجاست

پرده از راز برانداز دل زار کجاست

بسکه از تازگی خوی تو می اندیشم

باخیال تو مرا زهره گفتار کجاست

رفت دل از پی دلدارو نرسید از من

که دگر بار ترا وعده دیدار کجاست

چند گویند که آزار بود لازم عشق

عشق اینجاست و بگویند که آزار کجاست

ای خوش آن طالب دیدار که در راه طلب

شوق در گوش دلش گفت که دلدار کجاست

میلی از بادیه عشق بکش پا که ترا

تاب پیمودن این وادی خونخوار کجاست

* * *

بیا بیا و خدنگی برین خراب انداز

مرا بخاک و دلم را باضطراب انداز

دلم که بیشتر از لطف کرم بود اکنون

بانتقام درو آتشی عذاب انداز

مرا ز لذتِ نظاره چون کنی محروم

بیک سوال در اندیشه جواب انداز

ز بهر دعوی خون کشتگان جمع شوند

بیا و تفرقه در مجمع حساب انداز

شود اگر هوس سرفرازیت میل

سرت بپای شهنشاه کامیاب انداز

* * *

ای خوش آن صید که آسوده زجان دادن خویش

دید انداختن تیر تو ، افتادن خویش

یار خواهد که بمرگم شود آسوده و من

شرمساری کنم از سختی جان دادن خویش

شب که در بزم بافسرده دلان بنشینم

شمع سوزد ز پشیمانی استادن خویش

در جوابش من آواره چنان نومیدم

که فرامش کنم از نامه فرستادن خویش

خواری عشق بسی کرده عزیزم میلی

دارم این مرتبه از مرتبه بنهادن خویش

* * *

کشود لب بحدیثِ ترحم آمیزی

ربود دل بنگاه تبسم آمیزی

دل از نگاه غزالان و حشیم برمید

که گشته ام سگ آهوی مردم آمیزی

بزیر زلف رخس را عرق نشان بنگر

بین بظلمت شب ماه انجم آمیزی

خوش آنکه در نظر غیر چون سلام کنم

دهی جواب سلامم تبسم آمیزی

فطرتش ز جفای یار عجب نعمت است میلی شکر

که منعمی ز جفای تنعم آمیزی

در اول عشق آمدش یادِ ستم

داد از پی آزمایشم دادِ ستم

چندانکه مرا بعاشقی داد قرار

باخاطر جمع کرد یادِ ستم

حواشی :

- ۱ - محمد قدرت الله گویاموی : نتایج الافکار ، ص ۶۱۹ ، بهمنی ۱۳۳۶ هـ -
- ۲ - سام میرزا : تحفه سامی ، پتته ۱۹۳۴ م -
- ۳ - عبدالحسین نوانی : رجال حبیب السیر ، ص ۱۳۴ ، تهران ۱۳۲۴ -
- ۴ - شاهنواز خان : مرآه آفتاب نها ، نسخه خطی در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور -
- ۵ - رجوع شود به منتخب التواریخ بدایونی ، فهرست نسخه های خطی فارسی انجمن آسیایی بنگال کلکته از ایوانف - در تذکره معراج الخیال سال در گذشت میلی ۹۸۰ هـ آمده است - مؤلف نتایج الافکار و نشر عشق ۹۸۳ هـ و نگارنده سفینه خوشگو ۹۸۴ هـ نوشته است -
- ۶ - بد بیضا و نشر عشق ملاحظه شود -

سلفتم و در این راه ...
 از آنجا که ...
 در باره شرح حال ...
 خلاصه ای از همان کتاب ...
 به دست انجمن ملی ...
 بعد کراچی چاپ شده است -

دکتر سید علیرضا نقوی - عارف نوشاهی

کتابهای تازه

* در این بخش فقط آثار مربوط به زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ اسلام و ایران نقد و معرفی می شود -

* مؤلفان و ناشران از هر کتاب دو نسخه به دفتر دانش ارسال کنند -

* Amir Khusrav Dehlavi

امیر خسرو دهلوی (زبان انگلیسی)

ممتاز حسین

سعد پبلی کیشنز، کراچی

۱۹۸۶ م، ۸۴ ص، ۸۰ روپیه

طوطی هندوستان، بلبل شیرین زبان، شاعر رنگین بیان، امیر خسرو دهلوی (۶۵۱-۷۲۵ ه ق) بزرگترین، جامع ترین و مقبول ترین شاعری بود که از سرزمین پاک و هند برخاسته است - پروفیسور ممتاز حسین مؤلف کتاب مورد بحث در مقدمه درباره وی چنین اظهار کرده است که بکلی مبتنی بر حقیقت است: 'درست از عهد سلطان قطب الدین ایبک (متوفی ۱۲۱۰ م) تا زمان وفات اورنگزیب (متوفی ۱۷۰۷ م)، در طی شش قرن به چندین شخصیت برجسته مسلمان بر خورد می کنیم - غیر از سلاطین که در زمینه های مختلف حیات اجتماعی و فرهنگی ما امتیازات جداگانه ای داشته اند اما هیچیک از آنان سهم چنین تاریخی و شگفت انگیز و عظیمی را در رشد فرهنگ اسلامی هند نداشته است که خسرو دارای آن بوده است' (ص ۱) -

علامه اقبال درباره خسرو چنین عقیده داشته است:

خسرو شریں زبان، رنگین بیان

نغمه پایش از ضمیر کن فکان

فطرتش روشن، مثال آفتاب
گشت از بهر سفارت انتخاب
چنگ را پیش قلندر چون نواخت
از نوائی شیشه‌ جانش گداخت
شوکتی کو پخته چون کهسار بود
قیمت یک نغمه گفتار بود

امیر خسرو نه تنها از حیث کثرت آثار در میان شعرای فارسی هندی الاصل
بنی نظیر است بلکه از لحاظ تنوع اصناف سخن نیز هیچکدام از شعرای فارسی
هند نمیتوانند با وی برابری کنند - وی تمام اصناف شعر را از قصیده و غزل و
مثنوی و رباعی و غیره سروده است - چنانکه خود اشاره کرده است وی در
مثنوی پیرو نظامی، در غزل پیرو سعدی، در مواعظ و حکم پیرو سنائی و
خاقانی و در قصائد پیرو رضی الدین نیشابوری و کمال اسمعیل اصفهانی بوده
است (ر - ک - شعر العجم ۲ : ۱۳۲) -

آقای پروفیسور ممتاز حسین از استادان ممتاز و ادیبان سر شناس این شبه
قاره می باشد - شهرت وی مخصوصاً در زمینه نقد ادب اردو میباشد -
چنانکه اطلاع داریم یونسکو سال ۱۹۷۵ م ۱۳۵۴ ه ش) را سال بزرگداشت
هفتصدمین سال درگذشت امیر خسرو اعلام کرده بود و استاد ممتاز حسین
کتابی بعنوان 'حیات و شاعری امیر خسرو دهلوی' را به همین مناسبت بزبان
اردو تالیف و از کراچی منتشر ساخت که تاکنون شاید بهترین کتابی بود
در باره شرح حال و شعر امیر خسرو بزبان اردو - اکنون پس از یازده سال
خلاصه ای از همان کتاب با اضافاتی مفید به انگلیسی نوشته است که اول
به همت انجمن ملی امیر خسرو از دهلی منتشر شد و سپس از طرف انتشارات
سعد کراچی چاپ شده است -

کتاب حاضر مشتمل است بر یک مقدمه و چهار فصل. در فصل اول مؤلف دربارهٔ اجداد امیر خسرو از منابع اصیلی تحقیق نموده است - وی تصریح کرده است که پدرش لاجین یا لاجین، ترک ختائی بنام سیف الدین شمس معروف شد و در سال ۶۶۵۹ هـ که خسرو هشت ساله بود درگذشت، اصلاً غلام شمس الدین التتمش بود که نژادش از 'ولایت بالا' بود که همان ماوراء النهر باشد - چنانکه امیر خسرو نیز در چندین مورد در تألیفات خود بدین معنی آورده است، مثلاً در 'اعجاز خسروی' دربارهٔ مغینانی که از باخرز و فرغنه آمده بودند نوشته است - آنان فاخته های از 'بالا' میباشند -

در فصل دوم مؤلف دربارهٔ جد مادری خسرو تحقیق و بحث کرده است و به اشتباه بعضی مورخین که مانند دولتشاه و شیر خان لودی و رضاقلی هدایت و ملا عبدالنبی صاحب تذکره 'میخانه' و لطف علی بیگ صاحب 'آتشکدهٔ آذر' محمود پسر راوت عرض را بعنوان پدر امیر خسرو معرفی نموده اند، اشاره کرده است - مؤلف تصریح نموده است که خود خسرو اسم جد مادری خود را عمادی یا عماد یاد کرده است و آن نشان میدهد که نام اسلامی وی عماد الدین و لقبش عماد الملک بود که 'عارض سیاه ممالک دهلی' یا راوت عرض نیز داشت - وی ظاهراً هندوئی بود و قبل از قبول اسلام 'گهن شام' نام داشت که عیناً بزرگان هندی بمعنی 'ابر سیاه' است که خسرو بدان اشاره نموده است:

خسان را می کنم غرق و گهر را می دهم عبره

از آن 'ابرسیه' بین طرفه دریائی که زادم من

همچنین در بیت زیر در همان قطعه به جد مادری خود که به لقب 'عارض سیاه' معروف اشاره کرده است:

از نسل 'عارض اسود' منم آن نسخت معنی

کز اصل خویشان یک یک نشانی باز دادم من

اینجا از بیت زیر به این نتیجه رسیده است که اسم مادر خسرو 'دولت ناز' بوده :

با ناز نماند دولتتم جفت

ناز از که کنم چو دولتتم خفت

فصل سوم در شرح حال خسرو میباشد - مولف تصریح نموده است که طبق تحقیق وی زادگاه خسرو دهلی بوده نه مومن آباد یا مومن پور معروف به پتیالی و همچنین اشاره کرده است که تقی اوحدی در 'عرفات العاشقین' اسم مولدش را 'دهلو' آورده است که اسم قدیم دهلی بود - مؤلف درین باب شرح مختصری از زندگی درباری خسرو در نزد هفت سلطان از سلاطین دهلی و بعضی امرا و شاهزادگان آورده که نتیجه تحقیق و تتبع مولف میباشد - اینجا مؤلف به آثار خسرو نیز اشاره کرده است که وی در زمان وابستگی بدربار این سلاطین و امرایشان به شعر یا به نثر نیز اشاره کرده است و تصریح نموده است که خسرو اولین کسی است که به عمل ترکیب و آمیزش موسیقی ترک و ایرانی باموسیقی هندی دست زده است - درین مورد خسرو در زمان خود نیز در میان معاصرین دارای احترام خاصی بوده که او را به لقب 'نایک' یا استاد بزرگ موسیقی یاد می کردند - اما نسبت به موسیقی ، وی برای شعر اهمیت بیشتری قائل بود - چون شعر را حکمت می دانست - وی عقیده داشت که اگر ابتکارات وی را در زمینه موسیقی به تحریر می آوردند بصورت سه مجلد دیگر مثل سه دیوان او در می آمد ، چنانکه می گوید :

نظم را کردم سه دفتر وره تحریر آمدی

علم موسیقی سه دیگر بودار باور بود

همچنین مؤلف اینجا به بعضی از آهنگ ها و سازبایی در موسیقی که خسرو اختراع نموده است ، اشاره کرده است -

مؤلف در تألیف این کتاب از تازه ترین تحقیقات محققین درباره امیر خسرو استفاده کرده است - مثلاً درباره شعری که خسرو در رثای شیخ نظام الدین اولیا سروده است و میر خرد در 'سیر الاولیاء' بدان چنین اشاره کرده است: 'امیر خسرو رحمه الله علیه در مرثیه سلطان المشایخ (نظام الدین اولیاء) تاریخ نقل (یعنی فوت) در بیت (به نظم) آورده است' - مؤلف می نویسد که این مرثیه می بایستی در 'نهایه الکمال' باشد - اماتاً این اواخر خبری از نسخه ای ازین دیوان که این مرثیه را متضمن باشد در دست نبود، ولی اتفاقاً اخیراً دکتر آفتاب اصغر نسخه خطی ازین دیوان در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور نشان داده است که مرثیه مشارالیه را بصورت ترکیب بندی دارد و آن مرثیه را بامقدمه ای در مجله 'تحقیق' (جلد ۱ شماره مخصوص ۳ و ۶ سال ۱۹۷۸-۷۹) دانشکده علوم و ادبیات شرقی، دانشگاه لاهور بطبع رسانیده است - (ص ۶۳)

همچنین درباره مثنوی 'تغلق نامه' می نویسد که فکر می کردند که این مثنوی از بین رفته است تا باری در زمان اکبر شاه نسخه خطی آن پیدا شد - اما این نسخه بخشی از اول و آخر آن مثنوی را نداشت - بنابراین جهانگیر شاه پسر اکبر شاه که خیلی علاقه داشت نسخه ای کامل ازین مثنوی را داشته باشد چون از هیچ جا نسخه ای کامل ازان را بدست نیاورد، حیاتی گیلانی (متوفی ۱۱۲۸م) را که بدربار وی وابسته بود مأمور کرد قسمت افتاده را خودش سروده این مثنوی به تکمیل برساند و چون حیاتی این مأموریت را انجام داده مورد انعام و اکرام جهانگیر شاه قرار گرفت - اما بامرور ایام حیاتی گیلانی را باحیاتی کاشانی اشتباه کردند که بیشتر عمر خود را در دکن گذارنده و همانجا در ۱۱۰۰ هجری فوت کرده است - این اشتباه را اخیراً دکتر سید امیر حسن عابدی و دکتر سید مقبول احمد بوسیله 'ضمیمه تغلق نامه' چاپ انجمن ادبی هند و ایران (خیابان شیخ چاند، لال کنوان، دهلی، طبع ۱۹۷۵) -

رفع نموده و طی آن 'ضمیمه تغلق نامه' دیوان حیاتی گیلانی را چاپ کرده اند که سید هاشمی فرید آبادی در مقدمه متن 'تغلق نامه' که برای اولین بار بسال ۱۹۳۳م بطبع رسانیده بود به حیاتی کاشانی منسوب کرده بود - (ص ۶۴)

در پایان مولف به مقام ادبی و فرهنگی خسرو اشاره کرده است و مینویسد:
'اگر افکار و عقاید خسرو را مورد سنجش قرار دهیم باین نتیجه می رسیم که وی بیشتر قلندر و رند (بمعنی انسان آزاده) بود، و در عین حال از حیث صوفی نیز (مقامش) کمتر نبود - انسان دوستی خسرو از مرزهای طبقه، مذهب و رنگ فراتر می رفت - مانند بسیاری از صوفیان عصر خود خسرو نیز درباره اصل آدم عقیده داشت که روح وی از روح خداوند است و اینکه قوه وی یا ارتقای فکری وی با طبیعت الهی عجین شده است، چنانکه طی قصیده ای به انسان به پرواز به سوی عالم بالا دعوت می کند:

مردانسه وار بازی لا را کنسیم باز
در بای چرخ تابه کران آشنا کنسیم
خورشید وار چرخ زسان بر سما رویم
آخر نه ذره ایم که رقص از * هوا کنسیم

در پایان باید اضافه کرد که غلطهای چاپی و اشتباهات در نقل حروفی اسامی و کلمات فارسی، کتابی به این خوبی را منغص و خراب کرده است - برعکس کتاب اردو که غلطنامه مفصلی به عنوان 'تصحیحات' (درده صفحه) دارد، این کتاب اصلاً غلطنامه ای ندارد -

در موقع نقل حروفی نمی دانیم چرا مولف 'e' را بجای 'ee' یا 'i' برای صدای 'ای' کشیده اختیار و طبق رسم الخط متداول در هند و پاکستان 'ئی' را بجای 'نی' یا 'یی' انتخاب نموده است -

بعلاوه بسیاری از اشعاری که در متن کتاب آمده است غیر موزون است * ظاهراً: 'در هواکنیم'

یا غلط نوشته شده است - برای نمونه رجوع شود به بعضی از ابیاتی که در صفحات ۳، ۱۰، ۱۹، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۵، ۶۳، ۶۸ آمده است -

همچنین ظاهراً بعلت اشتباه در تلفظ، بعضی اسامی و کلمات فارسی در موقع نقل حروفی به انگلیسی درست نوشته نشده است مثلاً:

ختا بجای Khita ، Khatà (ص ۲)

ختائی بجای Khitai ، Khatai (ص ۲)

اوحدی بجای Owhdi ، Owhadi (ص ۸)

وسط الحیات بجای Wastul Hayat ، Wasatul Hayat (ص ۱۷ ، ۳۱)

اختیار الدین بجای Akhtiaruddin ، Ikhtiyaruddin (ص ۲۳ مکرر)

نظامی گنجوی بجای Nizame Ganjwe ، Nazami Ganjawi (ص ۶۵)

حکم الحکم بجای Hakmul Hakam ، Hikamul Hikam (ص ۲۶ ، ۳۱)

قطب مینار بجای Qutub Minar ، Qutb Minar (ص ۱۹)

قتلغ بجای Qutlagh ، Qutlugh (ص ۱۳ ، ۶۲)

همچنین (دول رانی یا دیوی) در صفحات ۴۵ و ۴۶ در موقع نقل حرفی به

انگلیسی بصورت Dewal, Devil, Deval Duwal و 'خزائین الفتوح' بجای خزائن

الفتوح (ص ۶۳) 'فوائد الفواد' بجای فوائد الفواد (ص ۴۶) و مجموع الفوائد

بجای مجموع الفوائد (ص ۶۷) آمده است -

این غیر از غلطهای چاپی است که درین کتاب بکثرت بچشم می خورد -

در هر حال باوجود چنین اشتباهات، این کتاب مستطاب که الحق نتیجه تحقیق

دقیق و مطالعه عمیق مؤلف محقق و استاد ارجمند می باشد دارای نکات

بسیار سود مندی است که بسیاری از کتاب های دیگر که درباره امیر خسرو

نوشته شده است فاقد آن می باشد، و ازین لحاظ مساعی مؤلف فاضل را مورد

تمجید و ستایش قرارداد، امیدواریم استاد دانشمند کتاب های سودمند

بیشتری به جهان علم و ادب عرضه خواهند کرد که بصورت بهتری و واحد

امکان خالی از چنین اشتباهات به دست خوانندگان خواهد رسید - (دکتر سید علی رضا نقوی)

✽ بررسی تاریخی و مادی در عقاید مزدک

دکتر سید علی مهدی نقوی خیال امروزی - ۸۶ جلد، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲ - مؤسسه مطبوعاتی عطائی تهران - ۱۳۵۲ ش، ۱۲۸ + ۱۳۲ + ۲۳ ص، ۲۸۵ ریال

کتابیست بسیار سودمند درباره شرح حال و عقاید مزدک، مدعی پیامبری ایرانی که در زمان قباد ساسانی (۴۸۸ - ۵۴۱ م) ظهور کرد و در اندک مدتی پیروانی بسیار پیدا کرد و دینش در سرتاسر ایران زمین شیوع یافت تا آنجا که حتی خود قباد هم تابع کیش او گردید، اما در اواخر سال ۵۲۸ و اوایل ۵۲۹ م پسروی خسرو نوشیروان معروف به عادل در دوره ولیعهد خود مزدک و هزاران نفر از پیروانش را بقتل رسانیده دین وی را برانداخت ولی بازماندگان کیش مزدکی بارها موجب آشوب و اسباب زحمت برای خلفای عباسی شده و بالاخره در زمان المعتصم بالله (۲۱۸ - ۲۲۷ هـ ق) شکست خورده، اما تا حدود ۳۰۰ هـ ق گاهی سربرمی افراشتند ولی ازان به بعد دیگر خبری از پیروان این دین در ایران و کشورهای همجوار نبود و این دین و آثارش دیگر اکنون از بین رفته است - این کتاب که اصلاً پایان نامه دکترای مؤلف است از دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، الحاق دقیق ترین تحقیقی است که تاکنون درباره مزدک و آئین او چاپ و منتشر شده است - قبل از متن این کتاب، ناشر چند مقاله دیگر را که در مجله های مختلف درباره همین موضوع بچاپ رسیده بود، در همین جلد کتاب چاپ کرده است که به حجم و ارزش کتاب افزوده است - از جمله تبصره است بر همین کتاب مؤلف از دانشمند گرانقدر سید محمد علی جمال زاده که در مجله 'نگین' شماره ۱۱۱ مرداد ماه ۱۳۵۳ هـ

ش چاپ شده است که طی آن جهالزاده بعض مطالب سود مندی به محتویات کتاب افزوده است -

همچنین مقاله دیگری است به عنوان 'مختصری درباره تاریخ مزدک' از پرتو-ع که در مجله 'نگین' شماره های ۹۸-۹۹، ۳۱ تیر و ۳۱ مرداد ماه ۱۳۵۲ چاپ شده و حاوی اطلاعات سود مندی است - از منابع و اصول مذهب او و روابط قباد و مزدک و خلع قباد و دومین بار جلوس قباد و مقدمات قتل عام مزدکیها و همچنین خلاصه ای درباره مزدک از کتاب 'زن در حقوق ساسانی' تألیف کریستیان بارتلمه و مقاله 'درست دینی مزدکی' از ا-ر-دهپور که در نشریه دانشجویان دانشکده دارو سازی در شماره اول آذر ماه ۱۳۵۰ بچاپ رسیده است و حاوی مطالبی است درباره وضع جامعه ایران در دوران جنبش مزدک و جریان آن جنبش و آئین مزدکی و همچنین نقل از 'سیاست نامه' خواجه نظام الملک طوسی درباره 'خروج مزدک' (صفحات ۲۱۲ - ۲۲۹ سیاست نامه) و 'اصلاحات مزدک' نقل از کتاب 'فلسفه ی مشرق' تألیف مهرداد مهرین -

کتاب مورد بحث حاوی مطالب زیر می باشد -

پیشگفتار و تاریخچه مختصر مزدک و ریشه عقاید وی و تجزیه مترقیانه و شرح علائم و رموز و زردشت خورگان استاد مزدک و ارتباط عقاید افلاطون ، لوکودک و مزدک ، مشکلات زنان در زمان ساسانیان ، بهره برداری قباد از دکترین مزدک ، تأسیس فرقه های مذهبی و مشخصات و عقاید فرقه های مزدکی و فرق مرام اشتراکی مزدک و مرام کنونی (کمونیسم) -

به عقیده مؤلف اوضاع وخیم اجتماعی و رژیم ظالمانه زمان ساسانیان بویژه احوال روستائیان و کشاورزان آن دوره علت اساسی بروز و اشاعه سریع دین مزدک شد - وی روی جلد و صفحه ۱۳۵ کتاب دوایر و قوسهائی را آورده که 'نموداری از اوضاع فتودالی زمان می باشد که بر اثر آن مزدک بامدادان پرچم

قیام برافراشت' و عبارات آن که متضمن طبقات آن زمان است اینجا نقل می گردد -

- ۱ - شاهنشاه در زمان ساسانی بصورت ظلّ الهی (بود) -
 - ۲ - موبدان موبد و روحانیان دیگر -
 - ۳ - اداره کنندگان آتشکده ها و اموال و املاک (آن) -
 - ۴ - هفت خاندان معروف اعیان و نجبا و اشراف ایران که طبق توضیحی که در باورقی صفحه ۱۳۵ این کتاب از دیا کونوف مؤلف روسی 'تاریخچه ایران باستان' آورده است عبارت بودند از خاندانهای کارن و مهران و سورن و اسفندیار و سوخرا و سیهید و زیک -
 - ۵ - دهقانان ، مالکین اراضی که جزیه (یعنی خراج و مالیات) از زارعین می گرفتند و به طبقات بالا می پرداختند -
 - ۶ - ارتشداران و سربازان -
 - ۷ - گروه جاسوسان مملکت -
 - ۸ - بازرگانان ثروتمند -
 - ۹ - زارعین ستم دیده بصورت بردگان (یعنی Serfs) که هیچ چیز و اختیار نداشتند جز کارکردن و پرداختن جزیه (یعنی خراج و مالیات) های سنگین به طبقات بالا -
 - ۱۰ - طبقات مختلف که برای جامعه کارمی کردند که عبارت بودند از آهنگر، نجار، زرگر، کفاش و بقال و خیاط و بنا و معمار و غیره -
 - ۱۱ - کارگران فقیر مثل حمال و جاروکش و مقنی و غیره -
- این طبقات (Castes) مانند ، هیچ وقت نمی توانستند با خانواده های (طبقات) بالا معاشرت ، انتقال یا ازدواج بکنند تا بمیرند -
- در مورد علل پیدایش دین و نهضت مزدکی مؤلف چنین شرح داده است :
- 'در بیشتر انقلاب های جهان علت عمده دگرگونی اوضاع اجتماعی

کشاکش بالادست بر مردمان ضعیف و هرج و مرج در سازمان های دولتی بوده است -

- ۱ - 'در ایران از عهد باستان به موازات بقایای سازمان عشیرتی و جماعت های روستائیان بردگی نیز وجود داشت - چند جور بندک (یعنی بنده و غلام) بودند که 'آن شهرک' یعنی بندگان اسیر و اخلاف ایشان را که اصلاً ایرانی نبودند، باید ذکر کرد' - (ص ۲۷)
- ۲ - اتباع ایران 'اران مشرکان' تابع زمین 'دهک' بودند و وی آمر و اختیار دار ایشان بود - روستائیان زیر دست دهک را دنگانان یعنی آدمهای 'دهک' نیز می نامیدند - به عقیده برخی از محققان وضع گروه اخیرالذکر نزدیک به 'کلن' های روم شرقی بوده است - (ص ۲۷)
- ۳ - از مآخذ تاریخی قدیم چنین برمی آید که در زمان ساسانیان وضع اداری کشور به فتودالسیم مبتنی بوده است ، یعنی اشراف و مالکین چنان حیثیت و قدرتی داشتند که در مقابل آن با عامه مردم یا از حقوق سیاسی بطور کل محروم بودند یا تا حدی از حقوق سیاسی کشور می توانستند بهره مند شوند' - (ص ۲۷)
- ۴ - 'در ایران قدیم چند طبقه وجود داشت که مهم ترین آن روحانیون و اشراف و پائین ترین طبقه رنجبر و دهقان بوده است - ضمناً ابالی شهر با اغلب به بازرگانی می پرداختند یا اینکه جزء اصناف محسوب می شدند - از نظر تاریخی کلاً هفت خاندان همه امور مملکتی را در دست داشتند و بزرگترین مالکان آن دوره ، معادن و تعداد کثیری برده را صاحب بودند' - (ص ۲۸)
- ۵ - 'مقام سلطنتی مافوق همه قدرت های دیگر بود که از طرف خداوند به پادشاه از رانی شده است - سلطنت موروثی بود ولی جمع اشراف می توانستند پس از مرگ پادشاه یکی از شاهزادگان خاندان دیگری را برای

سلطنت انتخاب نمایند - در هر حال اشراف درجه یک می توانستند همه تنوع مشاغلی را داشته باشند مثل فرماندهی و فرمانداری و امور درباری و غیره - (ص ۲۸)

'بین نجبا و رعایا از هر نظر اختلاف فاحشی وجود داشت - هرگز مردی که در یکی از طبقات بدینا می آمد حق ارتقاء به طبقه بالاتر نداشت ۰۰۰ پادشاهان ساسانی هرگز امور اداری کشور را بدست روستازادگان نمی سپردند' - (ص ۳۰ و ۳۱) -

'معتقدات دین زردشتی بیشتر در خدمت علائق فتودال بوده و فقط قدرت طبقات عالی را حمایت می کردند ۰۰۰ موبدان بنام آئین زردشت مردمان ساده را استعمار می کردند ، در صورتی که هیچ علاقه ای به اصالت دین زردشت نداشتند ۰۰۰ مراکز مذهبی و آتشکده با از گنج های غیر قابل وصفی انباشته بودند که بعداً 'در نیمه اول قرن هفتم قسمتی از آن با بدست بیزانسی با و عرب با افتاده ۰۰۰ الحاد و منافقی ، آزوری ، فراموش کاری ، سود طلبی ، خردک نگری و بدبینی زیاد بوده' - (ص ۳۴ و ۳۵)

'علاوه براین در دوران سلطنت فیروز پدر قباد قحطی بزرگی در گرفت که هفت سال به طول انجامید' - (ص ۳۳)

'دراثر همه این عوامل استیصال مردم به حدی رسیده بود که تحمل ناپذیر بود ، و به این ترتیب درآستانه جنبش مزدکی در ایران ، شرایط عینی برای انفجار از هر حیث فراهم شد' - (ص ۳۳)

'نهضت مزدکی که رواج و افریافت مورد پشتیبانی تولید کنندگان بلاواسطه که در انواع اراضی مستقر بودند قرار گرفت - این نهضت در مراحل اولیه فتودالیت در ایران به این سبب پدید آمد که فشار به آنها افزائش یافته بود و صاحبان اراضی می کوشیدند جماعت های روستائی را تابع خویش سازند و مرتباً از آن بهره کشی کنند - بنابراین دسته جات گوناگون روستائیان در

نهضت مزدکی شرکت جستند - (۲۷) -
 'اجماع محققین درباره جنبش مزدک این است که تا حدی یأس و ناامیدی
 در اوضاع اقتصادی و اجتماعی در سده پنجم زمان ساسانیان به اوج رسید که
 بالاخره به صورت جنبشی برای اشتراکی شدن مالکیت منجرگشت اما این
 جنبش به صورت کمونیسم مذهبی پدیدار شد ۰۰۰ نهضت مزدکی واکنش
 شدیدی علیه نظام اجتماعی آن زمان بود - درباره کیفیت ظهور مزدک ،
 فردوسی در 'شاهنامه' می گوید :
 بیامدیکی مرد مزدک بنام
 سخنگوی و بادانش و رای کام
 گرانهایه مردی و دانش فروش
 قباد دلاور بدو داده گوش
 چوبشید در دین او شد قباد
 بگیتی ز گفتار او بود شاد
 در مورد عقاید مذهبی مزدک مؤلف چنین می نویسد :
 'از مطالعه دقیق عقاید مزدک چنین برمی آید که برعکس زردشت و مانی
 ، مزدک می خواست تاویلاتی را بوجود بیاورد که دوگانه پرستی به توحید
 فلسفی (Monism) تبدیل گردد - (ص ۴۵)
 (اما) عقیده مساوات اقتصادی مزدک براساس دوگانه پرستی استوار است
 ۰۰۰ اساس مذهب انقلابی مزدک این بوده که تمام بدی ها و آلام و عدم
 مساوات را اهریمن بوجود آورد و تاریکی علامت اهریمنی است - جسم انسان
 نیز از عناصر تاریکی مجسم شده است و همه بدی ها تحت تأثیر این عناصر بر
 ظلمت می باشد - بنابراین جسم را به وسیله ریاضت های شاقه باید کشت تا روان
 رها شود و همه اسباب دنیوی که به سبب خواهش و شهوات نفسانی انسان در
 طبقات محدود متمرکز می شود باید مشترک باشد - زیرا که خود خواهش های

نفسانی در تحت تأثیر تاریکی و اهریمنی می خواهند که خود خواهی را بوجود بیاورند ، موجب نزاع بین مردمان می شوند و امن و عافیت نابود می گردد - بنابراین علت العلل ناراحتی و عدم مساوات 'زن و مالکیت' باید در جامع مردم مشترک باشند' - (ص ۶۱)

'مزدک مردم را چنین وعظ می کرد که کلیه بدی با ناشی از دیورشک ، حسد ، خشم ، غضب ، آز و حرص می باشد و همین خصائل شیطانی که برابری و مساوات را که خداوند آفریده است ، نابود می کند و از مردم مصراً خواستار گردید که برای بازیافتن این برابری و مساوات نه تنها به ریاضت بپردازند بلکه مایملک خود را (که شامل اموال قابل تجارت و زنانشان نیز می گردد) در دسترس همگان قرار دهند' - (ص ۶۱ - ۶۲)

در مورد اشتراک زن و مالکیت در دین مزدک مؤلف چنین توضیح می دهد :

'آنچه (مزدک) درباره اشتراک زن و مالکیت صحبت کرد ، منظورش مبتنی برخواست زمان بود ، زیرا که از مآخذ تاریخی دوره ساسانیان ثابت شده است که در آن زمان عدالت اجتماعی نابود شده بود و طبقات بالا زن و مال را به زور احتکار می کردند - درین اوضاع مزدک گفت : کسی حق ندارد که آنقدر زر و سیم و زن و مال گرد آورد که حق دیگران پایمال شود و از گرسنگی و احتیاج گروه گروه زندگی را از دست بدهند' - (ص ۶۲ - ۶۳)

در مورد اصرار در استقرار برابری بین مردم در دین مزدک مؤلف چنین می نویسد :

'به نظر مزدک نعمات مادی را اهور مزدا یکسان در دسترس مردم قرار داده است و نابرابری از آنجا برخاست که کسانی از طریق قهر و جبر خواسته اند اموال متعلق ب دیگران را تصرف کنند . پس نابرابری در تقسیم خواسته ها و نعمات مادی رشته ظلم است و راه نیل به عدالت رفع نا برابری یعنی

استقرار مساوات در برخورداری از نعمات مادی است' - (ص ۶۵) ،
 مؤلف در بعضی موارد دست به ابتکار زده است مثلاً روی جلد کتاب و
 در صفحه ۱۳۵ متن کتاب شکلی از دوایر و قوسهائی درست کرده که نمودار
 طبقات اجتماعی زمان ساسانی است و این نتیجه و نشانه مطالعه دقیق و
 عمیق است که مؤلف از اوضاع و احوال اجتماعی زمان ساسانی انجام داده و
 دیگر کاراساسی و مبتکرانه مؤلف ترتیب عقاید مزدک به صورت جدول (در
 ص ۵۸) و دایره ای (در ص ۵۹) است و مؤلف برای این عقاید تجربه مترقیانه
 و شرح تازه ای برای علائم و رموزیکه درین عقاید آمده انجام داده است مثلاً
 میگوید: 'اصطلاحات مرموز (ی) که (مزدک) نسبت به موبد و صنف روحانی

آورده سه نوع اند: عقاید ۱- خوانندگی ، ۲- دهندگی ، ۳- ستانندگی ، منظور مزدک از این
 اصطلاحات حتماً آموزش و پرورش بوده است که برای همه طبقات لازم می
 شمرد - و آنچه که به فرمانداران بزرگ یا طبقات بالا دست اظهار داشت نیز
 برسه نوع است: ۱- برنده ، ۲- خورنده ، ۳- دونده ، مقصود ازین اصطلاحات دارائی
 (Administration) بوده است - همین طور برای سپهبد و لشکرداری ۱- خرنده ، ۲- کشنده ، ۳- زننده ،
 گفته است این بابیه تربیت نظامی ارتباط دارند یعنی (Militarism) -
 آنچه برای ادیب و رامشگر گفت: ۱- کننده ، ۲- شنونده ، ۳- پاینده (از
 پائیدن) - امکان قوی است که به هنرهای زیبا اشاره شده است (ص ۷۴-۷۵)
 زبان و سبک مؤلف ساده و روان است و به خواننده امروز هیچگاه احساس
 غرابت دست نمی دهد - مؤلف از اکثر منابع مهم مربوط به موضوع کتاب
 استفاده کرده است اعم از دست اول و دست دوم ، ولی در اکثر موارد به ترجمه

های فارسی کتاب های عربی و روسی و انگلیسی و غیره مراجعه کرده است - اما در مورد چاپ کتاب باید تذکر داد که ظاهراً غلطگیری آن یادقت تمام انجام داده نشده و بنابراین سرتاسر کتاب غلطهای چاپی بفرآوانی بیچشم میخورد و مخصوصاً کلمات و عبارات انگلیسی در بسیاری موارد بعد زنده ای غلط و مغشوش است -

اما در پایان باید اضافه کرد که کتاب 'عقاید مزدک' بهترین، مفصل ترین و مفید ترین کتابی است که تاکنون درباره این موضوع بتالیف درآمده است و نظر به تحقیق عمیق و تجزیه اجتماعی دقیقی که مولف انجام داده است در ضمن تبریک میتوان امیدوار بود که انشاءالله مؤلف آن در آینده نیز کتاب هائی را باهمین دقت و تحقیق تهیه کرده به جهان دانش عرضه خواهد کرد - (دکتر سید علی رضا نقوی)

* اردو سندهی کے لسانی روابط

شرف الدین اصلاحی

مقتدره قومی زبان، اسلام آباد

۱۹۸۷ م، ف + ۵۱۹ ص، ۷۲ روپیه، چاپ افست از روی چاپ مرکزی اردو بورڈ لاہور ۱۹۷۰ م -

کتابیست جامع درباره پیوند های زبانهای اردو و سندی، که در آن از تأثیر زبان فارسی در زبان سندی نیز صحبت بمیان آمده است - نگارنده از قول بهیرومل هندو نویسنده 'تاریخ کوتاه زبان سندی' چنین نقل کرده است:

'محمود غزنوی در ۱۰۲۴ م نوایب خلفای بغداد را از سند بیرون راند و از همان وقت سند بازبان فارسی ارتباط پیدا کرد - در ۱۵۲۱ م چون ارغونان در سند حکومت را آغاز کردند تدریس زبان فارسی نیز بصورت جدی آغاز شد، در زمان حکومت پادشاهان دهلی ارتباط فارسی باسند عمیق تر گردید و در روزگار کلهوران و میران حتی عمال هندو هم نامه های شخصی را بفارسی می نوشتند

و در آن زمان شهرهای تته و روری شبیه دانشگاه های سند بوده اند - برای آموزش بچه های هندو و مسلمان مکتب های آخوندها وجود داشت که فاقد درجه بندی امروزه بود و در آنجا گلستان و بوستان و پندنامه و کتابهای دیگر فارسی تدریس می شد - (ص ۸۳-۸۴) -

* جغرافیه خلافت مشرقی

جی - لی استرانج - ترجمه اردو: محمد جمیل الرحمن
مقتدره قومی زبان، اسلام آباد -
۱۹۸۶ م، ۴ + ۳ + ۷۵۹ + ۱۰۶ ص، ۱۵۰ روپیه، چاپ افست از روی چاپ جامعه عثمانیه
حیدرآباد دکن ۱۹۳۰ م -

Lands of the Eastern Caliphate کتاب معروفیست درباره
جغرافیای سرزمینهای اسلامی در خاور زمین که بزبان فارسی نیز ترجمه شده
است بعنوان 'جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی' (مترجم محمود
عرفان) -

جامعه عثمانیه حیدرآباد پیش از استقلال هند یکی از فعال ترین مرکز
فرهنگی بوده که کتابهای علمی را از زبان انگلیسی به اردو ترجمه و نشر می
کرد و چاپ آثار مفید عربی زبان نیز جزو برنامه فرهنگی آن دانشگاه بوده است
- ترجمه کتاب مورد بحث یادگاری از آن روزهای خوش است -
مترجم اردو در بعضی موارد بامؤلف اختلاف کرده و در پاورقی نظر خود
را اعلام کرده است -

* خوارق العادات یعنی بعضی کرامات سید حسن

از سید غلام بن سید محمد عابد بن شاه محمد غوث قادری لاهوری
ترجمه اردو از محمد امیر شاه قادری
ناشر: مترجم، یکه توت، پشاور -
ب ت، ۹۲ ص، قیمت یاد نشده -

ابوالبرکات سید حسن تتوی پشاوروی (م ۱۱۱۵هـ) از صوفیان طریقه

قادری بوده و در این رساله شرح حال و کرامات او درج شده است - در این چاپ، متن فارسی و ترجمه اردو باهم چاپ شده است - مترجم در باورقی های ترجمه اشتباهات تذکره نویسان معاصر را که درباره سید حسن رخ داده است، اصلاح کرده است -

* ڈاکٹر ذبیح اللہ صفا - حیات اور کارنامے

کبیر احمد جانی

ترقی اردو بیورو، ویسٹ بلاک، ۸ آر کے پورم، نئی دہلی ۱۱۰۰۶۶
۱۹۸۳م ۱۳۵ ص، ۱۲ روپے -

نویسنده در این کتاب در ضمن شرح حال استاد، دو اثر دکتر ذبیح اللہ صفا را معرفی کرده است - یکی 'حماسه سرائی در ایران' و دیگری سه جلد اول 'تاریخ ادبیات در ایران' -

* قاموس الاصطلاحات

پروفیسر شیخ منہاج الدین

مغربی پاکستان اردو اکیڈمی، لاہور،

۱۹۸۲ء طبع دوم، ۸۹۹ ص، ۱۳۵ روپے -

فرہنگ بزرگیست کہ حدود شصت ہزار اصطلاح مربوط بہ علوم سیاسی و اقتصادی و مہندسی و سایر علوم نظری را از زبان انگلیسی بہ اردو بیان می کند - تلاش مؤلف در تالیف فرہنگ این بودہ است کہ در برابر اصطلاحات انگلیسی و لاتینی و یونانی اصطلاحاتی را وضع کند کہ بامزاج زبان اردو سازگار باشد و قہراً نگارندہ بہ اصطلاحات زبانہای عربی و فارسی دست زدہ است - اینجا عکسی از صفحہ ۵۳۱ دادہ میشود کہ گویندہ این واقعیت می باشد کہ استعداد زبان اردو در جذب کردن اصطلاحات زبانہای عربی و فارسی چقدر زیاد است - مرحوم دکتر سید عبداللہ در ہمین رابطہ در پیشگفتار خود نکتہ جالبی ایراد کردہ است - وی می گوید کسانیکہ اعتراض می کنند کہ الفاظ اردو در مقابل الفاظ انگلیسی سنگین ترست یا این الفاظ، اردو

نیست بلکه عربی و فارسی است، به آنان باید پاسخ داد که اصطلاحات علمی همیشه با زبان روزمره متفاوت و مشکل است و اینطور نیست که کسی مثل زبان مادری، خود بخود یاد بگیرد بلکه برای تحصیل اینها باید تلاش جدی بخرج داد - وانگهی اصطلاحات برای متخصصان و دانشمندان است که میتوانند اصطلاحات دشوار را خودشان بفهمند وهم بدیگران بفهماند - افرادی که باوجود مشکل بودن اصطلاحات انگلیسی و لاتینی، آنها را یاد می گیرند، میتوانند اصطلاحات عربی و فارسی را نیز بیاموزند - بلکه جذب کردن اصطلاحات این دو زبان برای اردو زبانان آسان تر است، چون این زبانها باذوق و مزاج ما (اردو زبانان) بیشتر نزدیکی دارند و اگر ما از عربی و فارسی رو بگردانیم گویا سنت ملی خود را انکار کرده ایم -

Ophthalmic (Med.)	۱۱۱ عینیه کرند	Ophidiarium (Zool.)	تخاژده
(Anat.)	۱۱۲ کرشوی (Med.)	Ophidiasis)	شیشیت مار - پیش
(Med.)	۱۱۳ (۳) عینیه - عینیه	Ophidium) (Med.)	مار تراب
O. records (Med.)	زندگی زنده روایات	Ophioglossum (Bot.)	ارز سنجی - شاشه پرما
O. Surgeon (Surg.)	سری آمران عینیه	Ophiolaty (Theo.)	عقبات - آفتاب - علم مار
Ophthalmist (Med.)	عینیه چشم	Ophiology (Zool.)	بازشقی - کوربزه بزرگ
Ophthalmitis (Med.)	فردم عینیه - آشوب چشم	Ophiomorph (Zool.)	ارغور
Ophthalmology (Med.)	۱۱۴ علم عینیه چشم	Ophiophagous (Zool.)	مارخند
(Anat.)	۱۱۵ عینیه - عینیه	Ophiophilist (Psy.)	تناسق شاق - مرمز سبز - مرمز صغری
Ophthalmometer (Med.)	عینیه پنیا	Ophite (Mtn.)	زاس - لغوا - دستار
Ophthalmoplegia (Med.)	عینیه عینیه - عینیه عینیه	Ophiuclis (Ast.)	خوا - عینیه عینیه
Ophthalmoscope (Med.)	نورون عینیه عینیه	Ophiucus (Ast.)	عینیه عینیه - عینیه عینیه
Ophthalmoscopy (Med.)	عینیه عینیه - عینیه عینیه	Ophiura (Zoo.)	رچب ماری
Ophthalmotomy (Surg.)	عینیه عینیه	Ophiuran (Zool.)	نازوسه
Ophthalmotrope (Med.)	عینیه عینیه	Ophiuroidea (Zoo.)	نازوسه - رچب ماهیان
Ophthalmology (Med.)	عینیه عینیه	Ophrion (Anat.)	عینیه عینیه
Opiate (Med.)	عینیه عینیه	Ophthalmia (Med.)	عینیه عینیه
Opinion (Theo.)	عینیه عینیه	External O. (Med.)	عینیه عینیه
Opinionated (Theo.)	عینیه عینیه	Internal O. (Med.)	عینیه عینیه
Opisometer (Surr.)	عینیه عینیه		

صفحه ای از قاموس الاصطلاحات

* کتابیات اردو مطبوعات ۱۹۸۳

خالد اقبال یاسر

۱۹۸۶ م، ۸۸ ص، ۲۵ روپیه

* کتابیات اردو مطبوعات ۱۹۸۴

خالد اقبال یاسر

۱۹۸۵ م، ۱۷۲ ص، ۳۶ روپیه

* تکملہ کتابیات اردو مطبوعات ۱۹۸۴

مرتبہ دکتر ابوسلمان شاہجہانپوری، اضافات: خالد اقبال یاسر

۱۹۸۷ م، ۹۹ ص، ۳۰ روپیه

* کتابیات اردو مطبوعات ۱۹۸۴

خالد اقبال یاسر

۱۹۸۷ م، ۱۰۴ ص، ۳۰ روپیه

چهار کتاب فوق الذکر از انتشارات مقتدره قومی زبان، اسلام آباد است و کتابهای اردوی چاپ شده در سالهای ۸۵-۱۹۸۳ م را نشان می دهد - بررسی سالانه چاپهای تازه در پاکستان و هند کاری است که زمینه چندان دراز ندارد و الا در کشور های غربی حتی در ایران اینگونه اطلاعات ماه به ماه نشر می شود - بهرحال ما اقدام مقتدره قومی زبان را در این خصوص به فال نیک می گیریم و امیدواریم این بررسی سالانه:

الف : گسترده تر باشد -

ب : روی پایه علمی (بخصوص از نظر کتابشناسی) استوار گردد -

ج : از اطلاعات دست اول استفاده شود -

البته این چهار کتاب گزارش کتابهای اردو است اما از نظر ایرانشناسی و ادبیات فارسی نیز بی فائده نیست - چه در آن ترجمه کتابهای فارسی به اردو و کتب تاریخ ایران نیز جای داده شده است -

* لچھمی نرائن شفیق اورنگ آبادی : حیات اور کارنامے

سید محمد رضا ساجد رضوی

۸۱ - مقبرہ گولہ گنج ، لکھنؤ - ہند

۱۹۸۵ م، ۱۶۲ ص، ۲۴ روپیہ -

کتابیست در شرح حال و آثار لچھمی نرائن شفیق اورنگ آبادی (۱۱۵۸)

- (۱۲۲۳ھ) - شفیق ، فارسی نویس و فارسی گوی ہندو بوده و از میان ہم کیشان خود کہ بہ ادبیات فارسی سروکار داشتند ، ہمراتی جلودتر ہودہ است - شعر را نیکومی سرود و نثر را خوب می نوشت - از میان کارہای عدیدہ وی کہ توجہ ایرانیان را بہ سوی خود جلب کردہ است، تذکرہ 'شامِ غریبان' است کہ در شرح حال شعرای ایرانی کہ از وطن خود بہ ہند مہاجرت نمودہ ہوںند، نوشتہ شدہ است -

آقای ساجد رضوی در این کتاب کہ در حقیقت رسالہ تحصیلی فوق لیسانس ایشان میباشد، احوال و آثار شفیق را مورد بررسی قرار دادہ است - وی دربارہ سابقہ زبان فارسی در ہند و علاقہ شدید ہندوان باین زبان را در پایان کتاب (ص ۱۲۵ - ۱۴۱) یاد آور شدہ و آنچه از سرودہ ہای شفیق بدست مؤلف آمدہ است بعنوان 'کلامِ شفیق' در آنجا درج نمودہ است - شعر شفیق کاملاً نہایندہ سبکِ ہندی است - اینک نمونہ ای چند از ابیات شفیق :

گلِ سرسوی گشتم، شانہ گردیدم، صبا گشتم

بہ چندین شیوہ گشتم تابہ زلفش آشنا گشتم

باین منت کہ شاید جادہد در گوشِ خود جانان

طلایِ حلقہ گردیدم، گُہر گشتم، صدا گشتم

چہ کوشش ہا کہ کردم تا گرفتم کام از آن لب

شرابِ ناب گشتم، برگِ پان * گشتم، نوا گشتم

نداد آن بی وفا رہ بردرِ دولت سرایِ خود

عُث زنجیر گشتم، حلقہ گردیدم، گدا گشتم

رمید از سایہ من پادشاہ کشورِ خوبی
 اگرچہ ابر گشتم، چتر گردیدم، ہما گشتم
 روم تا در رکاب لیلیٰ خود، حیلہ با کردم
 غبار راہ گشتم، سایہ گردیدم، دراگشتم
 شفیق از اہل دنیا خواستم بہلوتھی سازم
 زلالِ خضر گشتم، کیسیا گشتم، وفا گشتم

ہر چند اثر حاضر از کاربای دوران تحصیلی مؤلف است ولی باز ہم نویسنده
 در تہیہ و تالیف این اثر متحمل زحماتی شدہ است۔ متأسفانہ در ہنگام چاپ
 دقتِ زیادی بخرج دادہ نشدہ است۔ مثلاً سرب سُکھ را سرب سنگھ (ص ۴۰)
 ، غزلان الہند را غزالان ہند (ص ۶۰) بیاشم را بعالم (ص ۶۰ سطرِ آخر) حیدر
 کلوج بزر را فقط حیدر کلوج (ص ۹۹) پنج را بیخ (ص ۱۱۸) و تربت را تربیت
 (ص ۱۳۲) کتابت کردہ اند۔
 * بان ، برگیست کہ آن را در ہندو پاکستان باآہک و فوفل خوردند تالبہارا سُرخ
 گرداند۔

* مہران نقش (اردو)

ڈاکٹر وفا راشدی

مکتبہ اشاعت اردو، ایف / ۲۷۔ ٹی اینڈ ٹی کالونی، ملیہ ہالٹ، کراچی ۲۷
 ۱۹۸۶ء / ۱۹۸۶ء، ۲۳۲ ص، ۵۰ روپیہ۔

سندھ کی تاریخ، تہذیب اور ثقافت کے حوالے سے مصنف کے مقالات کا
 یہ مجموعہ چار نقوش پر مشتمل ہے: ۱۔ سندھی ادب - ۲۔ اردو ادب - ۳۔
 فارسی ادب - ۴۔ سندھ کی چند برگزیدہ علمی شخصیتیں - نقش سوم میں
 یہ مقالات شامل ہیں: ۱۔ سندھ میں فارسی ادب کا تاریخی جائزہ - ۲ لعل
 شہباز قلندر بحیثیت شاعر - ۳ سچل کا فارسی کلام او اس کا اردو ترجمہ۔

۴۔ فقیر بیدل اور ان کی فارسی شاعری - ۵۔ خواجہ حسن جان سرہندی کی فارسی شاعری کے چند نمونے - نقش چہارم کی تمام شخصیات کا تعلق بھی فارسی ادب ہی سے ہے۔ اس طرح کتاب کا ۱/۳ حصہ فارسی کے لیے مختص ہے۔

مصنف کے اس دعویٰ کے باوجود کہ انہوں نے 'اورینٹل مآخذات یعنی مخطوطات، مطبوعات، دستاویزات سے استفادہ کیا ہے' (ص ۲۴) کم از کم فارسی حصے میں مجھے ایسا کوئی اصلی مآخذ نظر نہیں آیا۔ ماسوا ایک معاصر شاعر محمد حسن جان سرہندی (م ۱۳۶۵ھ) کی فارسی شاعری کے نمونے کے، جو براہ راست ان کے بیاض سے نقل ہوا ہے۔ باقی تمام مقالات کے مآخذ دوسروں کی تصانیف اور مضامین ہیں۔ اسی طرح ہمیں یہاں کوئی نئی چیز یا انکشاف نہیں ملتا۔

'بنگال میں اردو' لکھ کر مصنف نے جو داد پائی تھی، 'سندھ میں فارسی' لکھ کر انہوں نے اپنے پڑھنے والوں کو اتنا ہی مایوس کیا ہے۔ وہ یوں کہ نہ صرف کتاب کا وہ حصہ جو فارسی ادب کے لیے مخصوص ہے بلکہ کتاب کا ہر وہ مقام جہاں کسی مناسبت سے فارسی عبارت یا شعر درج ہوا ہے، شائد ہی معجزانہ طور پر صحیح حالت میں رہا ہو۔ کتابت کی غلطیوں کا مسئلہ کہاں نہیں ہے، لیکن اس کثرت سے غلطیاں تو روزناموں میں بھی نہیں ہوتی ہیں۔ اگر کتاب کسی دوسرے ناشر نے شائع کی ہوتی تو کہا جا سکتا تھا کہ اس نے مصنف کو کتابت شدہ مواد دکھائے بغیر کتاب چھاپ دی ہے، مگر یہاں تو قطرے سے گہر بننے تک کا عمل خود مصنف کے اپنے ہاتھوں انجام پایا ہے۔ اس کتاب کو فارسی تحریر کی کتابت کے حوالے سے نئی نسل کے کاتبوں کی فارسی سے لاعلمی کی سند کے طور پر پیش کیا جا سکتا ہے۔ جس پر مصنف نے آنکھیں بند کر کے مہر تصدیق ثبت کر دی ہے۔ یہ صورت حال کسی طرح بھی پاکستان میں فارسی کے پنپنے کے لیے

سازگار نہیں ہے، جو پہلے ہی یہاں دم توڑ رہی ہے۔

پیر حسام الدین راشدی آج زندہ ہوتے تو انہیں یہ کتاب دیکھ کر افسوس ہوتا۔ سندھ جو صدیوں جید فارسی نویس علماء کا مرکز رہا ہے اور خود پیر صاحب نے اپنی ساری زندگی سندھ کے اسی تشخص کو ابھارنے کے لیے صرف کر دی، اس کتاب نے سندھ میں فارسی کے تابندہ نقش کو مجروح کیا ہے اور اس بات کا شدت سے احساس دلایا ہے کہ پیر صاحب کے بعد سندھ میں 'جائے استاد خالی است'۔

مہران نقش، جو دائیں بائیں ہمارے دانشوران قوم کی تقریظوں سے مزین ہے، سے کچھ 'نقوش' پیش خدمت ہیں۔ صفحہ اور سطر کے حوالے کے ساتھ پہلے مصنف کی درج شدہ تحریر یا لفظ لکھا گیا ہے، اس کے بعد ہماری طرف سے تصحیح شدہ تحریر یا تبصرہ ہے۔

۱۶/۷ ہر بیت ابن غزل را دارم جو داغ سینہ / ۰۰۰ جو داغ سینہ۔

۵/۷۸ نسخہ ابیات دیوانم گزشت از سی ہزار + لیکن این قدر گیر رانیست
اکنون جوہری / ۰۰۰ گزشت ۰۰۰ + ۰۰۰ دُرّ و گھر

۲۱/۷۸ بیک وضو / بیک وضو

۱۱/۸۳ جناب کامل الامیر بے نظیر / ۰۰۰ آن میر ۰۰۰، ۱۵/۸۳ ہم راہ /
ہموارہ

۳/۹۰ مقالات الشعراء ص ۲۵۳ / ۰۰۰ ص ۶۷۰، ۵/۹۰ مقالات ص ۲۷۰

۰۰۰ ص ۶۷۱ اس صفحہ پر دوبار تحفہ الکرام کو تحفہ الکرّم لکھا گیا ہے۔

۱۱/۹۳ سوئے آشیان دقت / ۰۰۰ رفت، ۱۷/۹۳ سال اورا منسنی / معلوم
نہیں ہو سکا یہ کیا لفظ ہے۔

۳/۱۱۹ نظم و نثر خوب سینگار / ۰۰۰ مینگار، ۲۱/۱۳۳ تلمکہ / تکملہ

۱۲/۱۳۶ کرد آخر غروب و رومنی نهضت / بہ مصرعہ ناقابلِ فہم ہے۔

۱۲/۱۵۰ کہ عشق از پردہ عصمت بروی آرد زلیخارا / ۰۰۰ برون ۰۰۰

- ۸/۱۵۶ خلق بر از خوف برون شریبا
- ۹/۱۵۶ باز بھر سودر جور وفا / ان دونوں مصرعون کا مفہوم معلوم نہیں ہو سکا۔
- ۸/۱۶۳ - ۹ در معصومی نوشتد کہ آن فارس حضار ۰۰۰ مفتاح کنوز ۰۰۰ حدود و سند / ۰۰ نوشتہ ۰۰۰ مضار ۰۰۰ مفتاح ۰۰۰ حدود سنہ مصنف نے اس صفحہ پر تذکرہ مقالات الشعراء سے جو اقتباس درج کیا ہے وہ نامکمل چھوڑ دیا ہے۔
- ۲۲/۱۶۳ مظہر الاظہر / مظہر الآثار - یہاں مصنف کے پیش نظر ایک انگریزی مأخذ تھا۔ جہاں 'الآثار' کو al-athar لکھا گیا ہو گا اور مصنف نے اسے 'الاظہر' پڑھا ہے۔
- ۵/۱۶۵ در رفائق شعر فہمی / در دقائق ۰۰۰
- ۱۸/۱۶۶ فردا مکن خیال درو کہ کار نیست / یہ مصرعہ بھی مہمل ہے۔
- ۷/۱۷۱ بیا اے مطرب مجلس سماع ذوق را در دہ / بیا اے مطرب مجلس سماع ذوق را در دہ -
- ۲/۱۷۲ ایا عثمان مروندی سخن با بردہ داری گو / بردہ داری گو
- ۲/۱۷۳ خطبہ تعظیم یافت از نامت / خطبہ، تعظیم ۰۰۰
- ۲/۱۷۳ ہم چنیس سال و معظم باد / میں اس کا مفہوم نہیں سمجھ سکا۔
- ۳/۱۷۳ ہم زیر نگیں مختم باد / ہمہ ۰۰۰
- ۵/۱۷۳ ہر دلی کزتو مال عصیان نیست + ہم کاوش چو زلف برہم باد / نامفہوم۔
- ۶/۱۷۳ دوست بیش و دشمنت کم باد / دوستت ۰۰
- ۷/۱۷۳ بیمینت جو ملک دادلیار / ؟
- ۸/۱۷۳ در صد جائے کھن کردم لباس فقر و پوشیدم + برآن برج کہ من بودم ہزاران یک رسید استیم / میں کچھ سمجھ نہیں پایا۔
- ۱/۱۷۴ وقت آن شیریں قلندر خوش کہ در اطوار سر / سر ۰۰۰ سیر
- ۱۳/۱۷۴

- ۸۸۱/۲۱ بر در قلندر اندان قلندر باشند
- ۶۸۱/۸۳ کہ شناسد رموز افسر شاہنشاہی -
- ۶۸۱/۵۱ مصنف نے یہ شعر حافظ شیرازی سے منسوب کیا ہے، مجھے تو یہ دیوان حافظ (طبع قزوینی) میں نہیں ملا - اور پھر اس کا مفہوم کیا ہے؟
- ۶۸۱/۸۷ ۷/۱۷۵ در رونے خوبریاں در جسم مست جهان / خوبرویان ۰۰۰ جانان
- ۶۸۱/۶۲ ۹/۱۷۵ ۰۰۰ ۱۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰
- ۰۲/۱۷۲ مطلع مہشود خورشید جلال من چو برآید
- ۰۲/۲۶ جمال می کند مہ ہم بدر با نور خوش آید
- ۰۲/۲۶ تجلی جلال کرد موسیٰ را بے ہوشی
- ۶۶۱/۱۵ ۵/۱۷۶ قلندر من و شہباز مرا آشیانہ گونا گونا گوں
- ۶۶۱/۸۲ یہ سب شہباز قلندر کے اشعار ہیں جن کا حلیہ کاتب نے خوب بگاڑا ہے - ہمارے لئے ان کی قیاسی تصحیح بھی ممکن نہیں ہے -
- ۶۶۱/۲۱ ۲۱/۱۷۵ باکس نگیرم تنگ من زیرا خوشم چو گمستان / ۰۰۰ گلستان
- ۵۶۱/۱۸ ۱۸/۱۷۶ جام مہر علی زدر و ستم + بعد از جام فردام مستم / دونوں مصرع نامفہوم -
- ۶۶۱/۵۱ ۱۵/۱۸۵ ملاکاشفی کے قصیدہ روضہ الشہدا / یہ قصیدہ نہیں، بلکہ نثر کی کتاب ہے -
- ۶۶۱/۶۱ ۱۸/۱۸۵ فی باطن الاحدی / 'فی' سے پہلے بھی کچھ ہونا چاہیے تب ہی یہ نام مکمل ہو گا -
- ۶۰۲/۲۳ ۱۸/۱۸۴ حب وطن از ۰۰۰ / از کی جگہ ز ہونا چاہیے -
- ۶۰۲/۲۵ ۵/۱۸۸ صفا کردار و کم آزار و مدرو / بہ لفظ سمجھ میں نہیں آیا -
- ۸/۱۸۸ ۸/۱۸۸ زیباغستان شدہ نجرش مطرا / نامفہوم

- ۱۹/۱۸۸ نور وحدت را نگردد برده / ۰۰۰ پرده مسئلہ
- ۶/۱۸۹ باطناً زین قید بیرون بیروند / ۰۰۰ می روند
- ۱۵/۱۸۹ درون خویش اسرار می نویدی / اسراری
- ۱۷/۱۸۹ مباش کوش تا باشی خبردار / ساقط الوزن
- ۱۸/۱۸۹ چوفوت دم بود اصل کبامیر / کذا
- ۲۰/۱۸۹ چواز شیطان تشید نسلت مسلم / ۰۰۰ نشد ۰۰۰
- ۲۳/۱۸۹ کزوحیث توکشته بر مزیدی / ۰۰۰ گشته ۰۰۰
- ۳/۱۹۰ چه غم گر جسم راو در تباہی ست / بے معنی
- ۴/۱۹۰ سیہ رومحا بہ از تاریکی دل / سیہ روئی ۰۰۰
- ۱۲/۱۹۰ سربریدن صوفی بیخود کمالش وافزود / کمالش را افزود
- ۵/۱۹۳ باقضاو قدر خالق یکتا چکنم / باقضاو قدر خالق ۰۰۰
- ۶/۱۹۳ ناصور / ناصور
- ۷/۱۹۳ یا بایمان ببرم غیرین غیر تمنا چکنم / خارج از وزن
- ۱۹/۱۹۳ مسجد الفرباء / مسجد الفرباء
- ۵/۱۹۵ دیدہ آفتاب / دیدہ آفتاب
- ۱۰/۱۹۵ سال ترحیل او گفت حسن / ۰۰۰ بگفت ۰۰۰
- ۱۵/۱۹۷ حاوی معالم فراغ واصول / فروع و اصول ۰۰۰، تحریر وقت / تحریر وقت
- ۱۳/۱۹۹ دراست ابلیب / دراست اللیب
- ۱۳/۲۰۰ قلاج / قلاجی
- ۶/۲۰۳ ششست / شصت
- ۷/۲۰۳ تیسرالوصول / تیسیرالوصول
- ۱۳/۲۱۸ مکتوبات مععوی / شاید مکتوبات معصومی
- یہ وہ تمام اغلاط نہیں ہیں جو ہم نے کتاب پڑھتے وقت نشان زد کی تھیں۔

کتاب میں جہاں کہیں بھی مادہ تاریخ درج ہوا ہے، مصنف نے اُسے غلط طور پر ممتاز کیا ہے۔ بعض مادہ ہائے تاریخ صنعت کے حامل ہیں، مصنف نے انہیں بھی بلا تصریح درج کر دیا ہے۔ مثلاً 'لفظ مغفور باسِرِ حسرت' سے ۱۳۲۶ (مغفور) + ۸ (ح = سرِ حسرت) = ۱۳۳۴ برآمد ہوتا ہے مگر مصنف نے مغفور ہی کو اصل مادہ تاریخ مان لیا ہے۔ اسی طرح ص ۲۱۷ پر درج قطعہ تاریخ بھی مصنوع ہے اور عملِ تخریجہ کے بعد ہی اس سے اعداد نکالے جا سکتے ہیں۔

جب قدم قدم پر قاری غلط املاء میں الجھ کر رہ جائے تو اس کی توجہ نفسِ مضمون سے ہٹ جاتی ہے۔ اگر اس کتاب سے افادہ عام مقصود ہے تو اسے اس قابل بنا کر پیش کیا جائے کہ اشعار کے معانی 'فی بطن شاعر' کے بجائے کتاب کے صفحے پر ہی ظاہر ہوں۔

باعثِ نگارش کتاب بفارسی

محمد اکبر قاضی خیل پیشاوری مرحوم نگارندہ قرن ۱۳ھ، در پیشگفتار کتاب فارسی خود "موازنہ الحقایق فی تسہیل اشکال الدقایق" چنین مینویسد: "جہت این تالیف، زبان فارسی را بردیگر السنۃ فوقیت از آن دادم کہ عربی مفید ابنای مملک نمی توان شد و اردو برای فارسی خوانان فائدہ نمی بخشد۔ فارسی چون کہ اہل اسلام را بعد (از) عربی مذہبی زبان (یعنی زبان مذہبی) است و بلحاظ سلطنت ہای ماضیہ مملکی ہم، پس اہل ہند از ان بی بہرہ نیستند و اہل فارس و افغانستان وغیرہ کہ از اردو بی بہرہ اند، بہرہ مند خواهند شد۔ علی الخصوص لحاظ قوم خود کہ افغانہ است، نمودم تا ایشان جلد متمتع شوند۔" (موازنہ الحقایق ۰۰۰ چاپ لاہور)۔

ابراهیم صها

خود نگری

من هم چو دگر مردم دنیا بشرم
 زان است زتنهائی و عزلت حذرم
 چون کس به سراغ من نیاید دیگر
 وز حال رفیقان دگر بیخبرم
 ناچار خود از برای دیدار روم
 چون نیست در این زمانه راه دگرم
 روزی سه، چهار بار از تنهائی
 در آینه روی خویش را مینگرم
 حسرت زده عکسهای روی دیوار
 بر یاد جوانی گذرند از نظرم

مطایبه

قدردانی دانشمند

گفت همسر به زوج دانشمند

من از این زندگی پشیمانم

هیچ قدر مرا نمیدانی؟

که چه فرسوده میشود جانم

مسکن توست 'آزمایشگاه'

خانه تو شدست زندانم

مردم از درد و رنج و تنهائی
 من هم آخر، ز نسل انسانم
 گفت: 'شوهر' که غم مخور روزی
 قدر سعی و تلاش تودانم
 اولین 'انگلی' که کشف کنم
 نام آنرا 'بنام تو' خوانم

حسین کاظمی 'شاد'

منصور عشق

شود ملت چو پشתיبانِ جم، فغفور میگردد
 زند گریخت بابر پشت او، منفور میگردد
 نباشد هیچکس را احتیاجی در جهان هرگز
 که شیر دشت ارژن هم بدان یعمور میگردد
 اسیری خوش نباشد هیچگه آزاد مردان را
 که در زلف ایازش غزنوی هم مور میگردد
 چه خوش بختی است مرغ روح رسته از غم دنیا
 که در بند قفس، آزاده ای، رنجور میگردد
 غم و اندوه و شادی و مسرت توامان گشته
 که نوش زندگی بانیش غم، زنبور میگردد
 بکار شر بسیار آرد بشر رسوائی دایم
 گراید گریکار خیر، بس مشکور میگردد
 اگر زنگ کدورت را زدودن آرزو داری
 بیدار رُخی کافر نما، کافور میگردد

نگاه آتشین عاشق مهجور و غمگین را
 یکی سنگین دلی اربیندش، مسحور می‌گردد
 بدید چشم شهلای نگار آتشین جامه
 دل غم دیده عاشق بسی مسرور می‌گردد
 واین مربوط بایک شخص عالیجاه مییاشد
 اگر کرباس هم پوشد دگر سیفور^۱ می‌گردد
 بترس تیر صیاد کمین گیری بدشت ودر
 گوزنی هم رمیده هر طرف یعفور^۲ می‌گردد
 اگر بردار، حرف حق بمردم (شاد) میراند
 بلاتردید اوهم همبر منصور می‌گردد

۱- یصور یعنی بزغاله

۲- سیفور، یافته ابریشمی گرانه‌ایه مانند دیبا و اطلس (فرهنگ آندراج) -

۳- یعفور: آهوی خاکسترگون یا عام، آه بره و گوزن بچه و نام خر آنحضرت ص (فرهنگ آندراج)

رُوداد عشق

هر کسی کو از دلش ناشاد گشت
 درجهان عشق بس دلشاد گشت
 در نظام زور و زر از دیرباز
 هرضعیفی مورد بیداد گشت
 بینوا شد درجهان سیم و زر
 آنکسی کو طالب امداد گشت
 تخته سنگی که کُندندش زگور
 قصر ظلم وجور را بنیاد گشت

می کشانندش بروی دار چوب
 هر کسی که در چمن شمشاد گشت
 بوده تاریخ شکست قلب من
 آنچه حسن و عشق را رُوداد گشت
 هر که خورد از جام شیرین، تلخ آب
 بی ستون عشق را فرهاد گشت
 عصمت بی بی است از بی چادری
 باکلاهش آدمی، شیاد گشت
 میشود گریان و زاروبس نزار
 هر کسی کو خنده کرد و شاد گشت
 سینه من شد هدف آن تیر را
 کز کمان دوستم آزاد گشت
 تیر آمد در میان و فاصله
 در پی مُرداد چون خُرداد گشت
 سر نوشت (شاد) دشمن دوست، بین
 کوز لطف دوست، دشمن شاد گشت

درگذشت مولانا مرتضی حسین صدرافاضل

تولد: ذی الحجه ۱۳۴۱/۲۳ اوت ۱۹۲۳م، لکهنو
درگذشت: ۲۷ ذی الحجه ۱۳۰۷/۲۳ اوت ۱۹۸۷م، لاهور

مولانا مرتضی حسین در لکهنو (هند) متولد شد و در ۱۹۵۰م به پاکستان نقل مکان کرد و در لاهور اقامت گزید و به تدریس و تألیف پرداخت - در لاهور مدرسه بابی تأسیس نمود و بیش از ۵۰ کتاب دینی و ادبی نگاشت - از آنمیان است: تصحیح و تقدیم کلیات فارسی غالب دهلوی که در سه جلد از طرف مجلس ترقی ادب لاهور بچاپ رسیده است، وی متن رباعیات خیام را نیز تصحیح کرده که همراه با مقدمه در احوال خیام چاپ شده است، کتابی بنام 'قم سے قم تک' (از قم تا به قم) در تاریخ انقلاب اسلامی ایران، و 'مطلع الانوار' در شرح حال علمای شیعه در شبه قاره از آثار اردوی اوست - در کتابخانه شخصی وی نسخه خطی و کتابهای چاپی کمیاب وجود داشت و آقای محمد حسین تسییحی در جلد اول کتاب خود بنام 'کتابخانه های پاکستان' کتابخانه او را معرفی نموده است -

آن مرحوم زبانهای عربی و فارسی را بسیار فصیح گفتگو می کرد و در اواخر عمر چند سال در تهران ماند و آنجا با مجله های فرهنگی بویژه 'توحید' همکاری داشته است -

قطعه تاریخ وفات سید مرتضی حسین صدرافاضل لکهنوی

۱۳۶۶ هـ ش = ۱۴۰۷ هـ ق = ۱۹۸۷ م

شنیدستم که رفت آن مرد فاضل

سوی دارالجنان صدرافاضل

کلام و وعظ او داروی دل بود
 به علم و فضل او بودیم مایل
 محبّ اهل بیت و عاشق دین
 شناسای همه دانا و عاقل
 مقام او مغل پوره به لاهور
 قبول مردمان اندر خصایل
 همانندی نبود او را به دوران
 به یاران حسینی بود شامل
 هم او غالب شناس پاکبازان
 هم او ایران شناس اندر مسایل
 به عشق مردم و خدمت به مردم
 ندیدم بهتر از او مرد کامل
 همیشه در ره حق جست و جو کرد
 نترسید از کسی وز فکر باطل
 چو آثارش بخوانی ای خردمند
 فرستش رحمت حق از ته دل
 بود 'روضات' تاریخش به قمری = ۱۴۰۷
 که قرآن مبین بودش حمایل
 گر از تاریخ شمسی باز جویی
 شده 'لوح جبین صدرافاضل' = ۱۳۶۶
 'حسین مرتضی سالار کعبه' = ۱۹۸۷
 به تاریخ مسیحی بست محمل
 'ربا' پیوسته با او همسفر بود
 که او بود از بزرگان اوایل

ماده تاریخ گوئی

فارسی فقط بعنوان یک زبان گفتگوئی در سند و هند رواج نداشته است بلکه فرهنگ جاودانه نیز همراه آن بوده است - از جمله تعمت یابی که توسط این زبان و فرهنگ نصیب ما شده، رونق ماده تاریخ گوئی در این سرزمین باست - و اگر گزاف نگفته باشیم، ماده تاریخگویان این منطقه، این هنر شریف را چنان گسترش داده و به اوج برده اند که اینک در قلمرو زبان فارسی هستای خود ندارد - این هنر اکنون نیز در این سرزمین در جای خود مانده است و اخیراً نامه ای از آقای کلیم حجازی (حیدرآباد - سند) دریافت نموده ایم که هم گذشته درخشان زبان فارسی را در سرزمین کهن سند باز گو می کند و هم سابقه بسیار گسترده ماده تاریخ گوئی را در این مرزوبوم بیان می کند - دانش -

اینک نامه:

بنام ایزد - شانزده ذی قعد = ۱۳۶۶ ش

هزار و چهار صد و هفت، سال خونریز = ۱۹۸۷ م

بنام رابزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران = ۱۴۰۷ ق

ارباب کشف، دانشمندان، سلام علیکم = ۱۴۰۷ ق

مجله دانش جاودانه شماره پای یک تائه واصل شده = ۱۹۸۷ م

عزیزی! من بشیپانم نامه پای شما را جواب ندادم = ۱۴۰۷ ق

من مقالات سلسله فکر خیلی کم نویسم = ۱۹۸۷ م

گاه گاه در دست من ریشه می شود = ۱۹۸۷ م

هر چند که مانع سرفرازی می شود = ۱۳۶۶ ش

برای این که در مطالعه زیاد جان تازه می کنم = ۱۴۰۷ ق

بعداً انشاء الله برای مجله دانش یک مقاله مرفق می نویسم = ۱۹۸۷ م

کلیم حجازی تاریخ گو = ۱۳۶۶ ش

انجمن پاسداران فارسی

سرپرست : دکتر آفتاب اصغر

ولیس : خواجہ محمود اسلم

معاون ولیس : خالد محمود عطا

ذیور موسی : ہد الطہور مسعود

مدیر ذیور : شہباز حسن

شمارہ و تاریخ

تلفن ۲۱۵۲۱۱ - ۸۵۶۶۶۱

مکرمی جناب

آپ سے بہتر اس حقیقت سے کون واقف ہوگا کہ وطن عزیز میں بوجہ چند در چند سالہ سال سے ہماری کم و بیش ہزاروں تہذیبی اور ثقافتی زبان فارسی روز بروز رُو بہ زوال و انحطاط ہوتی چلی جا رہی ہے۔

○ وہ فارسی جو کہ صدیوں سے ہمارے پریشانی اور ضلج بنگال سے بحیرہ عرب تک مسلمانانِ برصغیر پاک و ہند کی عظمت و شوکت اور وحدت و سائنت کی ضامن اور علامت رہی ہے۔

○ وہ فارسی جو ہماری عزیز از جان قومی زبان اردو کی مادرِ مہربان کی حیثیت رکھتی ہے۔

○ وہ فارسی جو وطن عزیز کی تمام علاقائی زبانوں، پنجابی، سندھی، بلوچی اور پشتو زبان و ادب کا فکری و معنوی سرچشمہ ہے۔

○ وہ فارسی جو ہمارے قومی شاعر اور مفکر پاکستان، حضرت علامہ اقبال اور ان کے مرشد معنوی مولانا روم کے پاکیزہ خیالات و افکار کے ابلاغ و انہار کا محبوب ترین ذریعہ رہ چکی ہے۔

○ وہ فارسی جو ہمارے اسلاف کی ہزار سالہ علمی، فکری، ادبی اور ثقافتی کاوشوں کی امین ہے۔

○ وہ فارسی جو حضرت تہذیبی جمہوری، حضرت مجدد الدنیا، حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی اور حضرت علامہ اقبال کے افکار پر انوار تک رسائی حاصل کرنے کا واحد ذریعہ ہے۔

○ وہ فارسی جو کہ ہمارے حال اور مستقبل کو ہمارے ماضی کے ساتھ وابستہ اور ہمارے وطن عزیز پاکستان کو تہذیبی لحاظ سے کافی استائی "دنیا کے علم" یعنی افغانستان، ایران اور پاکستان سے پیوستہ رکھنے کا اہم ترین وسیلہ ہے۔

○ وہ فارسی جیسا کہ آپ بخوبی آگاہ ہیں آج وطن عزیز میں شوخی قسمت سے حد درجہ کمپرسی اور بے اعتنائی کا شکار ہے۔ فارسی کی بقا مملکتِ خدا داد پاکستان کی نظریاتی سرحدوں کی حفاظت و حرمت اور مسلمانانِ حق پاک کی عظمت، رفاہ اور شوکت گزشتہ کی بجائے کیلیے اہم ضروری ہے۔

"انجمن پاسداران فارسی" کا بنیادی مقصد وطن عزیز اسلامی اصول و اقدار اور آداب و اخلاق کے احیاء کے لیے فارسی زبان و ادب کی ضرورت کو اجاگر کرنا ہے۔

آپ سے استدعا ہے کہ اس انجمن کی تاسیس کے متعلق اپنی اولین فرصت میں اپنے گرانقدر خیالات سے مطلع اور فارسی زبان و ادب کے متعلق اپنی نگارشات ارسال فرمائیں۔

لفظ آپ کا دستند

خواجہ محمود اسلم

پیامی برای دوستداران فارسی از طرف انجمن پاسداران فارسی - لاہور

بیاتا قدر همدیگر بدانیم .

سپاس خدای را که به ماتوفیق داد تاویژه نامه دانش را به قدر دانی از استاد بزرگوار دکتر غلام سرور اختصاص دهیم و پرده از رخسار پاسداری از پاسداران زبان و ادبیات فارسی شبه قاره برداریم .

اینک مجله دانش در صدد است تا در آینده نزدیک دو ویژه نامه دانش را اختصاص به دوچهره تابناک ادب فارسی :

دکتر وحید قریشی ، استاد سابق دانشکده خاور شناسی ، دانشگاه پنجاب ، لاهور (پاکستان)

و استاد حسن عسکری ، استاد بازنشسته زبان و ادبیات فارسی ، دانشگاه پتنه (هند)

قرار دهد .

برای تحقق این منظور از اساتید و محققان گرامی انتظار داریم که مقالات ارزنده خود را در این زمینه هرچه زودتر به دفتر دانش ارسال دارند .

مدیر مسؤل دانش

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ - کوچه ۲۷ - ایف ۲/۶

اسلام آباد - پاکستان

DANESH

Quarterly Journal
of the
Cultural Consulate the Islamic Republic of Iran

Chief Editor : Dr. S. Ahmad Hosseini

Editor : S. Arif Naushahi

Honorary Advisor : Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:
Cultural Counsellor of the Islamic Republic of Iran
House No. 25, Street No. 27, F-6/2, Islamabad, Pakistan

DANESH

Quarterly Journal
of the
Cultural Consulate, the Islamic Republic of Iran

A collection of research articles
with background of Persian language
and literature and common cultural heritage
of Iran and Indo-Pak Subcontinent.

